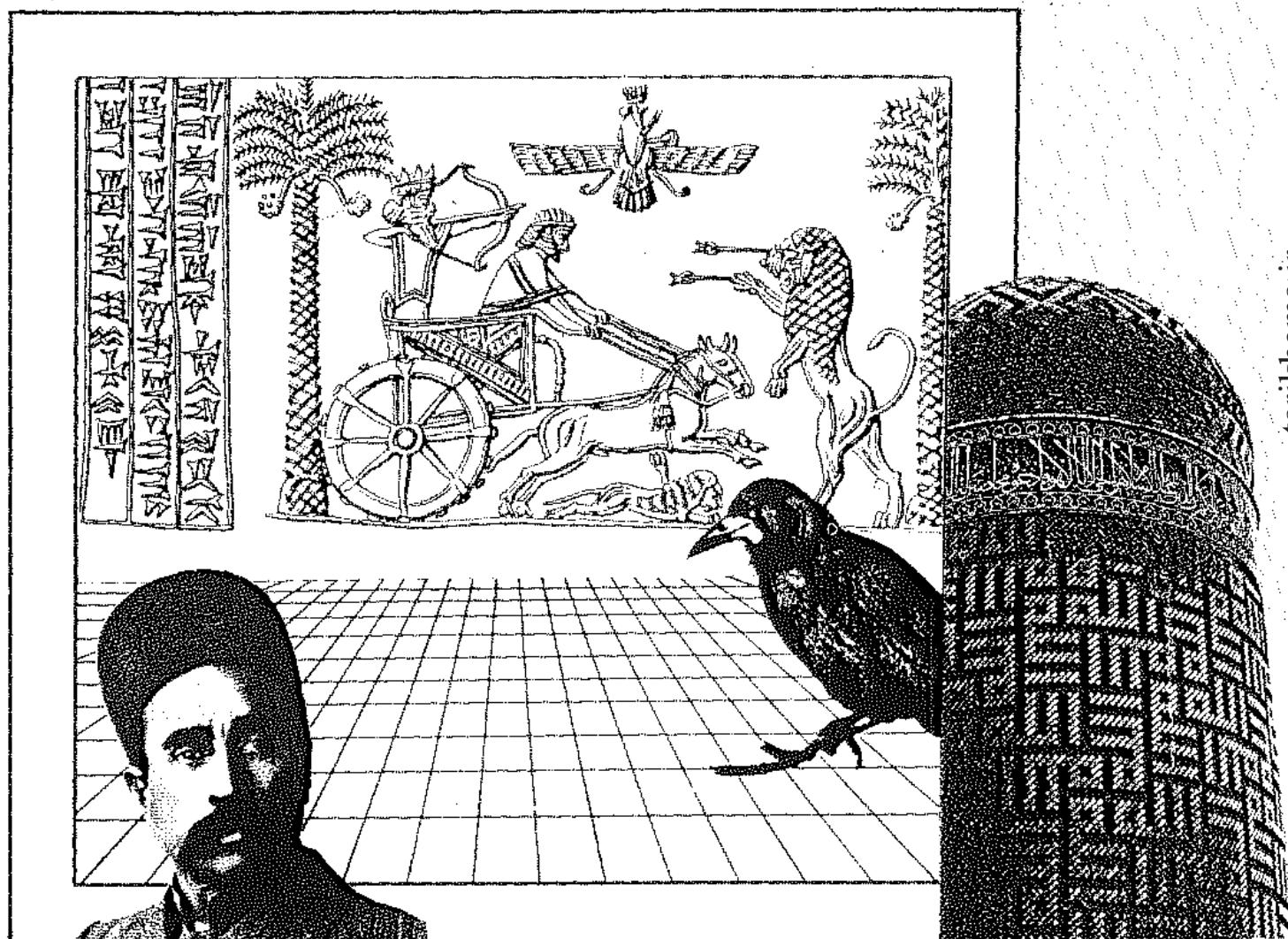


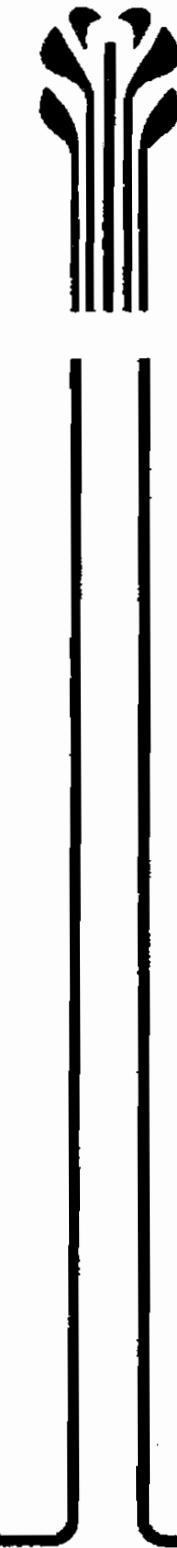
الدرب البابلي

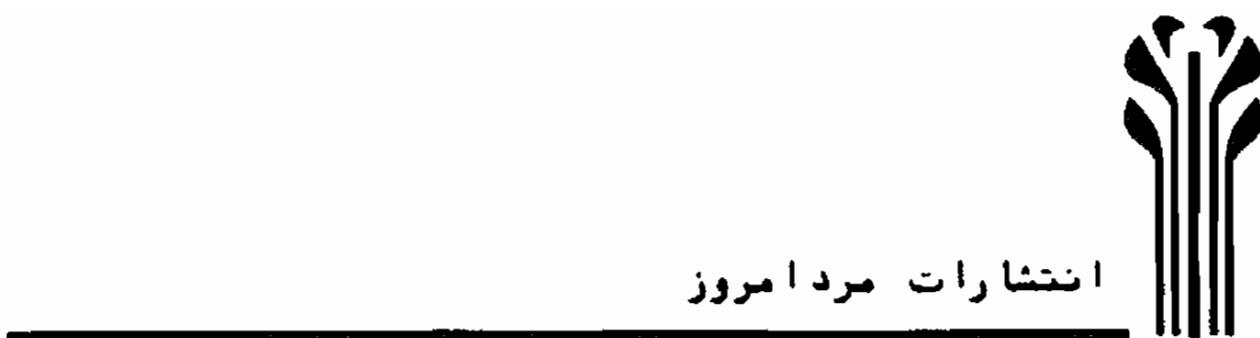
از کهن ترین ایام تا امروز



دکتر عنایت اللہ رضا

آذربایجان و اران

انتشارات مردا مروز  تأليف : دکتر عنایت الله رضا



انتشارات مردمروز

- * آذربایجان واران
- * تأليف : دکتر عنایت الله رضا
- * چاپ دوم : خرداد ۱۳۶۷
- * تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه

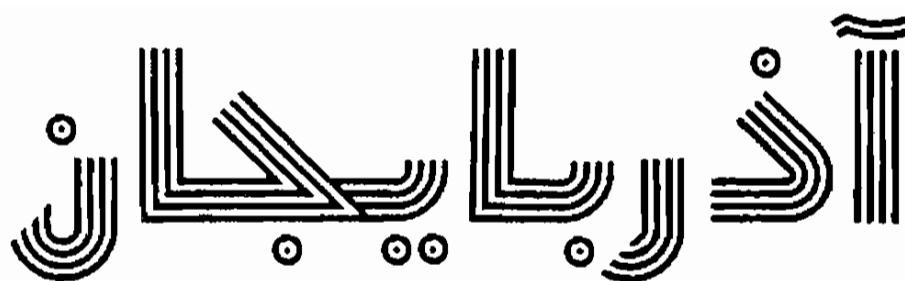
درباره مؤلف کتاب

عنهات‌الله رها سال ۱۲۹۹ شمسی در رشت نولد بافت و تحصیل خود را در آن شهر آغاز کرد و در تهران ادامه داد و به سال ۱۳۲۲ دوره دانشکده را پایان دساند. وی به مسب فعالیت‌های سیاسی‌مدنی را در زندان و بعد بر برد و سرانجام به سال ۱۳۲۵ ناگزیر از جلای وطن شد و به انحصار شوروی سفر کرد. در این حادثه شوروی نخست در رشت طوم اجتماعی از دانشکده حزب کمونیست فارغ‌التحصیل شد و سپس به گذراندن دوره دکتری فلسفه برداخت و به سال ۱۳۲۵ دوره آن را پایان دساند. وی در باکو و مسکو مدنی به کار ترجمه افتخار داشت. شهریور سال ۱۳۳۶ به جمهوری خلق چین سفر کرد و نا مهر سال ۱۳۳۸ در آن کشور اقامت داشت و به کار تحقیق و ترجمه برداخت. سال ۱۳۳۸ به مسکو باز گشت و تا سال ۱۳۴۶ در آن شهر به کار تحقیق و ترجمه افتخار داشت. از سال ۱۳۴۶ تا او اخیر سال ۱۳۴۷ در پاریس اقامت گزید و در آنجا بیز همچنان به کار تحقیق و ترجمه پرداخت. پس از آن به میهن باز گشت.

عنهات‌الله رها سالها است که به کار تألیف و ترجمه اشتغال دارد. وی در زمینه ایران‌شناسی و طوم اجتماعی دارای تأثیراتی است که از آن جمله‌اند: موسی خورلی تاریخ تگار عهد ساسانی، در پیرامون آذربایجان، آذربایجان و اران، ایران و ترکان در روزگار ساسانی، کمونیسم و دموکراسی، مارکزم و ماجراهای پیگانگی انسان.

عنهات‌الله رها در رشته ایران‌شناسی و طوم اجتماعی به ترجمه آثار متعددی پرداخته است که از آن جمله‌اند: اورادتو، تمدن ایران ساسانی، رازه‌شناسی نامهای ایرانی، طبقه جدید، به زمامداران شوروی، اسرار مرگ استالین، مؤلف مدنی از عمر خود را در دانشگاهها و دانشکده‌های کشور به تدریس فلسفه، طوم اجتماعی و تاریخ فرهنگ و تمدن ایران اشتغال داشته است.

ناشر



فهرست

- ۱ - پیشگفتار
- ۲ - بخش نخست : نام آذربایجان و آلبانیای قفقاز در روزگار کهن .
- ۳ - بخش دوم : دگرگونیهایی که در نام آلبانیای قفقاز پدید آمده است .
- ۴ - بخش سوم : محدوده جغرافیا پی آلبانیای قفقاز (اران) و آذربایجان .
- ۵ - بخش چهارم : نظرپان تورکیستها در پیرامون ترکان .
 - ۱- آیا سرزمین آسیای میانه از روزگاران بسیار کهن سرزمین ترکان بود؟
 - ۲- آیا توران یا توراشیان ترک بودند؟
 - ۳- آیا اقوام باستانی آسیای مقدم ترک بودند؟
- ۶ - بخش پنجم : تیره وزبان مردم آلبانیای قفقاز .
- ۷ - بخش ششم : تیره وزبان مردم آذربایجان .
 - ۱- تیره مردم آذربایجان .
 - ۲- زبان مردم آذربایجان .
- ۸ - بخش هفتم : کوچ ترکان و نفوذ زبان ترکی به آذربایجان .
- ۹ - بخش هشتم : چگونه نام آذربایجان بر اران نهاده شد .
- ۱۰ - فهرست اعلام .

پیشگفتار



ماه زوئن سال ۱۹۱۸ سران حزب مساوات، دولتی در قفقاز پدید آوردن و نام بخشی ارسازمین مذکور را که بر آن فرمان می‌راندند «جمهوری آذربایجان» نامیدند.

حزب مساوات که عنوان اصلی آن «حزب دموکراتیک اسلامی مساوات» بود، به سال ۱۹۱۱ میلادی در شهر باکو تأسیس یافت. هدف این حزب ایجاد کشور اسلامی بزرگ و واحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود. حزب مذکور که از سیاست «پان تور کیستها» «پیروی می‌کرد و طرفدار «وحدت» همه‌تر کی زبانان جهان در «ملتی واحد» بود، در ماه زوئن سال ۱۹۱۷ به «حزب فدرالیستهای ترک» پیوست و با حزب مذکور کنگره‌ای متحده ترتیب داد. در نوامبر سال ۱۹۱۷ نخستین کنگره حزب مساواتیان قفقاز برگزار شد و از این پس «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساواتی ترک» نام گرفت. حزب مذکور، در ماه زوئن ۱۹۱۸ استقلال بخشی از قفقاز را، زیر عنوان «جمهوری مستقل آذربایجان» اعلام کرد. حال آن که نام این سرزمین هیچگاه آذربایجان نبود.

حدود دو سال بعد، در تاریخ بیست و هشتم ماه آوریل سال ۱۹۲۰ دولت مساوات ساقط و منقرض شد و بلشویکها قفقاز را به تصرف آوردن و دوباره سرزمین مذکور ضمیمه خاک روسیه گردید. در این روزگار دولت روسیه شوروی بر سرزمین قفقاز فرمانروایی یافت.

دولت جدید روسیه شوروی که هنوز در آن زمان نام « اتحاد جماهیر - شوروی سوسیالیستی » بر کشور خود نهاده بود ، نام آذربایجان را همچنان بربخشی از قفقاز باقی نگاه داشت . پس از چندی « جمهوری - آذربایجان » به نام « جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان » نامیده شد .

در آن روزها ، گذاردن نام « آذربایجان » بر بخشی از قفقاز ، گفتگوهای بسیار پدید آورد و در ایران ، بویژه آذربایجان ، اعتراض عده کثیری از میهن پرستان ، از جمله گروه دموکراتهای آذربایجان چون شادروانان شیخ محمد خیابانی ، اسماعیل امیر خیزی ، احمد کسری - تبریزی و بسیاری دیگر را سبب گردید و کاراین اعتراض تابدانجا کشید که گروهی به پیروی از شادروانان اسماعیل امیر خیزی و شیخ محمد - خیابانی در صدد تغییر نام آذربایجان برآمدند (در موقع خود بدین نکته اشاره خواهد شد) .

اکنون شخصت واندی سال از آن روز گار می گذرد . از مردان سیاسی و آگاه آن زمان ، شاید کسی زنده نباشد . سالها گذشت و ماجرا بدست فراموشی سپرده شد . اکنون ، کمتر کسی می داند که سرزمین ترکی زبانان قفقاز در گذشته نامی جز آذربایجان داشته و هر گز به این نام ، نامیده نمی شده است .

با گذاردن نام « آذربایجان » بر بخشی از قفقاز ، اندیشه ای تازه نیز عنوان شد مبنی بر این که گویا « آذربایجان سرزمینی است دونیم گشته که بخشی در شمال و بخشی در جنوب رودارس نهاده شده است ». نخست در قفقاز و پس آنگاه در ایران ، تنی چند از شاعران و نویسنده ای که

از این «جدایی» ناله‌ها سردادند و از روزگار، گله‌ها کردند. چندی نگذشت که واژه‌هایی چون «آذربایجان شمالی» (مقصود سرزمین ترکی زبانان قفقاز است) و «آذربایجان جنوبی» (آذربایجان تاریخی و راستین) عنوان شد. برخی از مورخان ونویسنده‌گان شوروی، در کتابها ونوشته‌های خویش، این عنوانهای مجعل ونادرست را چندان بکار گرفتند که نسل جوان ما از راه درست منحرف شده و از حقیقت ماجرا دور و بی خبر مانده است.

اینک برای جلب توجه خواننده‌گان، نمونه‌ای چند از عناوین و اصطلاحات مذکور را که درنوشته‌های مؤلفان شوروی به چاپ رسیده و از سوی مترجمان ایرانی به پارسی برگردانده شده است، ارائه می‌کنیم: «شاخه‌های سلاله‌اشکانی در ایرانی (گرجستان خاوری) و آلبانی^۱ (آذربایجان شمالی که اکنون حکومت آن شوروی است) – نیز مستقر گشته‌ند».^۲.

«منازعه دو دولت بر سر ارمنستان و ایرانی (گرجستان) و آلبانی (بخشی از آذربایجان) بود».^۳.

«بهرام هنگام مراجعت از متصرفات خاوری خویش از آلبانی- آذربایجان شمالی) عبور کرد».^۴

۱- در پیرامون نام «آلبانی» یا «آلبانیای قفقاز» در صفحات بعد سخن خواهیم داشت.

۲- ن. و. پیگولفسکایا، آ. یو. یاکوبوسکی، ای. پ. پتروشفسکی، ل. و. ستروبیوا، آ. م. بلنیتسکی: «تاریخ ایران از دوران باستان تاسده‌هیجدهم»، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۶، جلد اول، ص ۵۹.

۳- همانجا، ص ۷۷.

۴- همانجا، ص ۱۰۱.

«... در آلبانی (آذربایجان شمالی) واقعاً ماساگتبان وجود داشتند...».^۵

«أمر الحق ارمنستان خاوری و آذربایجان شمالی به روسيه نقش مترقيانه‌اي داشت».^۶

چنان که خوانندگان توجه دارند، نخست بخشی از قفقاز «آذربایجان» نامیده شد و متعاقب آن دو اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی» پدیدار گشت.

البته این پایان ماجرا نبود. چندی بعد مؤلفان شوروی اعلام داشتند که آذربایجان هیچ گاه بخشی از ایران نبوده و «بطور موقت و در نتیجه اردوکشیهای استیلاگرانه ایرانیان توسط آنها اشغال شده است».^۷

حال آن که در سراسر طول تاریخ و در هیچ یک از آثار مورخان قدیم و جدید حتی یک اشاره به چنین «اردوکشی استیلاگرانه» نشده است. ایرانیان «استیلاگر» معرفی شدند، تا از این رهگذر، ارتش روسیه تزاری «یاری دهنده» و «رهایی بخش» معرفی گردد.^۸ حال آن که لینین بارها تزاریسم روسیه را «ستمگر نسبت به ملت‌های غیر» و کشور

۵- دیا کونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۳۰۴.

۶- عبدالله یف، فتح الله، گوشه‌ای از تاریخ ایران (گوشه‌ای از مناسبات روسیه و ایران و سیاست انگلستان در قرن نوزدهم)، ترجمه غلامحسین متین، تهران، ص ۱۹۲.

۷- همانجا، ص ۱۲۰.

۸- همانجا، ص ۱۹۱.

روسیه تزاری را «زندان ملت‌ها» نامید.^۹ نگارنده چون اشتیاقی به ورود در مسائل سیاسی ندارد، تا آنجا که میسر باشد از این مقوله در می گذرد و به بررسی مسائل جغرافیایی و تاریخی آذربایجان و سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده و جمهوری سوری سوسیالیستی آذربایجان نام گرفته است می پردازد. باشد که این مختصر بتواند زمینه‌ای برای روشن شدن برخی ابهام‌های موجود فراهم آورد.

۹- لین، و. ای. آثار منتخبه در دو جلد، جلد اول، قسمت دوم، اداره نشریات به زبانهای خارجی، ترجمه فارسی، مسکو، ۱۹۵۲، ص ۳۸۵، ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۷۷، ۳۸۹

بخش نخست



نام آذربایجان و آلبانیای قفقاز در روز گاران گهن

سرزمینی که شصت و اندی سال قبل «جمهوری آذربایجان» و پس آنگاه «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نام گرفت، در روز گار باستان «آلبانیا» نام داشت. مورخان و جغرافی نگاران باستان، پیرامون این نکته مطالبی نگاشته و سرزمین آلبانیا را جزء از آذربایجان «آتروپاتن» دانسته‌اند.

برای روشن شدن مطلب نخست به بینیم نام آذربایجان از کجا آمده است؟

در آغاز نوشتۀ دانشمند گرانمایه شادروان احمد کسری تبریزی را در پیرامون نام آذربایجان از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. وی ضمن بحث پیرامون نام آذربایجان، چنین آورده است:

«این نام از دو هزار سال پیش یکی از مشهورترین نامهای جغرافی ایران و در هر دوره با یک رشته حوادث مهم تاریخی توأم بوده است...

«آذربایجان» و «آذربایگان» و «آذربادگان» هر سه شکل، در کتابهای فارسی معروف است. فردوسی «آذربادگان» نظم نموده است:

«به يك ماه در آذربادگان
بپو دند شاهان و آزادگان».

تازیکان «آذربیجان» می خوانندند. در کتابهای ارمنی «آذربایاقان» و «آذرباداقان» هر دو را نگاشته اند. در کتابهای کهن‌پهلوی «اتور-پاتکان» است...

درباره پیدایش نام آذربایگان، نوشتہ استرابو جغرافی نگار معروف یونانی از همه بهتر و راستتر است. به نوشتہ او چون دور پادشاهی هخامنشیان به پایان آمده الکساندر ماکدونی^۱ بر ایران دست یافت. سرداری به نام «آتورپات» در آذربایگان بر خاسته، آن سرزمین را که بخشی از خاک مادان و به نام «مادکوچک» معروف بود، از افتادن به دست یونانیان نگاه داشت و آن سرزمین به نام او «اتورپاتکان» خوانده شد.^۲ ابن فقیه، تمام آذربایجان را پدید آمده از نام آذرباد پسر بیور اسب دانسته است.^۳

۱- این شخص همان اسکندر مقدونی است. در نوشتہ های باستان، اور ایالات متحده، به غلط الکساندر می نامیدند و اورالاسکندر گجستک (ملعون) می خوانندند. گمان می رود تلفظ غلط نام اسکندر، متعلق به روزگاران کهن باشد.

۲- «کاروند کسروی»، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، ص-

۳۱۴-۳۱۳.

۳- ابن فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان»، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۶.

شادروان کسری ضمن بررسی نام «آتورپات» و واژه «آتور» را همان آذر یا آتش و واژه «پات» را که بعدها به صورت «پاد» و «باد» درآمد به معنای نگهبان دانسته است^۴. تا پایان عصر ساسانیان، این نام در ایران رایج بوده است. چنان‌که یکی از موبدان مشهور «آذرباد-ماراسپندان» یا «آذرباد مهر اسپندان» نام داشته‌است. این شخص وزیر شاپور دوم شاهنشاه ساسانی و یکی از مفسران اوستا بود. نام این موبد به صورت «آتربات مانسارسپندان» نیز آمده است^۵. دیگری، حکیم و دانشمندی، به نام «آذرباد زرادستان» بود که به روزگار و هرام پنجم- (بهرام گور) شاهنشاه ساسانی می‌زیست^۶.

واژه «کان» که بعدها به صورت «گان» تلفظ شد و در زبان ارمنی صدایی میان «لک» و «گئ» دارد، پسوندی است که به آخر نامهای شهرها و روستاهای ایران بسیار آمده است. چون اردکان، هیرکان- (گرگان)، بیلکان (بیلقان)، دیلمکان (دیلمقان)، بازرگان، ارزنکان- (ارزنجان - ارسنجان)، زنگان (زنجان)، شاهگان (شاهجان)، شادکان وغیره^۷.

بدین روای، سرزمینی کش نام «آتورپات» بخود گرفت،

۴ - «کاروند کسری»، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، ص -

۳۱۵-۳۱۶

۵ - دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه، آ. ابوسعید، تهران، ۱۳۲۵، ص ۳۶.

۶ - همانجا، ص ۵۴.

۷ - برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به «کاروند کسری» (مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری) به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۱۶.

«آتورپاتکان» و بعدها «آذربادگان» و «آذربایگان» نامیده شد. تازیان چون قادر به تلفظ حرف «گ» نیستند، «گ» را به «ج» بدل کردند و سرزمین مذکور را «اذربیجان» نامیدند. از این رو نام «آذربایگان» به صورت «آذربایجان» تلفظ شد که اکنون نیز مصطلح است.

ممکن است این پرسش پدید آید که چرا «آذربادگان» به -

«آذربایگان» بدل شده وجای حرف «د» را حرف «ی» گرفته است؟ شادروان احمد کسری طی بحث پیرامون این نکته، موضوع را روشن گردانیده و چنین نوشته است:

«در آذربایجان گاهی نیز «د»، «ی» می‌گردیده، چنان که ما آن را در خود نام آذربایجان که نخست «آتورپادگان» بوده و همچنین در کلمه «مايان» که بی‌گمان «مادان» بوده می‌بینیم^۸. چنان که پیشتر اشاره شد، سرزمین آذربایجان که بخشی از سرزمین «مادبزرگ» بود، «مادکوچک» یا «مادخرد» نامیده می‌شد. پس از آن که نام «آتورپات» بدان افزوده گشت، با این همه نام کهن آن «ماد» یکباره برداشته نشد و در نوشهای مورخان و جغرافی نگاران باستان به صورت «مادآتروپاتن» که شکل یونانی نام «ماداتورپاتکان» است، خوانده شد. این نام، گاه به شکل «ماداتروپاتن» و گاه به صورت «اتروپاتن» آمده است.

آکادمیسین واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد خاورشناس بزرگ-

۸-- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به «کاروند کسری» (مجموعه رساله و گفتار از احمد کسری) بدکوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۵۶.

روس در پیرامون نام آذربایجان چنین می‌نویسد :

«پیش از حمله اسکندر مقدونی، آذربایجان ایران بخشی جدا ایی ناپذیر از سرزمین ماد بود و سیستم اداری جداگانه‌ای نداشت. هنگام پیکار گوگمل^۹، آتروپات، ساتراپ^{۱۰} سراسر ماد بود ... پس از اسکندر بخشی از سرزمین ماد همچنان در اختیار آتروپات باقی‌ماند که ماد خرد نامیده می‌شد. بعد هنام آتروپات بدان افزوده شد. یونانیان این سرزمین را آتروپاتن و ارمنیان آتروپاتکان می‌نامیدند. نام آذربایجان از همینجا است»^{۱۱}.

آریان مورخ سده دوم میلادی به هنگام بحث پیرامون لشگر کشی اسکندر مقدونی به ایران، از آلبانیای قفقاز و آذربایجان جداگانه نام برد و آذربایجان را «ماد آتروپاتن» نامید^{۱۲}.

۹ - گوگمل نام محلی است که در کنار رود بومادوس و نزدیکی اریل و موصل که جنگ سوم اسکندر مقدونی با داریوش سوم در آنجا روی داد.

۱۰ - ساتراپ شکل یونانی شده عنوان پارسی خشترپ است که به صورت خشترپاون آمده است. خشتر = شهر و خشترپاون = شهر باش است. در نوشته‌های تازی خشترپ به صورت «شهرب» نیز آمده است. خشترپ بسا اساتراپ، والی و فرمانروای یکی از بخش‌های بزرگ قلمرو شاهنشاهی هخامنشیان بود. داریوش بزرگ، سرزمینهای ایرانی و غیر ایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی را به بیست بخش تقسیم کرد و هر کدام را به یک خشترپاون = ساتراپ سپرد.

11 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, Izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775 - 776.

12 - Arriani, Anabasis, recognovit C. Abicht, Lips., 1886

یوسف فلاویوس مورخ دیگر سده دوم میلادی ، هنگام بحث از «مادآتروپاتن» آن را سرزمینی پرجمعیت دانسته است.^{۱۳}

سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده است و اکنون «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» نامیده می‌شود ، در گذشته نام دیگری جز آذربایجان داشت . این سرزمین را در روز گار باستان «آلبانیا» می‌نامیدند . مورخان و چografی نگاران باستان در این باره مطالب بسیار نوشتند و سرزمین «آلبانیا» را جز از آذربایجان - «آتروپاتن» دانسته‌اند .

پولیبیوس که به سال ۲۰۵ پیش از میلاد تولد یافت ، در باره آلبانیای قفقاز و سرزمینهای هم‌جوار آن آگهی‌های داده است . او تاریخی شامل چهل کتاب به رشته تحریر آورد که از مجموع آنها پنج کتاب نخست بر جا مانده است . از دیگر کتابها ، تنها بخش‌های جداگانه‌ای باقی است . او هنگام بحث در پیرامون شرق قفقاز می‌نویسد : «میان سرزمین آتروپاتن و آلبانیا ، اقوامی چون کادوسان^{۱۴} و دیگران سکنی دارند».^{۱۵}

از نوشته پولیبیوس ، دو نکته را به روشنی می‌توان دریافت . نخست آن که سرزمین آلبانیا جز از آذربایجان بود . دو دیگر آن که

13. Josephi Flavii, De bel., VII, 7, 4.

۱۴ - کادوسان قومی هستند که اکنون «طالش» نامیده می‌شوند . برای آگاهی بیشتر درباره این قوم رجوع شود به «کاروند کسری» به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ۱۳۵۶، ص ۲۸۲-۲۸۸.

15 - Polibii, Historiae, rec. Fr. Hulstsch Vol. I.IV, Berol. Weidam., 1888-1892.

آلبانیا در برخی نواحی، همسایه بلافصل آذربایجان نبود و اقوامی میانه این دو سرزمین سکنی داشتند. جالب آن که کادوسان (طالشان) هم اکنون نیز در فاصله میان آذربایجان و سرزمینی که نام «جمهوری-شوری سوسیالیستی آذربایجان» بر خود نهاده است سکنی دارند. اینان مردم طالش گیلان و ساکنان سرزمین طالش واقع در خاک شوروی، از جمله آستارا و لنگران هستند که زبان و فرهنگشان از ترکی زبانان «آذربایجان شوروی» جدا است.

دیودور سیسیلی، تاریخ نگار سده نخست پیش از میلاد که از نوشهای کزنفون بهره گرفت، خود به بسیاری از سرزمینهای اروپا و آسیا سفر کرد و تاریخی شامل چهل بخش، از روز گاران کهن تا جنگهای سزار به رشته تحریر آورد که از آن مجموعه بخشهای اول تا پنجم و نیز یازدهم ودوازدهم بر جامانده‌اند. دیودور، با تکیه به نوشهای کتریاس از استانهای آلبانیا نام برده واستان خزر «کاسپین» و دروازه خزر «دربند قفقاز» را از نواحی آلبانیا شمرده است.^{۱۶}

میان نوشهای مورخان و جغرافی نگاران پیش از میلاد، نوشتۀ استرابون (استرابون) درباره قفقاز و مردم آن، از دیگر نوشهای مامشروح‌تر است. استرابون به سال ۴۳ پیش از میلاد در آسیای صغیر تولدیافت. کتاب «جغرافیایی» او که شامل هفده بخش است، بتقریب تمام و کمال، بر جا مانده است. استرابون در بخش یازدهم کتاب با استفاده از نوشهای تئوفانس میلتی مطالب ارزنده‌ای در پیرامون «آلبانیای قفقاز» باقی

16 - Diodori, Bibliotheca historica.., rec. Frid Vogel, Vol. I-III, Lips., Teubn, 1888-1893.

گذارده است . در نوشته استرابون چنین آمده است :
 « آلبانيا سرزمینی است که از جنوب رشته کوههای قفقاز تا رود
 کر و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین
 ماد آتروپاتن محدود است ».^{۱۷}

از این نوشته یک نکته مسلم می گردد و آن این است که آلبانیایی
 قفقاز نام « آتروپاتن » یا آذربایگان نداشته و با آن نیز یکی نبوده است .
 نام آلبانیا و مرز این سرزمین نیز در نوشته استرابون مشخص است .
 در ضمن استرابون، « آتروپاتن » را بخشی از سرزمین مدادانسته و آذربایگان
 را « ماد آتروپاتن » نامیده است . مهمتر آن که وی در نوشته خود مردم
 آذربایجان را ایرانی و زبانشان را پارسی دانسته است .^{۱۸}

دیونیس جغرافی نگار سده دوم میلادی به هنگام بحث در پیرامون
 دریای خزر و اقوام ساکن کرانه های آن می نویسد که « در کرانه های دریایی -
 خزر، سکاهای، هونها، خزران، آلبانها و دیگر اقوام سکنی دارند ».^{۱۹}
 آریان، به هنگام بحث در پیرامون لشکر کشی اسکندر مقدونی ،
 نام سرزمینهای آلبانیا و آذربایگان را جدا ذکر کرده و آذربایگان را
 « ماد آتروپاتن » نامیده است .^{۲۰}

پلینیوس جغرافی نگار و مورخ بزرگ سده نخست میلادی ، در

17- Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr.
 G. Kramer, Vol. I-III, Berol. 1884-1892.

. ۱۸ - همانجا .

18- Geographi Graeci Minores. E codicibus recognovit
 Carolus Mullerus, II, Paris, 1882.

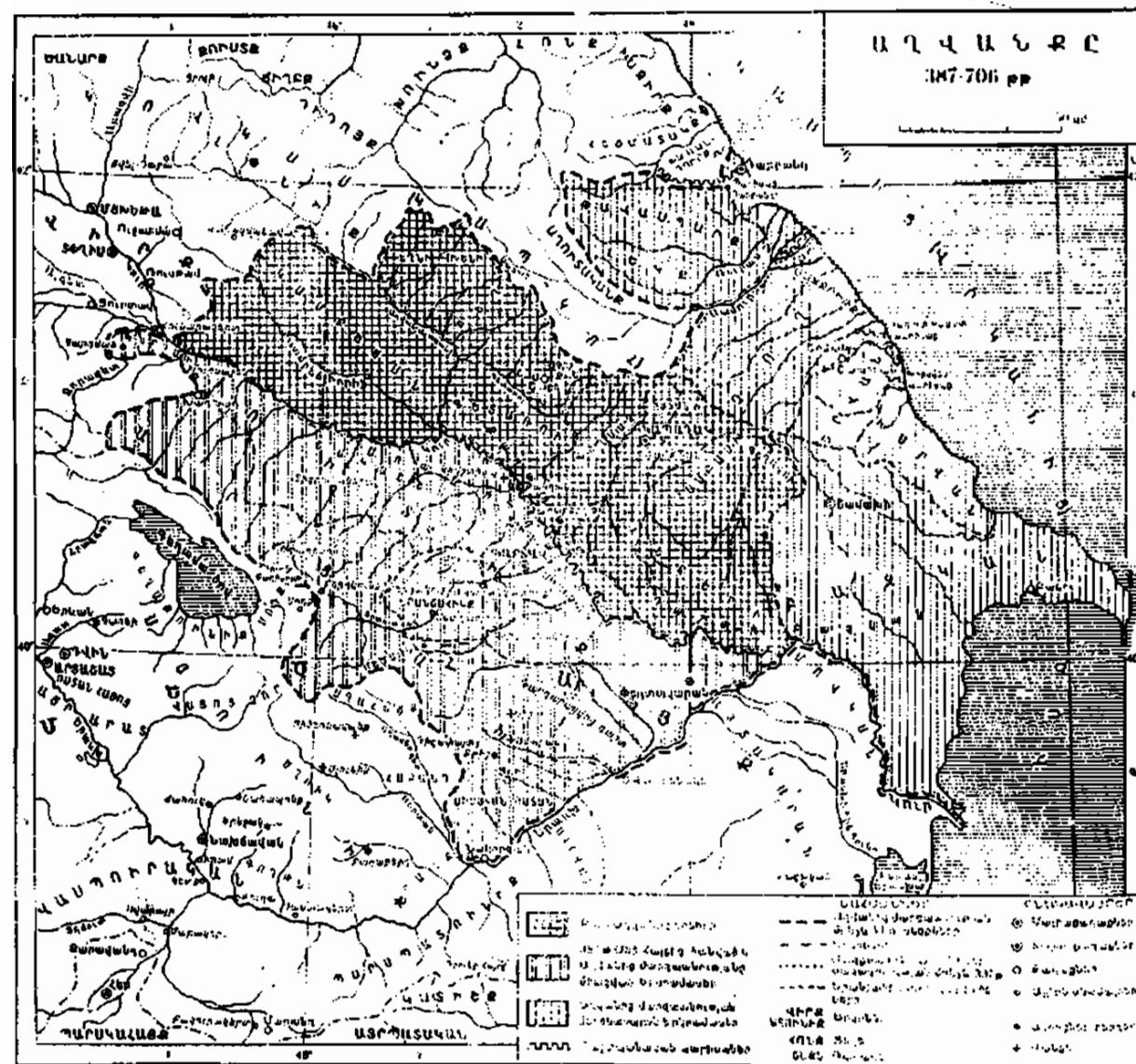
20- Arriani, anabasis, recognovit C. Abicht, Lips 1886.

کتاب «تاریخ طبیعت» که شامل سی و هفت بخش است ، درباره آلبانیای قفقاز چنین می نویسد:

«آلبانهادردشت اطراف رود کر سکنی دارندورود آلازان آنها را از ایبریان (گرجستان) جدا می کند».^{۱۱}.

این مطلب با نوشتۀ استرابون بسیار نزدیک است . از نوشه‌های ارائه شده چنین بر می‌آید که آلبانیای قفقاز سرزمینی جدا از آذربایجان بوده است . در بخش‌های بعدی کتاب ، برای روشن شدن مطلب ، حدود هریک از این دو سرزمین را بر مبنای اسناد و مدارک متعدد ، معلوم می‌داریم .

21— C. Plini Secundi, Naturalis historia, D. Detlefsen
recens uit, vol. I-II, Berol., 1866-1882.



نقشه آگوان (آلبانيا) در فاصله سالهای ۳۸۲ تا ۷۰۶ میلادی
نقل از فرهنگ دائرة المعارف بزرگ ارمنی، چاپ ۱۹۶۷ ایران
جلد اول، ص ۲۶۴

بخش دوم



د گر گونهایی که در نام آلبانیای قفقاز پدید آمده است

نام «آلبانیای قفقاز» درنوشته های جغرافی نگاران به شکل های گونه گون آمده ، حدس و گمانهایی پدید آورده ، موجب دشواری های شده است . چنان که پیشتر اشاره شد ، مورخان و جغرافی نگاران یونانی و بیزانسی این سرزمین را «آلبانیا» نامیده اند . نام «آلبانیا» در نوشه های مورخان و جغرافی نگاران ارمنی به صور تهای «آغوان» - آغوانک - و «آلوان» - آلوانک - آمده است . درنوشته های مورخان و جغرافی نگاران اسلامی این نام به صور تهای «الران» و «اران» آمده است . در برخی نوشته ها ، نامهای «الران» و «آلان» باهم آمده اند و در برخی از محققان چنین پنداری پدید آورده اند که گویا این هر دونام یکی است . حال آن که دریکی بودن این دونام جای تردید بسیار است و نگارنده بدین نکته اشارتی خواهد داشت .

در مورد این که نام «الران» و «اران» از سوی تازیان بر سرزمین

«آلبانیای قفقاز» نهاده شده است ، نظر شادر وان کسر وی و استاد بار تولد دانشمند خاورشناس روسی ، بسیار به یکدیگر نزدیک اند .

شادر وان کسر وی می نویسد که «اران» را رومیان «آلبانیا» و ارمنیان «آغوان» یا «الوان» خوانده اند^۱ . کسر وی براین عقیده است که «تازیان نام پارسی آنرا دگرگونه ساختند و این سرزمین را «الران» و «اران» نامیدند و این نام در زبان پارسی «آران» و در زبان تازی «اران» خوانده می شود^۲ .

استاد بار تولد نیز مشابه همین عقیده را ابراز داشته و چنین نوشته است :

«اران» که اغلب از سوی تازیان به صورت «الران» آمده است، نامی است که تازیان به سرزمین آلبانیای باستان داده اند. این نام در زبان ارمنی به صورت (آلوانک) آمده است».

به گمان نگارنده سطور ، ممکن است «آران» و «آلبانیا» دو تلفظ جدا ، از نامی واحد باشد . نام «آران» جزو قفقاز در دیگر نواحی ایران نیز بکاررفته است. هم اکنون ناحیه ای در کاشان به همین نام - آران - خوانده می شود . شاید «آران» شکل تلفظ پارسی نام «آلبانیا» باشد . آنچه این گمان را تائید آزهای قوت بخوبیده است ، وجود سنگنبشته .

۱- «کاروند کسر وی»، (مجموعه ۷۸ در ساله و گفتار از احمد کسر وی)، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ، ۱۳۵۶ ، ص ۳۶۸ .

۲- «مقالات کسر وی»، چاپ نخست ، گردآورنده یحیی ذکاء ، تهران ، ۱۳۲۷ ، ص ۱۱۷ .

۳- Bartold V. V., Sochinenija, Tom III, izdatelstvo Nauka, Moskva, 1965, str. 334

هایی است که در قفقاز بدست آمده است. در متون یونانی شنگنیشته‌های مذکور، نام سرزمین مورد نظر ما، به صورت «آلبانیا» و در متون پارتی به شکل «اردان» آمده است.

در روستای «بیولک د کن» واقع در بخش نوخای قفقاز، نوشته‌ای به خط و زبان یونانی باستان بدست آمده است که گمان می‌رود متعلق به سده دوم میلادی باشد. در این نوشته از «آلبانیا» یاد شده است.^۴ در کتیبه شاپور اول شاهنشاه ساسانی (۲۶۰ - ۲۴۱ میلادی) نیز پس از نامهای آتورپاتکان، ارمنستان و بلاشکان، نام آلبانیا نیز آمده است.^۵

إقرار على يف، يكى از پژوهندگان سوروى ، درنوشتة خودزير عنوان «پیرامون مآخذ و منابع مربوط به تاریخ آلبانیای قفقاز در روزگار باستان» ضمن اشاره به نام آلبانیای قفقاز چنین نوشته است :

«شرق قفقاز در مآخذ پارتی به صورت «اردان» و در منابع یونانی به شکل «آلبانیا» آمده است، گمان می‌رود، نام اردان که در سده سوم پیش از میلاد به سرزمین آلبانیای قفقاز داده شد، متعلق به همسایگان جنوبی آلبانی باشد . این نام تاریخی بسیار کهن ، با نام ار آن که جغرافی نگاران تازی به سرزمین آلبانی داده‌اند، بسیار فردیک است».^۶

4- Latyshev, V. V , «Zametki o Kavkazskikh nadpisiakh» , «izv. imper. arkheol Komis. », SPb., 1904, vyp. 1o, str. 103-105

5- Sprengling. Third Centry Iran (Sapor and Karlir), Chicago, 1953, p. 73.

8- «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar Aliev, izdatelstvo AN Azerb. SSR, Baku, 1962, str. 18-19.

استاد بار تولد براین عقیده است که بعدها نویسنده‌گان یونانی،
نام آلبانیا را به صورت «آریانیه» Arianiey و نام مردم این سرزمین را
که در روز گاران کهن Albanoi «آلبانوی» خوانده می‌شد، به صورت
«آریانوی» Arianoi آورده‌اند.^۷

شادروان کسری، واژه «آران» را در زبانهای مردم آذربایجان
وارمنستان و نیز در زبان مردم آران به معنای گرمیز و زمستانگاه دانسته
و معتقد است اکنون نیز این واژه از میان نرفته است و ترکی زبانان
آذربایجان و آران نواحی گرمیزی را «آرالوق» می‌نامند.^۸
ولی کسری پدید آمدن نام «آران» از معنای گرمیزی را بعید
می‌شمارد و براین عقیده است که «آران» از واژه «آر» پدید آمده که نام
دیگر نژاد بزرگ «ایر» یا همان تیره آریایی است.^۹

بنابه نوشته استاد مارکوارت، نام آلبانیا که در نوشته‌های یونان
باستان و ارمنستان باستان آمده است، با نام ارآن که در نوشته
تازی ذکر شده و نام «رانی» که در نوشته‌های گرجی آمده یکی است.^{۱۰}
نام آران در نوشته‌های موسی خورنی نیز آمده است، وی
می‌نویسد:

7— Bartold V. V., Sochinenija, Tom III, Izdatelstvo Nauka,
Moskva, 1965, str. 334

۸— «کاروند کسری» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش
یحیی ذکاء، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۹— کسری، احمد، شهر باران گمنام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۶۴.

۱۰— «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar-Aliyev, izdatelstvo AN Azerb SSR, Baku, 1962, str. 22.

«در روز گار پادشاهی واهارشاک (پادشاه پارتی نژاد ارمنستان) تیرداد یکم و برادرش ولو گز بر آلبانیا فرمانروایی داشتند»^{۱۱}. در برخی نوشه‌های مورخان و جغرافی نگاران نامهای اران و «آلان» باهم آمده و تشویشی را در پیرامون یکی بودن این دونام سبب شده است. شاید منشاء این تشویش مشابهت نام «آلان» با «آلان» بوده که در برخی نوشه‌ها آمده است. گروهی از پژوهندگان معاصر نیز «آران» و «آلان» را یکی پنداشته‌اند. نگارنده خود نیز زمانی گرفتار این پندار وابهام بود. از این رو جادار داند کی به این نکته اشاره و تاسرحد امکان رفع ابهام شود.

شادروان کسری، مردم اران را از اقوام ایرانی دانست و معتقد بود که بومیان نخستین آران «آل» یا «آر» نام داشته‌اند که نام دیگری از نژاد «ایر» است^{۱۲}.

استاد بارتولد آران و آلان را از یکدیگر جدا دانسته است. وی آلانها را از نژاد ایرانی و آرانها را به پیروی از نظریه آکادمیسین مار دانشمند زبان‌شناس بزرگ روسیه، از اقوام یافشی شمرده است. در ضمن استاد بارتولد، مردم آذربایجان را از دیدگاه قومی و نژادی، از مردم آلبانی، تمام و کمال جدا دانسته و رو دارس را نه تنها مرزی طبیعی، بلکه مرز قومی و نژادی شمرده است. وی ضمن بحث در پیرامون آذربایجان چنین نوشه است:

11— «Voprory istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar. Aliev, izdatelstvo AN Azerb. SSR, Baku, 1962, str 22.

12— کسری، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۲۵، ص ۲۶۴.

«رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می‌کند، در روز گاران کهن مرز قومی و نژادی قاطعی میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا به شمار می‌رفت. بنابه نوشتئن. یا. مار مرمد آلبانیا از اقوام یافشی بوده‌اند»^{۱۳}.

از نوشتئن استاد بارتولد چنین برمی‌آید که مردم آذربایگان از قوم ایرانی ماد و مردم آلبانیای قفقاز، از اقوام یافشی بوده‌اند. ولی در مورد آلانها، نظر استاد به گونه دیگری است. استاد بارتولد معتقد است که «آلانها یکی از اقوام ایرانی مشهور‌اند»^{۱۴}.

در دایرة المعارف بزرگ شوروی نیز چنین آمده است که «آلانها از اقوام ایرانی زبان هستند»^{۱۵}. برخی نیز آلانها را از اقوام سرمت دانسته‌اند که از اقوام ایرانی بودند. اقوام سرمت شامل گسروههایی بودند که در سرزمین وسیعی از دشتهای اروپا و آسیا سکنی داشتند. سرزمین سرمتها در شرق از دریاچه آرال آغاز می‌شد و در غرب به اراضی کنونی رومانی و مجارستان منتهی می‌گشت. سرمتها با وارد آوردن ضربات سهمگین و درهم شکننده بر سکائیان، تا تنگه بسفر، قفقاز و اراضی آسیای مقدم پیش تاختند و با مپراتوری روم و دولت پارت به نبرد پرداختند و در برخی اراضی جدید سکنی گزیدند. نقش سرمتها

13. Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, Chast I, izatelstvo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۱۴ - همانجا، ص ۸۶۶.

15. «Bolshaiia Sovetskaia Entsiklopediia», Tom 1, tretie izdanie, Moskva izdatelstvo «Sovetskaia entsiklopediia», 1970, str. 381.

در تاریخ اقوام ساکن دشت‌های اروپا و آسیا، شمال دریای سیاه و بطور کلی کشورهای اروپای شرقی حائز اهمیتی بسزا است. در اراضی یاد شده، آخرین سده‌های پیش از میلاد تاسده‌چهارم میلادی را عصر سرمیان نامیده‌اند^{۱۶}.

سرمیان در سده نخست پیش از میلاد، سکائیان را از کرانه‌های شمالی دریای سیاه دور راندند. رفته‌رفته، این سرزمین «سرمیان»—سرمیان نام گرفت و در نقشه‌های جنگی فرماندهان رومی نیز از سرزمین سرمیان یاد شده است^{۱۷}.

اقوام سرمت شامل گروه روکسولانها (Roksolan)، آلانها، سیراکها (Sirak)، آثورسها (Aors) و دیگران بودند. روکسولانها و آلانها عمدت‌ترین قبایل سرمت به شمار می‌رفتند و در رأس این قبایل قرار داشتند^{۱۸}.

آلانها ضمن لشگر کشی‌های خویش تا اسپانیا و شمال آفریقا نیز پیش تاختند^{۱۹}.

در نوشته‌های مورخان و جغرافی نگاران اسلامی، نام آلان گاه به صورت الرآن و ارآن آمده است و چنین بنظر می‌رسد که خالی از

16— Khazanov A. M., Ocherki voennogo dela Sarmatov, Moskva izdatelstvo «Nauka», 1971, str. 3.

17— «Bol'shaia Sovetskaia Entsiklopediia», Tom 22, tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaya entsiklopediia», 1975, str. 599.

۱۸— همانجا.

۱۹— همانجا.

تشویش نباشد . ولی برخی نیز چون ابو دلف و یاقوت حموی ، نام مذکور را همچنان به صورت «اللان» نوشته‌اند .

آلان جز از آران است . سرزمین آلان در شمال قفقاز واقع شده‌است و به دره داریال منتهی می‌گردد . بخشی از نواحی شمالی در بنده معروف قفقاز در سده سیزدهم میلادی به آلانها تعلق داشت .

نام آلان در نوشهای رومی به صورت «آلانی»— Alani — آمده است . مردم آلان خود و سرزمین خویش را «ایرون» می‌نامند که با نام ایران مشابهت بسیار دارد . نام دیگر مردم این سرزمین «آس» است . گرجیان، آلانهارا «اووس» — Os — و روستها «یاس» — yas — نامیده‌اند . اکنون در زبان روسی مردم و سرزمین آلان را «اوست» — Oset — می‌نامند . استاد بارتولد نام «اوست» را پدیدآمده از نام «آس» می‌داند . وی معتقد است که جهانگردان اروپایی در سده‌های میانه «آسها» را «اوست» می‌نامیدند . وی در این باره چنین نوشتہ است :

« گمان می‌رود نام « As » که مردم باستانی این سرزمین کهنه ، بدان نامیده می‌شدند ، منشاء نام کنونی « اوست » باشد »^{۲۰} .

استاد بارتولد در جای دیگر چنین اظهار عقیده کرده است :

« از روز گار سفر نخستین جهانگردان چینی در سده دوم پیش از میلاد ، چینیان با نام سرزمین « یان — تسای » (Ian — tsay) آشنای بودند . این سرزمین بعدها به نام « آلانیا » معروف شد که همان سرزمین آثر سها « Aors » و یا آلانها است »^{۲۱} .

20— Bortold V. V., Sochineniya, Tom II, chast I, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 886.

21— همانجا ، ص . ۵۵ .

به سال ۳۷۲ میلادی، هونهاسپاهیان آلان را مغلوب کردند.
بنابر آگاهیهای موجود، آلان در سده‌های هشتم و نهم میلادی، بخشی از قلمرو خاقانات خزر بود. در سده نوزدهم میلادی، آلانها در روابط خارجی خزران با دولت روم شرقی نقشی فعال داشتند.

از مذهب و آئین کهن مردم این سرزمین آگاهی کافی در دست نیست. گمان می‌رود در سده دهم میلادی، آئین مسیح در آلان رایج بوده است. از نوشهای سده سیزدهم میلادی نیز چنین بر می‌آید که برخی از مردم آلان پیرو آئین مسیح بودند. ولی از نوشهای سده چهاردهم میلادی معلوم می‌شود که اسلام در آلان رواج داشته است. ابن بطوطة که سده هشتم هجری (چهاردهم میلادی) می‌زیست از آسهای ساکن شهر «سرا» در کنار رود «اتل» (ولگا) نام می‌برد و آنان را مسلمان می‌داند.^{۲۲}

در سالهای ۱۲۳۸-۱۲۳۹ میلادی ضربات سهم‌گینی از سوی اقوام مغول و تاتار بر آلانها وارد آمد و مردم این سرزمین که در رشد تمدن و فرهنگ شمال قفقاز نقشی بسزا داشتند، متهم ویرانیهای بسیار شدند. مردم کنونی سرزمین اوستی شمالی یا «اوست شمالی» واقع در قفقاز از بازماندگان آلانها (سرمنها) هستند. زبان مردم این سرزمین نیز از شاخه‌های زبانهای ایرانی است.

نگارنده، اشاره به نام «آلان» را که گاه با نام «آران» اشتباه شده است، برای رفع ابهام ضرور دانسته است. نام کنونی سرزمین

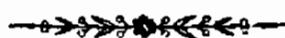
۲۲- رحله بن بطوطة، سفرنامه ابن بطوطة، ترجمه دکتر محمد علی موحد، جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۴۰۲-۴۰۳.

آلانها، جمهوری شوروی خودمختار اوست شمالی است که در دامنه شمالی سلسله کوههای بزرگ قفقاز قرار گرفته است و شهر عمده آن « اورجو نیکیدزه » است که در گذشته « ولادی قفقاز » نام داشت.^{۲۳}. ولی ار آن نامی است که تازیان به آلبانیای قفقاز داده اند و آلبانیا همواره از آلان جدا بوده است . اقوام این دو سرزمین نیز از یکدیگر جدا بودند و زبانهای جدا گانه داشتند.^{۲۴}. چنان که اشاره شد، زبان مردم آلان از شاخه زبانهای ایرانی بوده است.

23— «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Tom 23, tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia entsiklopediia». 1976, str. 150-151.

۲۴— همانجا، جلد ۲، مسکو، ۱۹۷۰، ص ۲۵۵.

بخش سوم



محدوده جغرافیایی آلبانی قفقاز (اران) و آذربایجان

بسیاری از مورخان و جغرافی نگاران، سرزمین آلبانی را از شمال و شمال غرب به آلان و سرزمین سرتها، از غرب به ایران (گرجستان) و ارمنستان، از شرق به دریای خزر و از جنوب به رودهای کر^۱ و ارس محدود دانسته‌اند. ما می‌کوشیم تا آنجا که میسر باشد، مأخذی را در این زمینه ارائه کنیم.

پلینیوس جغرافی نگار و مورخ نخستین سده میلادی چنین

نوشته است:

۱- شادروان کسروی نام دو زود کر یکی در فارس و دیگری در قفقاز را به صورت «کور» آورده و معتقد است که این دو رود به نام کوروس بزرگ «کور» نامیده شده است. وی کوروش را شکل یونانی نام «کور» دانسته است. ولی استاد آبایف دانشمند شوروی براین عقیده نیست (رجوع شود به مقاله پروفسور و. ای. آبایف زیر عنوان «واژه‌شناسی نامهای خاص»).

«آلبانها در دشت اطراف رود کر سکنی دارند و رود آلازان^۱ آنهارا از ایبریان (گرجیان) جدا می کند».

وی، به هنگام ذکر نام شهرهای آلبانی‌ای قفقاز نوشت «مهمترین شهر آلبانیا کبلگ^۲ است»^۳. پلینیوس در همین متن به هنگام ذکر نام رودهای آلبانیا، از رود کر نام برده است^۴.

استرابون جغرافی نگار مشهور که نزدیک به دوهزار سال پیش به هنگام فرمانروایی پارتها می زیست، آلبانی‌ای قفقاز را سرزمینی جدا

→ ایرانی^۵ ترجمه نگارنده کتاب، مجله بررسیهای تاریخی، سال دوازدهم، شماره ۳، ص ۲۱۱-۲۴۴. در ضمن یونانیان باستان شهر کنار رود کر را «کوروپولیس» می نامیدند. نگارنده یادآور می شود که رود کر از شهر تفلیس در گرجستان می گذرد و گرجیان این رود را «کورو» (Kuro) می نامند. استاد آبایف معتقد است که گرجیان آن را از نام اوستی «Kur» گرفته‌اند و چون در زبان گرجی نامهای بیگانه اغلب با حرف «O» پایان می پذیرد، بنابراین به‌شکل «Kuro» درآمده است. نکته‌ای که می‌رساند این رود با نام کوروش پیوند داشته، آن است که برخی جغرافی نگاران اسلامی، از جمله ابوعبدالله بشاری مقدسی رود مذکور را «نهرالملک» نامیده است.

۲- آلازان (آلزانی) نام رودی است که از گرجستان و آلبانی‌ای قفقاز (اران) می گذرد و به رود کر می پیوندد.

۳- کبلگ شهری است باستانی که در نوشته‌های مؤلفان اسلامی، از جمله «البلدان» این‌قیه و «المسالك والمعالم» این‌خردادبه و دیگر نوشته‌ها به صورت «قبله» آمده است. بطلمیوس این نام را «خبله» نوشته است. گمان می‌رود نام «قبله» مأخوذه از «خبله» باشد.

4- Plinii Secundi naturalis historia, D. Detlefsen recens uit, vol. 1-2, Berol., 1866.1882.

۵- همانجا.

می نامد و مرزهای جنوبی آلبانیا را به سرزمین « ماد اتروپاتن » (آذربایجان) محدود می شمارد و در این باره چنین می نویسد :

« آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته کوههای قفقاز تارود کر و از دریای خزر تارود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین ماد اتروپاتن محدود می شود »^۶.

وی ، در بخش یازدهم کتاب خود به صورتی مشرح از وضع جغرافیایی آلبانیای قفقاز ، کشاورزی و دامپروری این سرزمین و نیز از ارتش ، زبان ، دین و دیگر آداب و سنت مردم و از پرستشگاههای آن سخن رانده است^۷.

موسی خورنی مورخ و جغرافی نگار ارمنی عهد ساسانی در کتاب تاریخ خود که از سه بخش تشکیل یافته است ، از آلبانیا سخن گفته و آن را « دشت آغوان » (آران) نامیده است^۸.

آناییا شیراکاتسی جغرافی نگار سده هفتم میلادی ، به نگام بحث در پیرامون همسایگان نزدیک ارمنستان ، از ایران (گرجستان) و آلبانیا نام می برد . گمان بسیار می رود که وی در نگارش کتاب خویش از مآخذ محلی بهره گرفته باشد . شیراکاتسی ، از مرزهای شمالی آلبانیای قفقاز و نیز از اقوام ساکن شمال غرب دریای خزر نوشته است . وی ضمن بحث از شهرها و نواحی مختلف آلبانیا ، از « کامبچان » که در

6— V. N. Leiatov, Azerbaidzhan SV v. do n e Po III v. n. e. « Izv. AN. Azerb. SSR », 1950, No 1.

7— Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit instr. G. Kramer, vol 1-3, Berol , 1844-1852

8— M. Khorenskii, Istoriiia Armenii, Moshva, 1893, str. 393.

نوشته‌های یونانی و رومی به صورت «کامبیسنا» آمده و نیز از «شکه»^۹ و «شاکاش» که در مآخذ یونانی و رومی «ساکاسنا» نوشته شده، یاد کرده است.^{۱۰}.

موسی کاگان کاتواتسی مورخ مشهور و مؤلف کتاب ارزشمند تاریخ آغوان که در سده دهم میلادی می‌زیست، آگاهیهای جالبی در پیرامون جنگهای ایران و روم و حمله خزران به قفقاز ارائه کرده است. وی ضمن بحث پیرامون آلبانیای قفقاز، حدود آن را از ایری- (گرجستان) تا دروازه هونها (در بند قفقاز) و رود ارس نوشته است.^{۱۱}. وی ضمن شرح حمله خزران به قفقاز در سده هفتم میلادی چنین آورده است:

«در نخستین سال فرمانروایی او (ژوستی نین یا یوستینیانوس- دوم امپراتور روم شرقی) اقوام شمالی که خزر نامدارند، ارمنستان، ایری و آلبانیارا به تصرف آوردند و در پیکار، فرمانروایان ارمنستان و ایری و آلبانیارا که مصادف با روز دهم از ماه سه‌می در سال ۱۳۳ (هزار و ۱۳ زوئن سال ۴۸۸ میلادی) بود، بقتل رسانیدند».^{۱۲}.

۹- شکه، شاکاش و ساکاسنا هر سه تلفظ گوناگون شهری است بنام «شکی» در قفقاز. اکنون نام کهن شهر مذکور را بدور افکنده‌اند و آن را نو خات نامیده‌اند.

10- Ananii Shirakatsi, Armianskaia istoriia, VII V. Po R. Kh. SPb., 1877.

11- M. Kagankatvatsi, Istorija Agvan. Per. K. Patkanova, SPb., 1861, str. 145-148

12- Iu. Kulakovskii, Istorija Vizantii. T. 3. Kiev. 1915, str. 257.

متعاقب آن هونها به آلبانیا هجوم برداشت و تا کرانه رود کر پیش تاختند.^{۱۳}.

از مطالب ارائه شده به روشنی می‌توان دریافت که آلبانی سرزمینی جدا از آذربایجان بوده که در قفقاز و همسایگی آلان، ایرانی و ارمنستان قرار داشته است.

در پیرامون محدوده جغرافیایی آذربایجان و آلبانی قفقاز (اران) مدارک متعددی از جغرافی نگاران، جهانگردان و مورخان ایرانی و تازی در دوران پس از اسلام وجود دارد. در ضمن، مورخان روسی و شوروی نیز مطالب روشنی در این باره نوشه‌اند که از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

ابن خرداد به که دیبر دیوان ایالت ماد (الجبال) بود و به سال سیصد هجری در گذشت، هنگام بحث پیرامون اران و آذربایجان، از آنها جداگانه نام برده است. وی ضمن شرح درباره شهرها و روستاهای آذربایجان، از شهرهایی یاد کرده است که در جنوب رودارس قرار گرفته‌اند. هم او از اران، تفلیس، برذعه (بردع) و بیلقان (بیلگان)، قبله و شیروان جداگانه نام برده و افزوده است که «شهرستانهای اران و جرزان (گرجستان) و سیسجان جزو بلاد خزر بودند که انو شیروان به تصرف آورد»^{۱۴}.

13- M. Kagankatvatsi, Istoriiia Agvan, Per. K. Patkanova, SPb., 1861., str. 154.

۱۴- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبید الله بن عبد الله، «المسالك والممالك»، ص ۱۱۸-۱۲۰.

ابن‌فقیه مؤلف کتاب مشهور «البلدان» که در پایان سده سوم هجری نگاشته شده است، سرزمین ارمنستان را چهاربخش کرده و آن‌بخش‌هارا «ارمینیه اول و دوم و سوم و چهارم» نامیده است. وی اران را جزء‌بخش اول بلاد ارمینیه دانسته و بر ذعه، بیلقان، قبله، شیروان، شابران، شکی، شمکور (شامخور) و بلاسجان (بلاشگان) را از شهرهای اران دانسته است.^{۱۵} وی می‌نویسد «اران نخستین ملک ارمینیه است و در آن چهارهزار دهکده است».^{۱۶}

ابن‌فقیه مرز آذربایجان را از یک سو رود ارس و از سوی دیگر مرز زنجان و حدود دیلمستان و طرم (طارم) و گیلان دانسته است. توضیحی که‌وی از شهرهای آذربایجان داده، مؤید جدایی این سرزمین از اران است. ابن‌فقیه شهرهای برکری، سلماس، موقعان (مغان)، خوی، ورثان (وردان)^{۱۷}، مراغه، نیریز، تبریز، شاپورخواست، برزه، خونه، میانه، مرند، خوی، کولسره و برزنده را از شهرهای آذربایجان دانسته است.^{۱۸}

۱۵- ابن‌فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان» بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۱۶- همانجا، ص ۱۳۴.

۱۷- ورثان شکل معرب نام پارسی ورдан است که در زبان ارمنی به صورت «وارطان» آمده است. ورثان نام شهر وردان یا «واردانا کرت» است که گویا بنام واردان مامیکونیان یکی از اشراف ارمنی عهد ساسانی بود.

۱۸- ابن‌فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان» بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

وی می‌نویسد: «حد آذربایجان تا دورود رَس (ارس) و کور (کور) است در ارمنیه. جای بیرون شدن رود رَس، قالی قلا (کپلیکیه) است. سپس از اران بگذرد و نهر اران در آن ریزد. سپس از ورثان بگذرد و به برخورد گاه دورود آید و بدین گونه با رود کور برخورد کند. میان این دو، شهر بیلقان است. سپس این دورود بسروند تابه دریای گر گان ریزند».^{۱۹}.

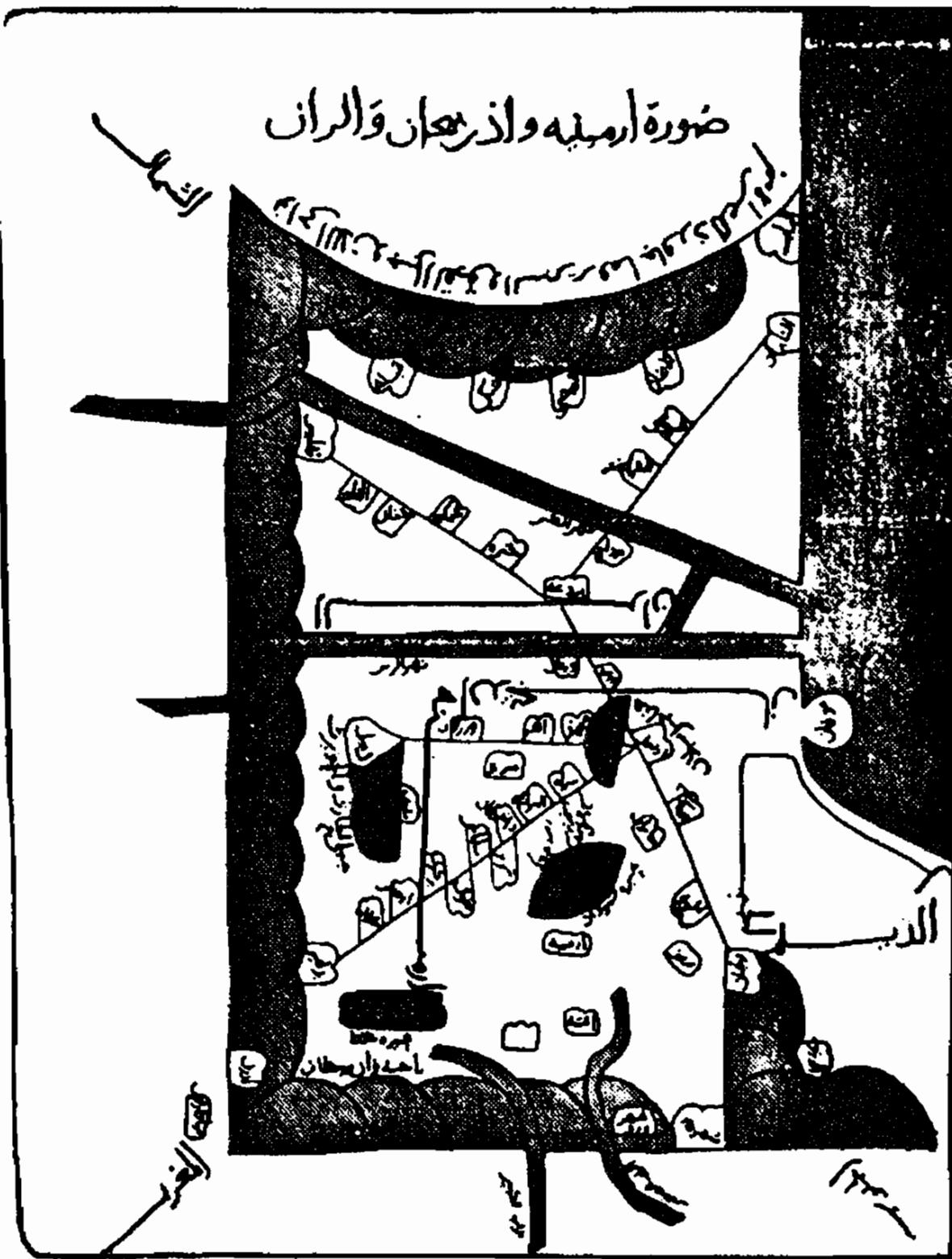
چنان‌که مشاهده می‌شود، ابن‌فقیه رود ارس را مرز آذربایجان دانسته است. بدین روای معلوم است که شمال رود ارس تاسده سوم هجری (دهم میلادی) نام آذربایجان نداشته است. از این‌پس نیز چنان‌که خواهیم دید، هیج گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشده است.

ابن‌حوقل در کتاب «صورة الارض» که نیمه نخست سده چهارم هجری نگاشته شده است، چندبار از اران و آذربایگان سخن گفته و این دو سرزمین را زیکدیگر جدادانسته است. وی ضمن بحث پیرامون دریای خزر می‌نویسد که این دریا «از مغرب به اران و حدود سریر و بلاد خزر و بخشی از بیابان غزان» محدود است.^{۲۰}

ابن‌حوقل طبق نقشه‌ای که از سه سرزمین ارمنستان، آذربایجان و اران ارائه کرده است، رود ارس را، مرز میان آذربایجان و اران دانسته

۱۹- ابن‌فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر «البلدان»، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۳۹.

۲۰- ابن‌حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۲۸.



نقشه ارمانيه و آذر بایحان واران
(ص ۳۳۲ متن عربی)

روبروی صفحه ۸۲

نقشه آذر بایحان، اران وارمنستان در قرن چهارم هجری — شمسی،
به نقل از کتاب صوره‌الارض اثر ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار
از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، سال ۱۳۴۵، روبروی صفحه ۸۲

است . وی می‌نویسد : « مرز ناحیه السران از طرف پایین رودخانه رس (ارس) و در ساحل آن شهر ورثان است »^{۲۱} .

ابن حوقل به هنگام ذکر شهرهای اران ، از برذعه ،^{۲۲} جنzechه - (گنجه)^{۲۳} ، شمکور (شامخور)^{۲۴} ، تفلیس ، بردیج ، شماخیه - (شماخی) ، شروان^۵ ، شابران ، قبله و شکی نام می‌برد . ولی به

۲۱ - ابن حوقل ، صورة الارض ، ترجمة دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۶ ، ص ۸۲ .

۲۲ - برذعه - این نام در برخی نوشههای از جمله آثار باقیت حموی ، ابن حوقل و برخی دیگر به صورت برذعه و در بعضی نوشههای چون شرقنامه وغیره به صورت برذعه و در آثار برخی شاعران و نویسندها، از جمله در خمسه . نظامی وحدود العالم به صورت بردع آمده است . مادر کوارت ، در کتاب ایرانشهر بردع را شکل عربی پرتو (پهلو) دانسته است . این شهر روزگاری مرکز اران بود . گویند شهر مذکور در روزگاران کهن هروم نام داشت . بلاذری می‌نویسد که این شهر به روزگار قباد اول شاهنشاه ساسانی ساخته شد . این شهر اکنون نیز در میان مردم فرقان به صورت « برده » تلفظ می‌شود . بعضی لفظ نامه‌ها ، نام بردع را از « برده دان » دانسته و نوشهه اند که این شهر جایگاه بردگان بود .

۲۳ - شهر جنzechه که تازیان نوشهه اند ، مغرب گنجگ و گنجه است . نام گنجگ در ایران بسیار بوده است . از جمله روستایی در اطراف مشهد و نیز رودبار - گیلان بدین نام است . برخی از محققان نام غزنی در افغانستان را همان گنجه دانسته اند . در اران و آذربایجان نیز دو شهر بدین نام آمده است . یکی سرزمین مقدسی است که محل آتشکده آذرگشتب بود و دیگری شهری به همین نام در اران است . گنجه اکنون « کیروف آباد » نام دارد .

۲۴ - این نام در نوشههای قدیمی شمکور آمده است . ولی اهل محل آن را « شامخور » می‌نامند . واکنون نیز به همین نام است .

۲۵ - شروان نام شهری است در اران که گفته می‌شود بدستور خسروانوشیروان →

هنگام بحث پیرامون شهرهای آذربایجان، از اردبیل، داخل رقان - (دهخوارقان)، تبریز، سلماس، خوی، برکری، ارمیه (ارومیه)، مراغه، اشنه (اشنویه)، میانج (میانه)، مرند، برزند وغیره یاد می‌کند.^{۲۶}

ابن حوقل فرمانروایان اران را تابعان و خراج گزاران شاهان آذربایجان دانسته است. وی در کتاب خود چنین آورده است :

«این فرمانروایان هر ساله خراج معینی بالوازم دیگر به پادشاهان آذربایجان می‌پرداختند و هر فرمانروایی از پادشاه خود فرمان می‌برد و خراج خود را بی قطع و امتناع می‌پرداخت و ابن‌ابی‌ساج گاه چیزی اندک نیز به عنوان هدیه می‌پذیرفت. لیکن چون این مملکت به تصرف مرzbان بن محمد مسافر معروف به سلار (سالار) درآمد، دیوانها و قوانینی برقرار کرد و منافع و بقاوارا به خوبی ضبط نمود».^{۲۷}

دانشمند و جهانگرد بنام ابو عبدالله بشاری مقدسی در کتاب «احسن- التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که در نیمة دوم سده چهارم هجری نگاشته، کشور ایران را به هشت اقلیم بخش کرده است و آذربایجان را از اران

→ بنا شده است. بعدها سرزمین و سیعمری بدین نام نامیده شد و فرمانروایان آن شروانشاه لقب یافتند. برخی این ناحیه را شیروان می‌نامند. گویا شروان درستتر است. در نزدیکی اصفهان نیز ناحیه‌ای به همین نام هست. در قوچان نیز ناحیه‌ای بنام شیروان وجود دارد.

- ۲۶ - ابن حوقل، صورة الأرض، ترجمة دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ - ایران، تهران، ۱۳۴۵، ۸۱، ص ۱۰۰ - ۲۷ - همانجا، ص ۹۵

جدا آورده است . این دانشمند آذربایجان واران وارمنستان را جدا دانسته و در پیرامون اران چنین نوشته است :

«اران سرزمینی است جزیره مانند میانه دریای خزر و رود ارس.
نهرالملک (رود کر) از طول آن را قطع می کند. مرکز آن
بر دعه است و شهر های آن عبارتند از : تفلیس ، قلعه ، خنان ،
شمکور ، (شامخور) ، جزء (گنجه) ، بردیج ، شماخی ، شیروان ،
باکویه (باکو) ، شابران ، دربند ، قبله ، شکی و ملاز گرد -
(بلاش کرت)»^{۲۸}.

اصطخری که از جهانگردان سده های سوم و چهارم هجری بود و
به سال ۳۴۶ هجری در گذشت ، به هنگام یاد کردن از آذربایجان و
اران ، آنها را جداگانه نامی بردا و در کتاب خود بخشی دارد زیر عنوان
«صورت ارمینیه و اران واذریجان» . او نیز همانند مقدسی ، ابن حوقل
وابن فقیه ، اران را از آذربایجان جدا می داند و شهر های اران را چنین
می نامد : «بیلقان ، ورثان ، بردیج (برزنج) ، شماخی ، شیروان ، آبخازه ،
شابران ، قبله ، شکی ، گنجه ، شمکور»^{۲۹}.

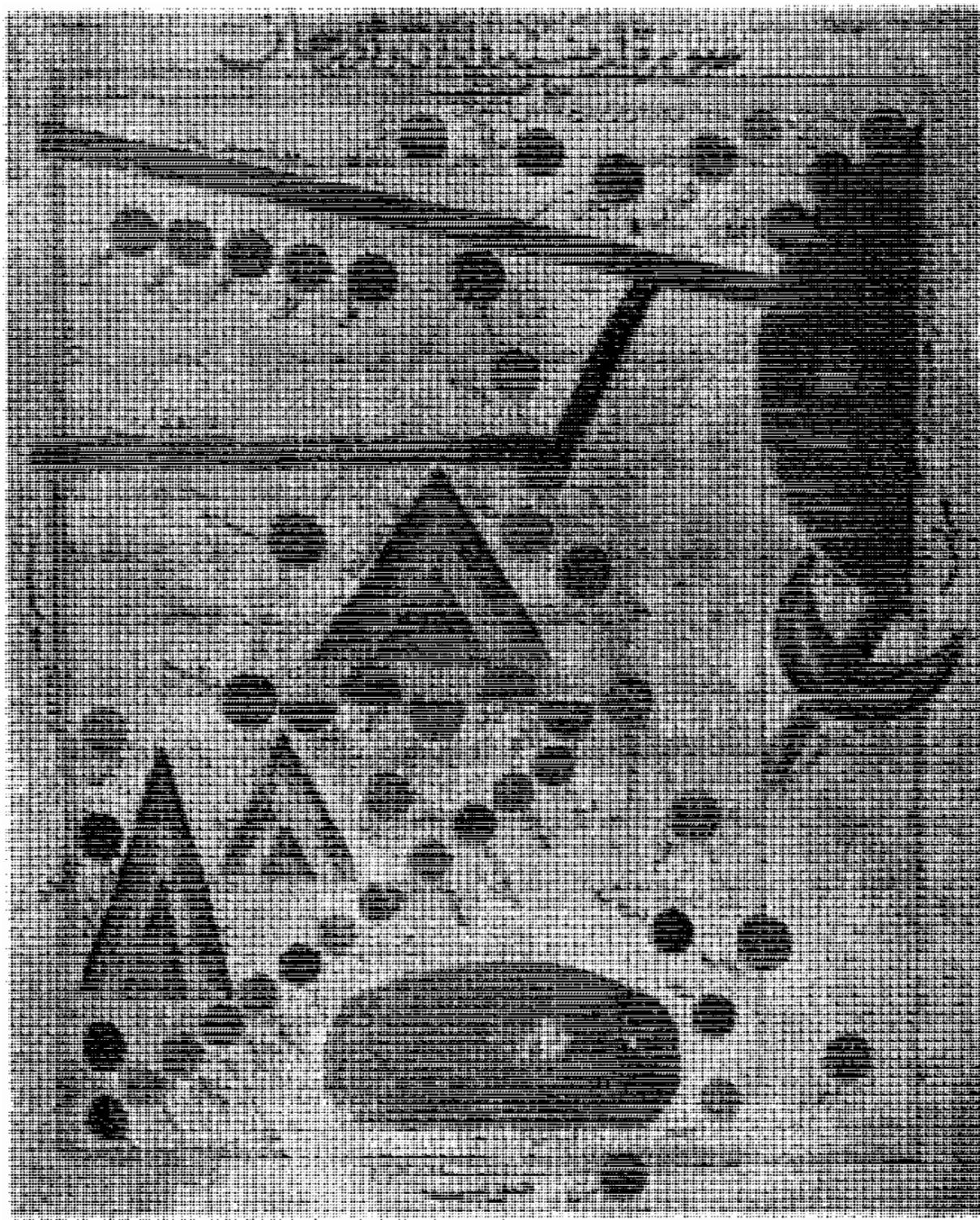
وی در همین کتاب بر دع را دارالملک اران و اردبیل را مرکز
آذربایجان دانسته است^{۳۰}. هم او جانب غربی دریای خزر را اران

- ۲۸ - شمس الدین ابو عبد الله محمد بن ابو بکر البناء الشامي المقدسي المعروف

بالشاري، احسن التقاسيم في معرفة الأقاليم، ليدن، ۱۹۰۶، ص ۲۵۹.

- ۲۹ - ابو سحق ابراهیم اصطخری ، مسالک وممالک ، ترجمه فارسی (المسالك
والمماليك) از فرن ۵-۶ هجری، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ،
تهران ۱۳۴۷، ص ۱۵۸.

- ۳۰ - همانجا.



نقشه آذربایجان، اران، ارمنستان . نقل از کتاب ممالک و ممالک
تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری ، باهتمام ایرج افشار ،
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، سال ۱۳۴۷ ، رو بروی صفحه ۱۵۴

نامیده است.^{۳۱}

یاقوت حموی که به سده هفتم هجری می‌زیسته در کتاب «معجم البلدان» پیرامون اران چنین نوشته است :

«اران نامی است ایرانی ، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی از آنها جزء است و این همان است که مردم آن را گنجه گویند و برده و شمکور و بیلقان .

میان آذربایجان و اران رودی است که آن را ارس گویند . آنچه در شمال و مغرب این رود نهاده است از اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آذربایجان است»^{۳۲}.

از این نوشه به صراحت می‌توان دریافت که آذربایجان در جنوب و اران در شمال رود ارس نهاده شده است و بدین روای معلوم می‌شود که سرزمین اران نام آذربایجان نداشته است .

ابوالفداء که به سال ۷۳۲ هجری در گذشته، در کتاب «تقویم البلدان» به روشنی تمام می‌نویسد : «اران ... اقلیمی است مشهور که هم مرز آذربایجان است»^{۳۳}.

وی در پیرامون جدایی آذربایجان و اران چنین می‌نگارد :

«ارمنستان و اران و آذربایجان سه سرزمین بزرگ اند جدا از هم

- ۳۱ - ابواسحق ابراهیم اصطخری ، مسالک وممالک ، ترجمه فارسی (المسالك والممالك) از قرن ۵-۶ هجری، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۷۶.

- ۳۲ - یاقوت حموی، معجم البلدان، جلد اول، لاپزیک، ۱۸۶۶، ص ۱۸۳.

- ۳۳ - عمادالدین اسماعیل بن محمد بن عمر، المعروف به ابوالفداء ، تقویم البلدان، ص ۳۸۶.

که اهل فن آنها را دریک نقشه نشان می‌دهند».^{۳۴} -
 حمدالله مستوفی که در سده هشتم هجری می‌زیسته در باب سوم کتاب «نزهه القلوب» بلاد آذربایجان را چنین نام می‌برد:
 «تبریز، اوچان، طسوج، اردبیل، خلخال، دارمرزین، شاهرود، مشکین، انار، ارجاق، اهر، تکلفه، خیاو، درآورد، قلعه کهران، کلیبر، گیلان فصلون، مردان قم، نوذر، خوی، سلماس، ارومیه، اشنویه، سراو (سرآب)، میانج (میانه)، گرمود، مراغه، دهخوارقان (دهخوار گان و یا دهخور گان)، نیلان، مرند، دزمار، زنجان (زنگان)، زنوز، آزاد و ماکویه-ماکو».^{۳۵}

چنان که ملاحظه می‌شود همه این شهرها در جنوب رود ارس نهاده شده و خود نمودار روشنی است براین که ارس فاصله و مرز میان دو سرزمین آذربایجان و اران بوده است. هم او هنگام بحث در پیرامون سرزمین اران، میان دورودارس و کررا اران خواند و آنسوی رود کر را شیروان نامید.^{۳۶}.

همه این نوشته‌ها که از دانشمندان و جهانگردان بنام ارائه شده است، مؤید آن است که اران سرزمینی جدا از آذربایجان بود و در

۳۴- عمال الدین اسماعیل بن محمد بن عمر، المعروف به ابو الفداء، تقویم البلدان، ص ۳۸۶.

۳۵- حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶، ص ۸۵-۱۰۲.

۳۶- همانجا، ص ۹۱-۹۲.

گذشته هیچ گاه نام آذربایجان بر اران نهاده نشد .
تاسده هفتم و هشتم هجری، نام اران در نوشته‌ها بسیار آمده است .
ولی از آن پس رفتار فته کمتر از اران سخن رفته است .

در شرح لشگر کشیهای امیر تیمور و تاریخ فرمانروایی امیران
آق قویونلو و قراقویونلو کمتر از اران سخن رفته است و تنها هنگامی
که از قراباغ یاد شده است ، آن را «قراباغ اران» نامیده‌اند^{۳۷} .

اسکندر بیگ منشی که در روز گزار صفویان می‌زیست ، دو سه‌بار
از اران نام برده است . وی اران و شیروان را از آذربایجان جدا دانسته
است . اسکندر بیگ در کتاب عالم آرای عباسی از «قصبات آذربایجان
و شیروان واران گرجستان» یاد کرده است^{۳۸} .

در کتاب برهان قاطع که به سال ۱۰۶۲ هجری نوشته شده است ،
در زیر عنوان ارس چنین آمده است :

« ارس - بفتح اول و ثانی و سكون سین بی نقطه نام رودخانه‌ای
است مشهور که از کنار تفلیس و مابین آذربایجان و اران می‌گذرد »^{۳۹} .
شاید مسیر ارس از نظر جغرافیایی اند کی نادرست و آشفته باشد .
ولی قدر مسلم آن است که نگارنده کتاب ، این رود را همانند دیگر
مؤلفان گذشته ، حدفاصل و مرز میان آذربایجان و اران دانسته است و
تنها سرزمین واقع در کرانه جنوبی رود ارس را آذربایجان نامیده است .

۳۷ - ر.ش. به مطلع السعدین سمرقندی .

۳۸ - ر.ش. به تاریخ عالم آرای عباسی ، نوشته اسکندر بیگ منشی ، ص ۱-۱۶ .

۳۹ - محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان ، برهان قاطع ، به اهتمام
شادروان دکتر محمد معین ، جلد اول ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۲ ، ص ۴۱ .

همه این مآخذ و بسیاری اسناد و مدارک دیگر دلیلی است روشن براین که سرزمین اران و شیروان همواره از آذربایجان جدا بوده و در گذشته هر گز نام آذربایجان بر اران گفته نشده است.

مدار کی از جغرافی نگاران و مورخان باستان و عهد اسلامی در پیرامون جایگاه جغرافیایی آذربایجان از نظر خوانندگان گذشت. حال می کوشیم اسناد و مدارکی از دانشمندان روسی و محققان شور روی در این زمینه ارائه کنیم.

یانوفسکی مورخ روسی که در سده نوزدهم میلادی می زیست، در کتاب خود زیر عنوان «پیرامون آلبانیای قفقاز در روزگار باستان» که او اخر نیمة نخست سده نوزدهم انتشار یافت، باتکیه به نوشه های مورخان و جغرافی نگاران باستان چنین نوشت:

«آلبانیای باستان در دشت آلازان و شکی و شیروان قرار داشت».^{۴۰}.
وی با تکیه به نوشه بسطمیوس، رود شمالی آلبانی را، همان رود سو مقایسه در شبہ جزیره آبشوران خوانده است.^{۴۱}.

یانوفسکی ضمن بحث پیرامون رودهای آلبانیای قفقاز با تکیه به نوشه های مورخان و جغرافی نگاران باستان می نویسد: «رودخانه های آلبانیای قفقاز بنابر نوشه های باستان به رود کر می ریختند، نه به دریای خزر».^{۴۲}.

40— Ianovskii A. O drevnei Kavkazskoi Albanii, Zhurnal ministr. narodnogo prosveshchenija za 1846 g.. SPb., ch.2 str. 97-136, 161-203.

۴۱— همانجا.

۴۲— همانجا.

یکی دیگر از مورخان گذشته روسی بنام شوپن ، با تکیه به نویسنده‌گان و مورخان باستان ، بویژه مورخان ارمنی ، معتقد بود که سرزمین آلبانیای قفقاز درست راست و چپ رود کر و کرانه دریای خزر را گرفته است .

دورن ، دانشمند و محقق بر جسته روسی ، ضمن اظهار نظر در پیرامون آلبانیای قفقاز چنین آورده است :

«آلبانیا محدود بوده است به سرزمین سرمتها (کوههای کراون) ، ایبری (گرجستان) ، رود آلازان ، ارمنستان ، ملتقای رود کر به ارس و دریای خزر که شامل شکی ، شیروان و جنوب داغستان تا دربند می‌شود»^{۴۳} .

۱. علی یف دانشمند قفقازی ، ضمن اظهار نظر پیرامون نوشته دورن چنین خاطر نشان کرد که «دورن بطور کلی سرزمین آلبانهارا به درستی یاد کرده است»^{۴۴} .

بر خود اریان مورخ ارمنی در کتاب خود زیر عنوان «تاریخ آغوان» که به سال ۱۹۰۲ در تفلیس به چاپ رسید ، در پیرامون مرزهای آلبانیای قفقاز چنین نوشت :

«آلبانیای قفقاز در شرق به سواحل بحر خزر و رود ارس محدود شده بود ، در شمال به دربند منتهی می‌گردید ، در غرب آلازانی ،

43— Dorn B.. Kaspij (O pokhodakh drevnikh russkikh V Tabaristan). SPb., 1875.

44— «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», red. Igrar-Aliyev, izdatelstvo AN AZ SSR, Baku, 1962, str. 21.

خوناراکرت (Khunarakert) و به رود دزوراگت (Dzoraget) و در جنوب به کوههای ارتساخ (Artsakh) و رود گرگر تاملتای آن به رود ارس منتهی می‌شد»^{۴۵}.

بنابه عقیده بر خود اریان، در روز گار پادشاهی ارشکیان در ارمنستان، کر سرحد جنوبی آلبانیا بود. ولی در سده پنجم میلادی آلبانیا، نواحی اوتیگ (Ultig) و ارتساخ را ضمیمه خاک خود کرد^{۴۶}. مارکوارت با تکاء به نوشهای تئوفانس میلتی درباره مرزهای ایران، چنین نوشتہ است:

«اران شامل اراضی شیروان، قبله (Kabala)، شکی و مغان بود و میان رود کر و ارس قرار داشت. شهر بزرگ این سرزمین پرتوه است»^{۴۷}.

بنا به نوشتہ بارتولد دانشمند شهیر روسی، اران همان آلبانیا است که از دربند تا تفلیس امتداد داشت و مرزهای جنوب و جنوب غربی آن به ارس منتهی می‌شد. وی در این باره چنین آورده است:

«آلبانی در روز گار باستان و نیز بعد هابه هنگامی که اران نامیده شد به سرزمینی گفته می‌شد که از ناحیه دربند در شمال شرق تا شهر تفلیس در غرب و تا رود ارس در جنوب و جنوب غرب امتداد داشت. بعد هامؤلفان متأخر، سرزمینی را که میان شیروان و آذربایجان نهاده شده است، اران نامیدند. یاقوت در معجم البلدان فاصله

45- Barkhudarian M.. Istorii agvan, Tbilisi. 1902.

۴۶- همانجا.

47- Marquart J.. Eransahr nach Geographie des Ps. Moses Xorenac'i. Berlin 1901.

دورود کر و ارس را اران نامیده است».^{۴۸}
 وی در پیرامون تختگاه اران می نویسد : « شهر پرتوه که پایتخت
 اران بدانجا انتقال یافت در سده ششم میلادی کنار رود ترتر قرار
 داشت ».^{۴۹}

کریمسکی در پیرامون حدود آلبانیای قفقاز چنین نوشتہ است :
 « سرزمین آلبانیا از ساحل راست و چپ رود کر واپسی .
 (گرجستان) تادریای خزر امتداد داشت. در دو سوی رود آلبانها
 می زیستند. بعدها آلبانیایا (آغوانیا) ار آن نام یافت. این سرزمین
 از دربند تا گرجستان و دو سوی رود کر امتداد داشت. بعدها اران
 تنها از کرانه راست رود کرامتداد یافت و شامل سرزمینی میان رود
 کر و ارس گردید».^{۵۰}

کریمسکی قبله را یکی از قدیمترین شهرهای آلبانیا می شمارد^{۵۱}.
 استاد بارتولد در مورد مرزاران و آذربایجان چنین نوشت :
 « رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می کند،
 در روز گاران کهن مرز قومی و نژادی قاطعی بود میان
 سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا که بنا به نوشتہ

48— Bartold V. V., Sochinenija, Tom III, Izdatelstvo • Nauka•,
 Moskva, 1965, str. 334

۴۹— همانجا.

50— Krimskii A. E., Stranitsy iz istorii Severnogo ili
 Kavkazskogo Azerbaidzhana (Klassicheskaja Albaniia),
 Sb. St. V chast E F. Oldenburga, Moskva, 1934, str. 289.

۵۱— همانجا ، ص ۳۰۵ .

ن . یا مار اقوام آن یافشی بوده‌اند»^{۵۲} .
 وی در ادامه سخن نوشت : « تفاوٽهای قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیا ، حتی در دوره اسلام نیز بر طرف نشد»^{۵۳} .
 از نوشته استاد بارتولد به سهولت می‌توان دریافت که سرزمین آلبانیای قفقاز نه تنها از ماد خرد (آذربایگان) جدا بوده است ، بلکه اقوام این دو سرزمین از یک تیره نبوده‌اند . مردم آذربایگان از قوم ایرانی- ماد و مردم آلبانیای قفقاز بنابر عقیده آکادمیسین مار از اقوام یافشی بوده‌اند . مادر آینده خواهیم دید که زبان و مذهب مردم این دو سرزمین نیز یکی نبوده است .

یرمیان ، در مقاله خود زیر عنوان «موسی کاگان کاتوئیسکی» که نام دگرگونی یافته «موسی کاگان کاتواتسی» است ، از سفروراز - تیرداد شاهزاده پارتی آلبانی و رفتن‌وی به دربار آلب ایلیتور (Alp Ilitver) خاقان خزر سخن‌رانده می‌نویسد که «او این مسافت را از پرتوه (برده) تام‌خاج قلعه کنونی طی کرده است»^{۵۴} .

این نکته مؤید نظر کریمسکی و بارتولد بوده‌است که پرتوه را یکی از قدیمترین شهرها و تخته‌گاه آلبانیای قفقاز دانسته‌اند .

یامپولسکی محقق دیگر شوروی به صراحت در مقاله خود نوشت

52— Bartold V. V , Sochineniia, Tom II, chast 1, izdatelstvo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۵۳— همانجا ، ص ۷۷۷ .

54— Eremian S. T., Torgovie puti Zakavkazija (Po Tabula Peutingeriana), VDI, 1939, No 1, str. 79, 97.

که «آلبانيا (اران) در شمال اتروپاتن (آذربایجان) قرار داشت و خط مرزی میان سرزمینهای مذکور، دورودخانه کر وارس بود».^{۵۵}.

گرچه یامپولسکی مقاله خود را در بحبوحه تبلیغ پیرامون الحاق آذربایجان به قفقاز نوشت و به خلاف بارتولد در خدمت این تبلیغ قرار گرفت، با این‌همه ناگزیز از ذکر برخی حقایق شد و رودارس را مرز میان دو سرزمین آذربایجان و اران دانست.

همه‌این مأخذ و بسیاری استاد و مدارک دیگر، دلیلی است روشن بر این که سرزمین آلبانية قفقاز و بدیگر سخن اران و شیروان همواره از آذربایگان جدا بوده و در گذشته هیچ گاه نام آذربایجان بر اران گفته نشده است.

هر گاه اسناد و مدارک وزارت امور خارجه ایران و روسیه‌تزاری و کتابهایی را که تاسال ۱۹۱۸ میلادی در روسیه نوشته شده است از نظر بگذرانیم، به روشنی می‌بینیم که سرزمین اران و شیروان هرگز نام آذربایجان نداشته‌اند و گاه به همان نام اران و شیروان و گاه قفقاز نامیده می‌شده‌اند.

برای روشن شدن مطلب به سندی که پیش از دگرگونی اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه به چاپ رسیده است اشاره می‌کنیم. این سند از مدارک دوران امپراتوری روسیه است که نگارنده از آن بهره جسته است. در ضمن عین سند و متن روسی آن از نظر خوانندگان می‌گذرد

55 – Iampolskii Z. I., K voprosu ob odnoimennosti drevneishego naseleniya Atropateny i Albanii, «Tr. Instituta istorii i filosofii», 1954 Tom 4, str. 100, 108.

تاجای شک و شبه‌ای باقی نماند.

در دایرة المعارف روسی که چاپ و انتشار آن از سال ۱۸۹۰ میلادی آغاز گردید و در شهرهای سن پترزبورگ پایتخت امپراتوری روسیه و لاپیزیگ آلمان به چاپ رسید، زیر عنوان «آلبانی» چنین آمده است:

«آلبانی نام باستانی سرزمینی است در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه (Pontus Euxinus) و دریای خزر، در شمال ارمنستان که رود «کیروس» (کر) مرز آن بود. ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان کنوئی و جنوب داغستان هستند»^{۵۶}.

در دایرة المعارف مذکور چنین آمده است که «آلبانها تابع دولت روم بودند»^{۵۷}.

در جلد سیزدهم دایرة المعارف نامبرده طول و عرض جغرافیایی قفقار باوضوح تمام ارائه شده است که آن را از ۴۶/۵ تا ۳۸/۵ درجه عرض شمالی دانسته است. در صفحات این دایرة المعارف روسی به صراحت نوشته است که «این سرزمین (قفقاز) از جنوب به رود ارس منتهی می گردد»^{۵۸}.

در همین جلد اسامی مجموعه شهرهای قفقاز و مواراء قفقاز که

56— «Entsiklopedicheskii slovar», pod redaktsiei Professor I. E Andreevskago. Tom 1. SPb., 1890. str. 359.
— ۵۷ همانجا.

58— «Entsiklopedicheskii slovar», Tom XIII. izdateli Brøkgauz (Leiptsig). Efron, SPb., 1894, str. 818-819.

به دوازده استان بخش گردیده بود ، ذکر شده است . استانهای مذکور عبارتند از :

« استاروپول ، ترسک ، کوبان ، ناحیه دریای سیاه ، کوتائیسی ،
تفلیس ، ایروان ، باکو ، المیابتوپول (گنجه) ، داغستان ، کارسلک ،
زاکاتالا ».^{۵۹}

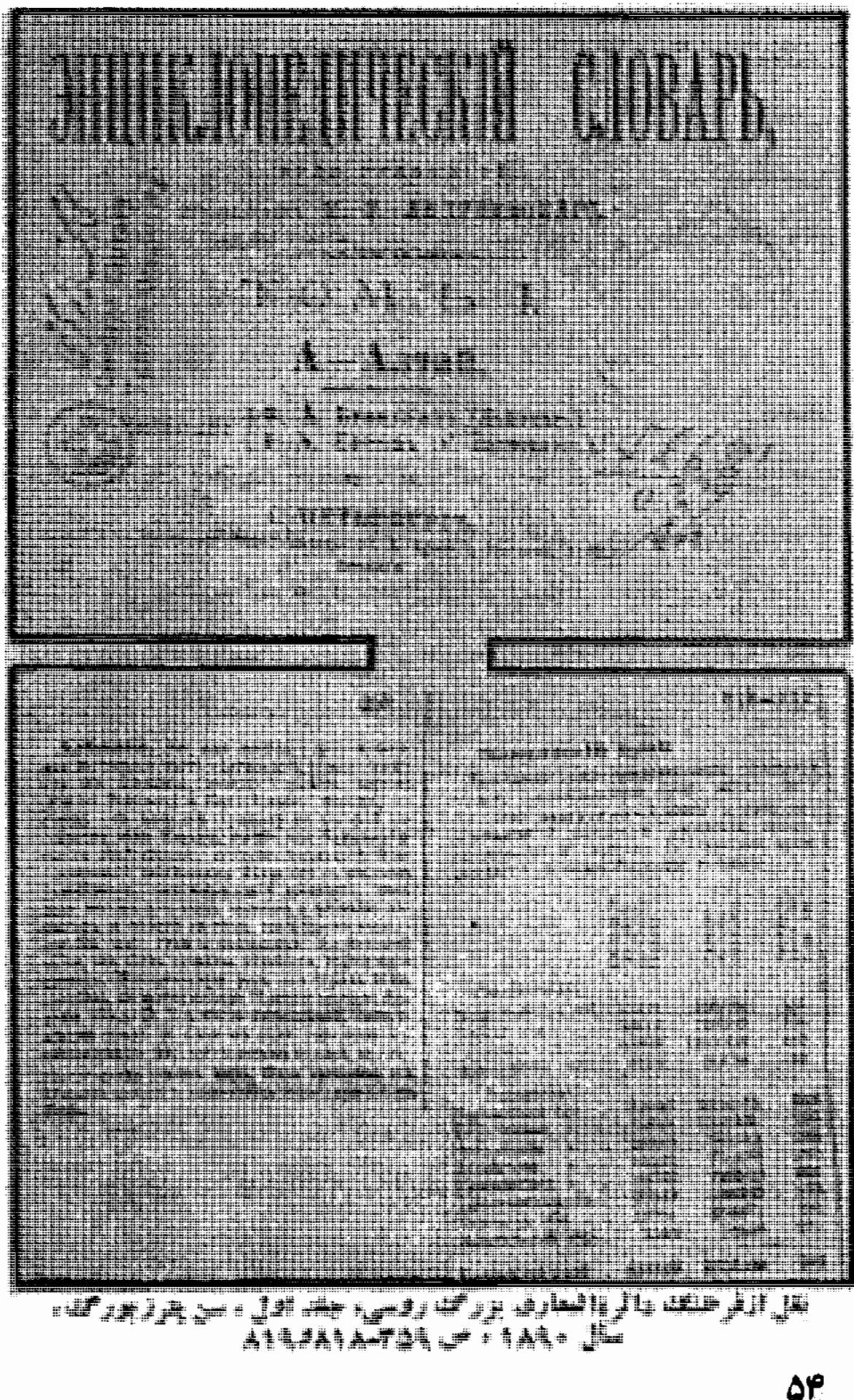
در بخش مذکور هیچ نامی از « آذربایجان » عنوان نشد دارد . در ضمن از وجود مردمی بنام « آذربایجانی » در این سرزمین سخنی بهمیان فیامده است . بلکه در سراسر این مجموعه ترکی زبانان قفقاز « تاتار » نامیده شده‌اند . ضمناً در دایرة المعارف مذکور نامی از اران برده نشده است . ولی نام شیروان را در صفحات آن می‌بینیم .

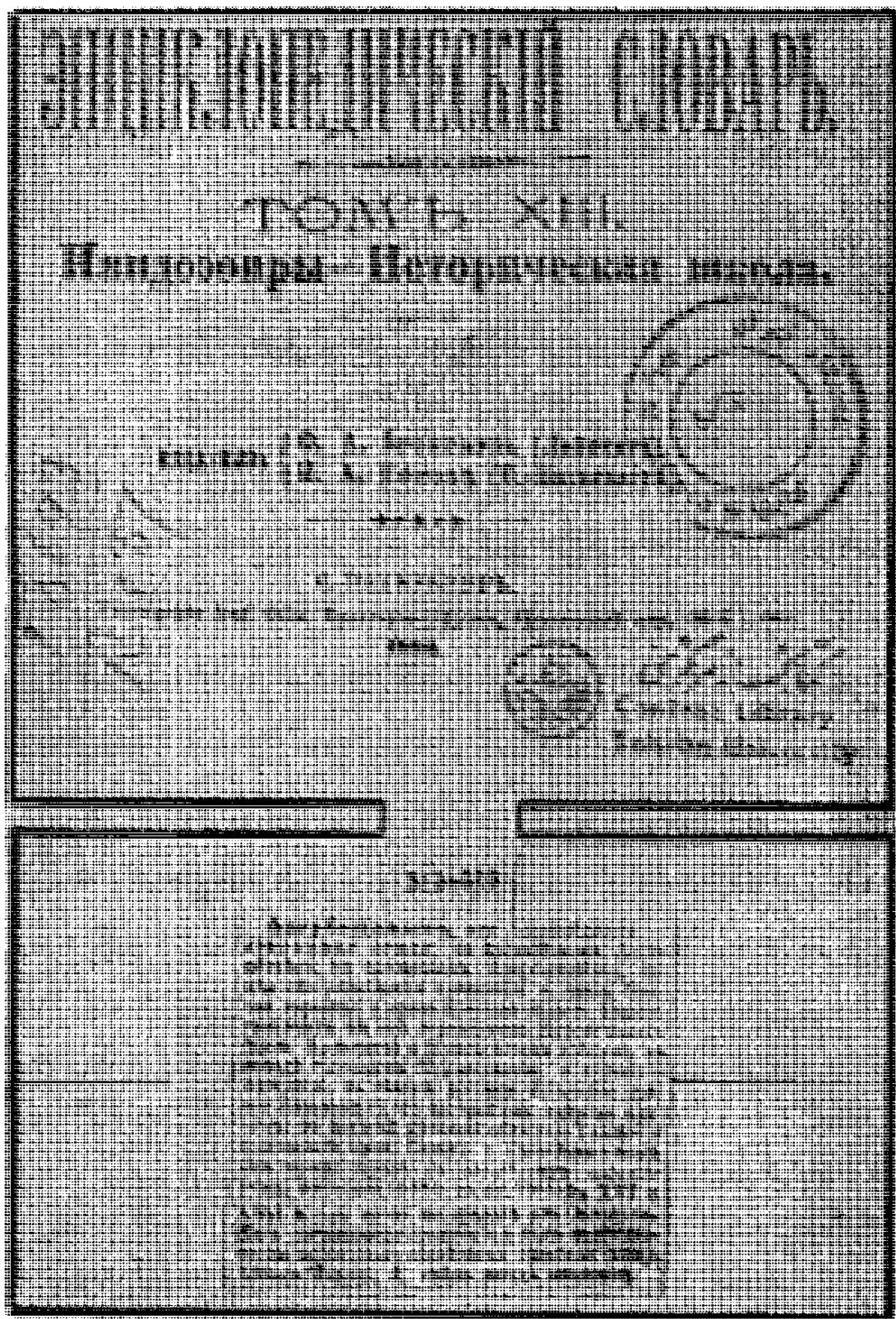
هر گاه در شمال رود ارس سرزمینی به نام « آذربایجان » وجود می‌داشت ، بی‌گمان در مجلدات دایرة المعارف نامبرده ذکری از آن بهمیان می‌آمد . ولی کمترین اشاره‌ای به وجود سرزمینی زیر عنوان « آذربایجان » در شمال رود ارس نشده است .

در جلد نخست همان دایرة المعارف زیر نام « آذربایجان » چنین آمده است :

« آذربایجان یا ادریجان (سرزمین آذر - آتش ، به زبان پهلوی اتورپاتکان ، به زبان ارمنی ادر بادکان) استان شمال غربی ژروتمند و صنعتی ایران است . آذربایجان از جنوب محدود است به کردستان ایران (استان اردبیل) و عراق عجم (ماد) ، از غرب به کردستان ترکیه

59— « Entziklopedicheskii slovar », Tom XIII. izdateli Brokgauz (Leiptsig). Efron. SPb., 1894, str 819.





نقل از فرهنگ دائرة المعارف بزرگ روسی، جلد سیزدهم .
سن پترزبورگ، سال ۱۸۹۴، ص ۲۱۲-۲۱۳

و ارمنستان ترکیه^{۶۰}، از شمال به ارمنستان روس و جنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می‌کند، از شرق به استان گیلان در کرانه دریای خزر... مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع است... در سده هفدهم میلادی صدمات فراوانی از سوی ترکان عثمانی بر آذربایجان وارد آمد. آذربایجان به عنوان استان مرزی وجایگاه ولیعهد ایران (چون عباس‌میرزا) از اهمیت فراوان برخوردار است»^{۶۱}.

از مطلب ارائه شده چند نکته در خور توجه است:

۱ - نکته نخست مربوط به طول و عرض جغرافیایی قفقاز است که از طول و عرض جغرافیایی آذربایجان جدا است. هر گاه به دایرة المعارف جدید شوروی به نقشه سرزمینی که به خط نام جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان بر آن نهاده‌اند مراجعه شود، معلوم می‌گردد که جنوب این سرزمین در همان حد ۳۸/۵ درجه عرض شمالی است که با عرض جغرافیایی ارائه شده از سوی دایرة المعارف امپراتوری روسیه یکی است^{۶۲}. با این تفاوت که در دوران روسیه تزاری سرزمین

۶- بخشی از ارمنستان در سرزمین ترکیه قرارداشت که از آن جمله بودند شهرهای قارص واردہان. ولی پس از قتل عام ارامنه در سال ۱۹۱۵، این نواحی از سکنه بومی خالی شد و بسیاری از ارمنیان ناگزیر جلای وطن کردند. از این رو در دایرة المعارف مذکور عنوان «ارمنستان ترکیه - عثمانی» آمده است.

61- «Entsiklopedicheskii slovar». Pod redaktsiei professora I. E. Andreevskago. Tom 1. SPb. 1890. str. 212-213.

62- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Glav. redaktor →

- شمال ارس و جنوب قفقاز نام آذربایجان نداشت.
- ۲ - در دایرة المعارف منتشر شده در دوران امپراتوری روسیه، هیچ نامی از «آذربایجان ایران» و یا «آذربایجان روسیه» همانند «ارمنستان ترکیه» و «ارمنستان روسیه» برده نشده است. بلکه تنها از یک «آذربایجان» سخن رفته و این همان «آذربایجان ایران» است.
- ۳ - بنابه نوشتۀ دایرة المعارف منتشره در دوران امپراتوری روسیه، سرزمین آذربایجان از شمال به رود ارس محدود می گردد و این خود نمودار آن است که آنسو و بدیگر سخن شمال رود ارس آذربایجان نبوده است.
- ۴ - نکته چهارم که مبتنی بر ارقام واژهمه دقیقتر و روشنتر است، مساحت آذربایجان است. در دایرة المعارف روسیه تزاری مساحت سرزمین آذربایجان $10,484$ کیلومتر مربع آمده است. به بینیم این رقم تا چه پایه مارا به حقیقت نزدیک می کند.

برای روشن شدن مطلب نخست از دایرة المعارف جغرافیایی شوروی که به سال ۱۹۶۰ چاپ آن در شهر مسکو پایتحت اتحاد شوروی آغاز شد، نقل قول می کنیم. در جلد نخست دایرة المعارف جغرافیایی نامبرده، مساحت سرزمینی که اکنون «آذربایجان شوروی» و گاه «آذربایجان شمالی» نامیده می شود $866,000$ کیلومتر مربع آمده است.^{۶۲}

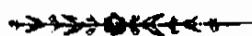
← A. M. Prokhorov. Trete izdanie, Moskva. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedia». 1970. Tom 1, str. 248.
 ۶۳— «Kratkaia Geograficheskia Entsiklopedia». Glav. redaktor A. A. Grigorev. Tom 1, Gos. nauch. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedia». Moskva, 1960, str. 38.

در همان صفحه نیز مساحت آذربایجان ایران بیش از صدهزار کیلومتر مربع نوشته شده است^{۶۴}.

هر گاه شمال رود ارس «آذربایجان» نام می‌داشت، آنگاه در دایرة المعارف روسیه تزاری که اوخر سده نوزدهم میلادی انتشار یافت، باید مجموع مساحت آذربایجان حدود ۱۹۰ هزار کیلومتر مربع می‌بود. سبب چیست که در ارائه میزان مساحت آذربایجان که از سوی دولت روسیه تزاری و مراجع علمی و پژوهشی آن کشور شناخته شده بود، با مساحت آذربایجان حقیقی (آذربایجان ایران) اختلافی وجود ندارد؟ آیا این خودنشانه آن نیست که بعدها (چنان که خواهد آمد) دیگران نام «آذربایجان» را به غارت برند و بر سر زمین دیگری در شمال رود ارس نهادند؟

64— «Kratkaja Geograficheskaja Entsiklopedia». Glav. redaktor A. A. Grigorev. Tom 1. Gos. nauch. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedia». Moskva, 1960, str. 38.

بخش چهارم



نظر پان نور گیستها در پیر آدون ترکان

از آغاز سده بیستم در سرزمین عثمانی - ترکیه - اندیشه «پان - تور کیسم» قوت گرفت . نخست گروهی از ترکان کوشیدند «پان - اسلامیسم» را به خدمت «پان تور کیسم» در آورند و حاکمیت ترکان را بر سراسر کشورهای اسلامی خاورمیانه و نزدیک مستقر گردانند . اینان از بیک سو درباره اتحاد اسلام داد سخن می دادند و از سوی دیگر «پان - تور کیسم» و اجزاء آن، از جمله «پان تور کیسم» را تبلیغ می کردند . برای روشن شدن مقاصد «پان تور کیستها» جا دارد بخشی از تصویب‌نامه کمیته مرکزی حزب «اتحاد و ترقی» که نموداری از بکار گرفتن «پان اسلامیسم» و قرار دادن آن در خدمت پان تور کیسم است، از نظر خوانندگان بگذرد .

در تصویب‌نامه کمیته مرکزی حزب «اتحاد و ترقی» مورخ سال

۱۹۱۱ میلادی از تبدیل امپراتوری عثمانی به امپراتوری اسلامی سخن رفته و حق تأسیس سازمانهای ملی از سوی دیگر ملت‌های مسلمان منع شده است. کمیته مرکزی حزب مذکور مدعی رواج زبان ترکی در سراسر «امپراتوری اسلامی» شد و آنرا شرط لازم برای تثبیت حاکمیت ترکان واستحالة دیگر ملت‌های ای که در این تصویب‌نامه اندکی مبهم می‌نماید، واژه «مسلمین» است. هرگاه واژه «مسلمین» را برداریم و بجای آن واژه «ترکان» را بگذاریم، مسئله تمام و کمال روشن می‌گردد. در تصویب‌نامه مذکور چنین آمده است.

«امپراتوری (مقصود امپراتوری عثمانی است - م) باید به - امپراتوری اسلامی بدل شود و به هیچ ملت دیگری نباید حق تأسیس سازمان ملی ویژه آن ملت داده شود . . . رواج زبان قرکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت مسلمین و استحالة دیگر ملت‌ها است»^۱.

بی اختیار دوپرسش مطرح می‌شود :

۱- چرا رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت مسلمین است؟

۲- دیگر ملت‌ها درجه قوم و یا ملتی باید مستحیل گردند؟ در مورد نخست اگر مقصود تثبیت حاکمیت مسلمین باشد، آنگاه

۱- «L'Asie française», 1917, No. 171, p. 174, D. Evgenev, Voprosy etnogeneza turok v turetskoi istoricheskoi literaturе. «Etnicheskie protsessy v stranakh Perednei Azii», Moskva, 1963, str. 71.

چه ضرورتی به زبان ترکی است . حال آن که اکثر مسلمین منطقه به زبان عربی سخن می گویند . بدین سبب است که نگارنده اعتقاد دارد هر گاه واژه «ترکان» را بجای «مسلمین» قرار دهیم ، جمله بدین صورت در می آید : «رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای ثبت حاکمیت ترکان است».

واما در مردم دوم همواره استحالة ملی شامل مستحیل شدن ملت و یا ملی در ملت دیگر است . چنان که اشاره شد ، هر گاه واژه «ترکان» را بجای «مسلمین» بگذاریم و اندیشه «رواج زبان ترکی» را نیز از نظر دورنداریم ، مسئله روشن می شود و معلوم می گردد که هدف ، استحالة دیگر ملتها در «ملت ترک» بوده است .

چنان که ملاحظه می شود در کشور «ترکان عثمانی» ایدئولوژی «پان اسلامیسم» به عنوان وسیله ای در خدمت «پان تورکیسم» قرار گرفت . ولی در دوران ضعف امپراتوری مذکور ، ایدئولوژی پان اسلامیسم ، اندک اندک از پان تورکیسم جدا شد .

ترکان جوان و بازماندگان کمالیست آنان که پیرو مصطفی کمال معروف به «آتاباتورک - پدر ترکان» بودند ، چون اتحاد اسلام را موافق مقصود نیافتد ، راه « اتحاد ترکان سراسر جهان » را در پیش گرفتند و در این رهگذر ضمن تلاشهای سیاسی به کوشش‌های «علمی و پژوهشی» در مسیر یکی شمردن تاریخ و گذشته اقوام و ملل ترکی زبان پرداختند . در این زمینه چند دگر گونی و تحریف در مسایل تاریخی عنوان شد که عبارتند از :

۱- ترکی زبانان ساکن سرزمینهای آسیا و اروپا ، گویا از جای

دیگری به این نواحی کوچ نکردند، بلکه خود گویا از ساکنان اصلی این سرزمینها بودند.

۲- برای اثبات این اندیشه نادرست، چاره‌ای نبود جز آن که اقوام باستانی سرزمینهای مذکور به عنوان اجداد و نیاگان ترکان وانمود شوند.

۳- برای این منظور لازم آمد ماهیت قومی و زبان اقوام کهن شرق، بویژه آسیای مقدم مورد انکار قرار گیرد و با صطلاح در آنها «تجدید نظر» شود.

هر گاه نوشته ضیاء گوک آلب را که یکی از نظریه‌پردازان مشهور پان‌تورکیسم است اندکی مورد توجه قرار دهیم، پس آنگاه مسیر حرکت پان‌تورکیستهای کوچک و بزرگ و هدفان روشن خواهد شد. وی در کتاب خود زیر عنوان «مبانی ترک‌شناسی» چنین نوشت:

«برخی از دانشمندان می‌کوشند تابه صورتی تصنیعی ترکان، از جمله ترکان آسیای میانه، کرانه رود ولگا، سیبری و آسیای صغیر را از یکدیگر جدا جلوه دهند و آنان را از ملتها و اقوام جدا گانه به شمار آورند. هدف ما آن است که صدمیلیون ترک را در ملتی واحد ملة چندگردانیم».

نظریه‌پردازان و تاریخ‌نگاران دیگر چون گون آلتای نیز ترکان را قدیمترین و کهن‌ترین اقوام شرق دانسته‌اند و براین عقیده‌اند که ترکان حدود پنجاه‌هزار سال پیش از میلاد، از آسیای میانه به سرزمینهای کنونی خویش نقل مکان کردند.

2- Ziya Gokalp Turkculugun esasları, Istanbul, 1952, s.28.

در دومین کنگره تاریخ ترکیه که از سوی جامعه مورخان آن کشور برگزار شد، اکثر سخنرانان اعلام داشتند که «ترکان نخستین مشعلداران فرهنگ جهانی بودند».^۳

مورخان ترک در اثبات این مقصود چند نکته عنوان کردند که تا کنون هرگز از دیدگاه تاریخ به ثبوت فرسیده و تأیید نشده است. نخست آن که سرزمین آسیای میانه را جایگاه باستانی ترکان نامیده‌اند.

دو دیگر آن که ترکان را با «توران» و «تورانیان» یکی شمرده‌اند. سه دیگر آن که اقوام بسیار کهن آسیای مقدم از جمله ایلامیان، شومریان، هوریان، کوتیان، کاسیان، میتانیان، هیتیان، اورارتیان، سوبارها و سرانجام مادها را از اقوام ترک دانسته‌اند.

نگارنده می‌کوشد تا آنجا که میسر باشد به اختصار نکات مذکور را که از سوی مورخان ترک به ابهام و تاریکی کشانیده شده است، روشن گردازد.

۱- آیا سرزمین آسیای میانه از روزگاران بسیار کهن سرزمین ترکان بود؟

همه مورخان جهان جز گروهی از مورخان پیان تور کیست در یک نکته اتفاق نظر دارند و آن ترک نبودن ساکنان و اقوام باستانی آسیای میانه است. استاد بارتلود، دانشمند ترک‌شناس بر جستهٔ شوروی، باختریان، سکائیان، خوارزمیان، پارتیان و سغدیان را ساکنان باستانی آسیای میانه

3- 1kinci Turk Tarih Kongresi, İstanbul, 1943, s. XXXII.

دانسته است^۴. وی اقوام مذکور را از نژاد آریایی نامیده و برآن است که پیش از حمله اسکندر مقدونی، نخست حاکمیت در دست خوارزمیان بود و پس از خوارزمیان ، باختربان فرمانروا شدند^۵. استاد بارتولد، آین مزدیسنا را زائیده محیط و مردم خوارزم دانسته است^۶.

بهبینیم اسناد و مدارک بجا مانده از عهد باستان تا چه پایه مؤید این نظر است .

در اوستا به تکرار از «ایران ویج» یا «ایران ویجه» که نام سرزمین آریائیان است، سخن رفته است. شادروان استاد پورداود معتقد است که «ایران ویجه» یا «ایرین ویجه» به سراسر ایران زمین بزرگ گفته نمی شد، بلکه اسم قطعه خاکی است که نخست ایرانیان به آنجا بار اقامت افکندند و از آنجا متدرجاً پیشتر رفته سراسر ایران زمین را فرا گرفتند و بعدها همه ممالکی که در تصرف آنان بوده ایرین یا ایران نامیده شده است^۷.

در مورد این محل اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی از پژوهندگان با استناد به نوشهای فصل ۲۹ فقره ۱۲ کتاب پهلوی بندھشن «ایران ویج را در طرف آذربایجان» دانسته اند. بعضی نیز به سبب نزدیکی نام متأخر آلبانیای قفقاز که از سوی جغرافی نگاران ایرانی و

4 Bartold V. V., Sochineniiia, Tom 2, chast 1. Izdatelstvo Vostochnoi literatury, Moscow, 1963, str. 109

۵ - همانجا ، ص ۱۰۹ - ۱۱۰.

۶ - همانجا ، ص ۱۱۰.

۷ - «یسنا»، (جلد اول) جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود، زیر نظر دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران،

۲۸۰ ص ۲۵۳۶

عرب «اران» ضبط شده است بانام ایران، چنین پنداشته‌اند که ایران ویج آنجا بوده است. حال آنکه استر ابون ضمن بحث پیرامون رسوم و عادات اهالی آلبانيا = اران، غیر ایرانی بودن آنان راثابت می‌کند.^۸

گروهی از خاورشناسان چون کیپرت Kiepert، گیگر Geiger، تیل Tiele، یوستی Yusti، آندرآس Andreas، مارکوارت Marquart، بارتولد Bartold و دیگران، آسیای میانه، از جمله حدود خوارزم و دشتهای اطراف رود زرافشان (این رود در اوستا به صورت دایتی = دائیتیا آمده که همان رود ایران ویج است)^۹، سعد، مرو، بلخ، نسا = نیسا یا مهرداد کرت، هرات، کابل و هلمند (هیرمند) را سرزمین نخستین آریائیان یا ایران ویج دانسته‌اند.^{۱۰}

در مهریشت که از کهنترین سرودها و نیایشهای دینی ایرانیان است، از سرزمینها و منزلگاه‌های آریائیان یاد شده است. در فقره‌های ۱۳ و ۱۴ مهریشت چنین آمده است:

«نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنانا پذیر تیز اسب در

۸ - «یستا» (جلد اول) جزوی از نامه مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود، زیرنظر دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶ ص ۳۹-۴۰.

۹ - «یشتها»، گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۴۱، ۲۸۳، ۲۸۷ و فرگرد ۲. وندیداد، فقره‌های ۲۰-۳۱.

۱۰ - «یستا»، جزوی از نامه مینوی اوستا، جلد اول، گزارش استاد پورداود، زیرنظر دکتر بهرام فرهوشی. انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۱-۴۲.

بالای کوه هر^{۱۱} برآید نخستین کسی که بازینتهای زرین آراسته از فراز (گوه) زیبا سر بدرآورد از آنجا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریایی را بنگرد. آنجایی که شهریاران دلیر قوای بسیار مرتب سازند، آنجایی که کوههای بلند و چراگاهان بسیار برای چارپایان... موجود است. آنجایی که دریاهای عمیق و وسیع واقع است. آنجایی که رودهای پهن قابل کشتنی رانی^{۱۲} با خیل امواج خروشان به سنگ خارا و کوه خورده به سوی مرو، هرات، به سوی سند (گو) و خوارزم شتابد.^{۱۳}.

در سه فقره از فرگرد اول وندیداد از شانزده کشور یاد شده است. در سر این کشورها ایران ویج (ایرین وئجه) نخستین سرزمین آریائیان قرار گرفته است. پس از ذکر ایرین وئجه در فرات بعداز ممالک شمال

- ۱۱- کوه هرای به صورت «هرایتی» نیز آمده است. در ترجمة پهلوی این نام به صورت «هربرز» Harborz ذکر شده است که گویا همان البرز فارسی است. در اوستا، هرای کوهی است که از شرق به غرب کشیده شده است. چنین بنظر می‌رسد که این کوه در سرزمینهای شرقی واقع شده باشد. در فقره ۱۳ مهریشت چنین آمده است که مهر فرشته فروغ، نخستین ایزد مینوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه هرای به سراسر کشورهای آریایی می‌تابد. با تکیه بر این نکته، می‌توان کوه هرای را کوهی در مشرق دانست. زیرا از آنجا است که ایزد مهر بر سرزمینهای آریایی - مرو، هرات، سند و خوارزم - می‌تابد.
- ۱۲- استاد پوردادود رودهای زرافشان، هریرود و جیحون یا آمودریا را از این گونه رودها دانسته است. ر.ش. به «یشتها»، جلد اول، چاپ سوم، ص ۴۳۱.
- ۱۳- «یشتها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۲۹-۴۳۱.

شرقي و شرقی ايران از سغد، مرو، بلخ - باختر - نيسابه (مياد مرو-
و بلخ)، هرات، کابل، مسیر رود هيلمند (هيرمند) و غيره سخن رفته است.^{۱۴}
استاد پورداود، خوا ايريزم يا خوارزم را نخستين اقامتگاه
آريائيان دانسته است. بسياری از دانشمندان فيز براین عقیده‌اند. استاد
مارکوارت هم به همین عقیده بود.

ابوريحان بيرونى در آثار الباقيه به هنگام بحث پيرامون خوارزم،
آورده است که مردم اين سرزمين، ورود سياوش پسر كيكاووس را مبداء
تاریخ می‌دانستند که نهصد و هشتاد سال پيش از اسكندر بوده است.^{۱۵}
هرگاه اين رقم را به سال ۳۳۰ پيش از ميلاد مسيح بيافرزائيم، تمدن
خوارزم دست کم به ۱۳۱۰ سال پيش از ميلاد مسيح می‌رسد. شاید تمدن
خوارزم بمراتب دورتر از اين روزگار باشد.

دياکونوف، با اتكاء به نوشهای اوستا، نخستین سرزمين آريائيان
را فاصله اور گنج و چارجو و متعاقب آن مرو، هرات، دشت هامون،
تجن (هيرود)، سبزوار، قندهار و نيشابور دانسته است. وي سکونت
آريائيان در اين سرزمينها را حدود هزاره سوم و هزاره دوم پيش از
ميلاد تخمين زده است.^{۱۶}

۱۴ - «يسنا»، جزوی ازنامه مبنی اوستا، گزارش استاد پورداود، انتشارات-
دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۲-۴۳.

۱۵ - ابوریحان بيرونى، آثار الباقيه عن القرون الخالية، به اهتمام زاخو، لاپزيك،
۱۹۲۳، ص ۳۵.

۱۶ - «Istoriia Iranskogo gosudarstva i Kultury». Editors,
B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov. Moskva,
1971, str. 125, 127.

از مندرجات بندگشن چنین بر می آید که ایران ویج در طرف آذربایجان است. در این کتاب از رود «دارجه» به عنوان رودبزرگ و «رودباران» سخن رفته و زادگاه سپیتامان زرتشت را کنار این رود دانسته است. ولی محل این رود تاکنون به درستی شناخته نشده است. بهر تقدیر، چه نخستین سرزمین آریائیان آسیای میانه و چه آذربایجان باشد، دست کم در یک نکته جای تردید نیست و آن اینکه در نوشهایی چون پیشوا و ندیداد که از روز گاران بسیار کهن و به یقین پیش از پادشاهی مادها و هخامنشیان بر جا مانده است، آسیای میانه به عنوان سرزمین آریائیان ذکر شده است.

هر گاه در این مورد که آذربایگان زادگاه سپیتامان زرتشت و یا رگا (ری) دیار او بوده است، جای شبھه و تردید باشد، دست کم در یک نکته نمی‌توان تردید داشت و آن این که ویشتا سپ، حامی و اشاعه دهنده آیین زرتشت بر باختراستانی – باکتریا و هیرگان – که بخشی از سرزمین آسیای میانه است، فرمان می‌راند.

ای. م. دیاکونوف ضمن بحث پیرامون اوستا و ارتباط آن با زبانهای ایرانی چنین نوشه است:

«نمی‌توانیم داوری کنیم که زبان اوستا به کدام یک از گروههای زبانهای ایرانی مربوط می‌باشد. فقط یک نکته مسلم است که جای پیدایش آن آسیای میانه و مشرق ایران (افغانستان کنونی و خراسان) بوده است».^{۱۷}

۱۷ - دیاکونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر - کتاب، تهران ۱۳۴۵، ص ۷۲.

در ضمن اشاره شد که ویشتاسب (کی گشتاسب) بسر باختر و هیر گان فرمان می‌راند. وجود این دو معلوم، ما را هدایت می‌کند به این که دشنهای اطراف رود دائمیا و بدیگر سخن سرزمین آریاویج معلوم و مشخص شود. در فقره‌های ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵ آبان یشت چنین آمده است:

«از برای من ای زرتشت اسپتمان این اردیسور ناهید رابستای کسی که... اورا بستود. زرتشت پاک در آریاویج در کنار رود-ونگوهی دائمیا... از او درخواست این کامیابی را بمن دهای نیک ای تو اناترین ای اردیسور ناهید که من کی گشتاسب دلیر پسر لهر اسب را هماره بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد، بحسب دین سخن گوید، بحسب دین رفتار کند».^{۱۸}

این نوشته مؤید نظر آن گروه از خاورشناسانی است که رود دائمیا یا رود ایران ویج را با رود زرافشان یکی دانسته‌اند. در ضمن از این فقره‌های آبان یشت به سهولتی توان دریافت که محل اشاعه آیین زرتشت، آسیای میانه و سرزمین وسیعی از خوارزم، باختر، هیر گان وغیره بوده است. در اسطوره‌های ایرانی نیز می‌بینیم که دامنه این فعالیت به حوضه رود هیلمند (هیرمند) کشیده شد و اسفندیار بخاطر پیکار با رستم راهی سرزمین سیستان گردید.

هر دوست در پیرامون مناطق آسیای میانه گزارشی دارد که با توجه به نامهای سرزمینها و اقوام ساکن آن، به سادگی می‌توان دریافت

۱۸- «یشت‌ها» گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۲۵۳۶، ص ۲۸۱-۲۸۳.

که آریائیان در این اراضی سکنی داشتند. وی چنین نوشته است:

«در آسیا دشته است که از هرسود رمحاصره کوهها قرار گرفته است. کوهها نیز پنج گذرگاه دارند. این دشت در گذشته به خوارزمیان تعلق داشت. دشت مذکور از خوارزم به هیرگان (گرگان)، سرزمین پارتیان، سرنگام (در نگیان) و تامانها... می‌گذرد. از دامنه کوهها، آب به رود Ak (تجن-هریرود) می‌ریزد. این رود پنج شاخه شده و در درجه نخست اراضی اقوام یاد شده را آبیاری می‌کند».^{۱۹}.

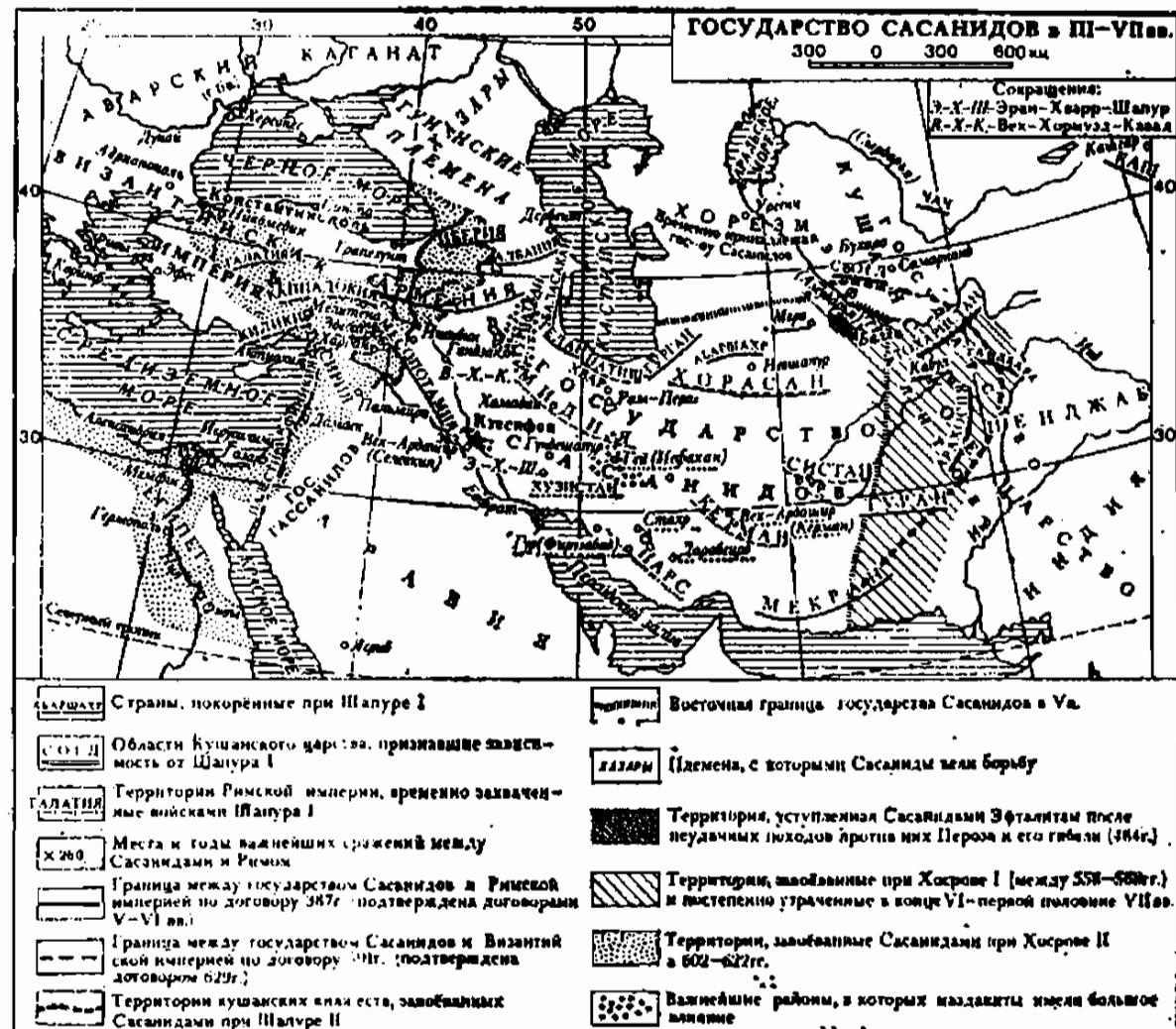
از نوشته هرودوت دونکته را می‌توان دریافت. نخست آن که سرزمین خوارزم پیش از روزگار هرودوت بمراتب وسیعتر از اراضی خوارزم در روزگار هخامنشیان بوده است. دو دیگر آن که اقوام ساکن سرزمینهای یاد شده که هرودوت از آنان نام برده است، آریایی بودند و در آریایی بودن اقوام مذکور خلاف نیست.

ای. م. دیاکونوف معتقد است که در روزگار ظهور مهریشت، آریاویج یا سرزمین آریائیان، شامل اراضی مسیر هریرود، از جمله مرگیان (مرو)، مرغاب، سند، خوارزم و کرانه‌های آمودریا، کشکه دریا و زرافشان بوده است. وی در ادامه سخن چنین می‌نویسد:

«سرزمین آریائیان در روزگار پدید آمدن سرودمهر، شامل سرزمینهای ساتاگیدی (یا کشور تامانها)، هاریا، مرگیان، دشتهای مسیر و سطای آمو دریا و خوارزم بود».^{۲۰}.

۱۹ - «Istoriia Iranskogo gosudarstva i Kultury». editors B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 135.

۲۰ - همانجا، ص ۱۳۶.



نقشه ایران ساسانی در سده‌های سوم تا هفتم میلادی، نقل از کتاب تاریخ ایران، بقلم چند کن از محققان شوری، زیر نظر ایوانف، از انتشارات دانشگاه دولتی مسکو، سال ۱۹۷۷، ص ۱۱۹

ای. م. دیاکونوف در نوشتۀ خود زیرعنوان «شرق ایران پیش-از کوروش» چنین اظهار عقیده می‌کند که در روز گار ظهور مهریشت، آریاویج یا سرزمین آریائیان تنها شامل خوارزم نبود، بلکه سرزمین وسیعتری را شامل می‌گردید. این سرزمین عبارت بود از سراسر دشت آسیای میانه و شرق ایران که مردم آن به زبان ایرانی سخن می‌گفتند. دیاکونوف واژه «آریاویج» را با نام «اریان» - ایران - که از سوی مؤلفان یونان باستان بکار رفته است، یکی می‌داند^{۲۱}. بدین روای آریاویج از دیدگاه دیاکونوف سرزمینی گسترده‌تر و فراختر از اراضی نواحی یاد شده بوده است.

دربارۀ فرمانروایی شاهان کیان، مسعودی مطالبی دارد که نشان می‌دهد لهراسب بر آسیای میانه و بلخ (باخته) فرمان می‌راند. وی در این باره چنین نوشتۀ است:

«کیخسو... شاهی به لهراسب داد و این قوم مقیم بلخ بودند که پایتختشان بود رود بلخ را که همان جیحون است به زبان خودشان کالف می‌گفتند. هنوز هم بسیاری از عجمان خراسان آن را به همین نام خوانند»^{۲۲}.

مسعودی در ادامه سخن چنین نوشت:

21— • Istorija, Iranskogo gosudarstva i kultury .. editors B. G. Gafurov, E A. Grantovsky, M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 137.

22— مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ترجمۀ ابوالقاسم پاینده، جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، ص ۲۲۲.

« پس از لهراسب ، یشتاسب بپادشاهی رسید و مقر او بلخ بود. به سال سی ام پادشاهی او ، زرادشت پسر اسپیمان^{۲۳} سوی وی آمد» .

گرچه نوشته مسعودی در پیرامون نام پدر زرتشت خالی از تشویش نیست ، با این همه ، سند بسیار جالبی را در مورد محل اشاعه آیین زرتشت در آسیای میانه و نیز مردم این سرزمین ارائه کرده است. در کتاب «استر» از تورات ، ضمن بحث در پیرامون اخشورش- (خشایارشا) چنین آمده است که وی «از هند تا جشن بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد»^{۲۴} .

- ۲۳ - مسعودی ، ابوالحسن ، مروج الذهب ومعادن الجوهر ، ترجمة ابو القاسم پاینده ، جلد اول ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۲۳ . «اسپیمان» همان سپیتامان است و سپیتامان یکی از نامهای ورجاوندی است که در کنار نام زرتشت آمده است ، بنابر نوشته استاد آبایف ، سپیتامان صورت پهلوی نام اوستایی «سپیتاما» است. این که سپیتاما در پهلوی به سپیتامان بدل شده است . گویا به سبب وجود پسوند *an* به آخر نام مذکور است . از مندرجات «یشتها» ۹۸۹۱۳ چنین برمی آید که نامها و عناوین جانشینان زرتشت نیز سپیتاما بوده است. چنین بنظر می رسد که سپیتاما هم عنوان و هم نام بوده است . زیرا بنابر نوشته کتزیاس ، همسر آمیتیس که یکی از شخصیتهای مادی بود و نیز دختر استیاگ شاه ماد و همچنین فرزند پنس *Petes* سردار ایرانی در روزگار اردشیر اول شاهنشاه هخامنشی سپیتامس *Spitamas* نام داشتند. در میان اقوام سکایی نیز سپیتاما به صورت نام خاص بکار رفته است . در ضمن یاد آور می شود که آئین زرتشت از اقوام آریایی سکاو سرمت پذیرفته نشد. برای آگاهی بیشتر ، ر.ش. به مقاله پروفسور و. ای. آبایف زیر عنوان «شرحی در پیرامون واژه شناسی نامهای خاص ایرانی» ترجمة عنایت الله رضا ، مجله بررسیهای تاریخی ، سال دوازدهم ، شماره ۳ ، ص ۲۴۳-۲۳۹ .
- ۲۴ - «عهد عتیق و جدید» ، ترجمه از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ، به همت انجمن پخش کتب مقدسه ، ZM ، ۱۹۷۵ ، ص ۷۷۱ .

این صد و بیست و هفت ولايت بى گمان شامل ایران و انبران خارج از ایران - بود . در نوشته های مورخان باستان مطالب بسیاری پیرامون اقوام ایرانی و غیر ایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی آمده است . با این همه کمتر اثری از وجود ترکان در آسیای میانه و یا نقطه دیگری از سرزمینهای تابع فرمانروایی هخامنشیان نمی توان یافت . بدین روای ادعای مورخان ترک و عثمانی مبنی بر ترک بودن اقوام آسیای میانه در روزگار باستان ، فاقد هر گونه دلیل و مدرک است .

بنابر اسناد و مدارک و نیز نوشته های مورخان چینی ، ایرانی ، رومی ، ارمنی و تازی معلوم و روشن است که کوچ ترکان به سرزمینهای بسیار دور دست آسیای میانه ، سده ششم میلادی و در روزگار شاهنشاهی ساسانیان آغاز شد . با این همه ترکان حتی در نخستین سده های اسلامی نیز آسیای میانه را در اختیار نداشتند . ابن حوقل که در سده چهارم هجری می زیست ، در کتاب مشهور « صورۃ الارض » مطالبی دارد که مؤید این نظر است . وی ماوراء النهر را که شامل فاریاب ، سغد ، سمرقند ، خوارزم و دشت های کرانه جیحون بوده است ، سرزمین ترکان نمی داند و مردم نواحی مذکور را ترک نمی شمارد . از نوشته ابن حوقل چنین پیداست که در روزگار او ترکان هنوز در خارج از ماوراء النهر و پیرامون آن سکنی داشتند . وی به هنگام بحث در پیرامون ماوراء النهر چنین نوشته است :

« اما بر دگان آنجا از ترکانی است که در پیرامون ماوراء النهر سکونت دارند »^{۲۵} .

۲۵ - ابن حوقل ، صورۃ الارض ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۱۹۵ .

استاد بار تولد بر آن است که ترکان تا پیش از سده ششم میلادی به آسیای میانه راه نیافتدند. وی ضمن بحث پیرامون نظر خود چنین نوشتند است :

« سده ششم میلادی نخستین دولت ترکان صحرانشین در آسیای میانه پدید آمد. فاتحان این سرزمین ترکان بودند که از آلتای به آسیای میانه آمدند و طی مدتی کوتاه اقوام ساکن محدوده وسیعی از اقیانوس کبیر تاریخی سیاه را تابع خود کردند »^{۲۶}.

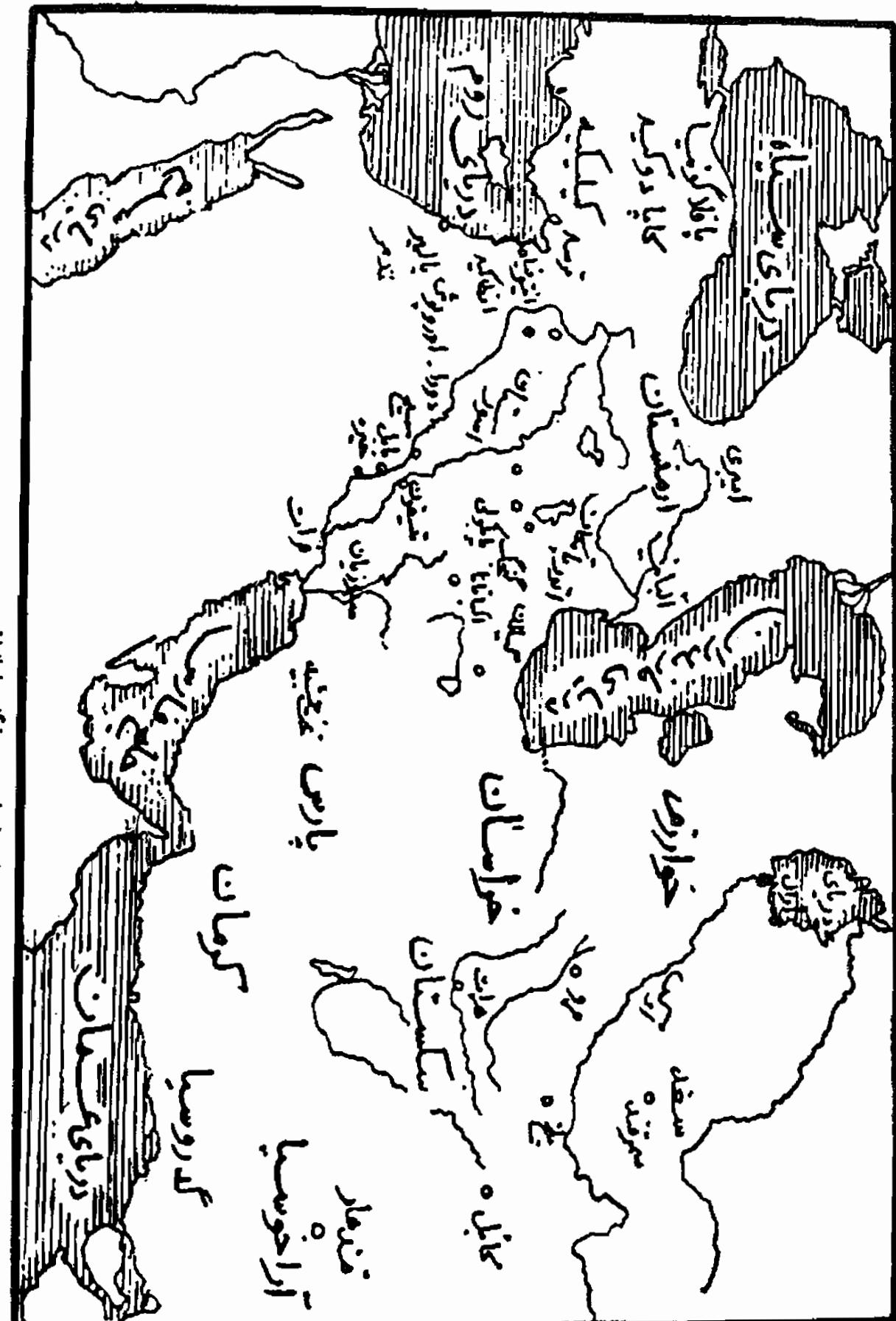
استاد گومیلف ضمن بحث پیرامون ترکان چنین نوشتند است : « تازیان، همه جنگاوران کوچ نشین ساکن شمال سرزمین سغدر را ترک نامیدند. از این رو بسیاری از اقوام ساکن آسیای میانه به خطاب « ترک » نامیده شدند. حال آن که اقوام مذکور هر گز ترک و جزء خاقانات نبودند. باید افزود که برخی از اقوام و تیره ها، چون ترکمانان، مردم شبه جزیره آناتولی (ترکیه کنونی)، مردم آلبانیای قفقاز و نیز مردم آذربایجان، هیچگاه کمتر خویشاوندی با ترکان و مغولان نداشته اند »^{۲۷}.

بدین روای استاد گومیلف نه تنها مردم آسیای میانه، آلبانیای قفقاز و آذربایجان، بلکه مردم شبه جزیره آناتولی را نیز ترک نمی داند. زیرا زبان تنهامعرف مشخصات قومی و نژادی نیست.

در این نکته که ترکان باستان در اراضی شمال چین می زیستند،

26— Bartold V. V., Sochinenija, Tom II, chast 1. Izdatelstvo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 31.

27— Gumilev L. N.. Drevnie tiurki. Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 6.



نقشه ایران در روزگار ساسانیان . نقل از کتاب تمدن ایران ساسانی ،
نوشته ولادیمیر گریگورویچ لوکونین ، ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا ،
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، سال ۱۳۵۰ ، رو بروی صفحه ۳۷۸

میان دانشمندان و محققان اختلاف نظر وجود ندارد . چینیان گروهی از اقوام ترک ساکن شمال چین ، جنوب سیبری و محدوده آلتای را « ہیون - نو » می نامیدند که به معنای بردگان عاصی و گناهکار است . گروه دیگری از این اقوام را چینیان « تو کیو » می نامیدند که تلفظ چینی نام « تور کیوت » است . زیرا ترکان باستان « تور کیوت » نامیده می شدند که همان « ترک » با « تورک » است .

قبایل « ہیون - نو » مردم جنگاوری بودند که اغلب در اراضی چین تاخت و تاز می کردند . چینیان مجبور بودند همه ساله به همسایگان شمالی خود باج پردازنند . از سال ۳۰ سده دوم میلادی ، امپراتور چین در میان قبایل « ہیون - نو » اختلاف و چند دستگی پدید آورد و توانست از این رهگذر آنان را مغلوب گردد^{۲۸} . استاد زلالیان معتقد است که از این پس واژه « یوریوک » پدید آمد که به معنای مطبع و فرمانبردار است^{۲۹} .

از آغاز سده پنجم میلادی اتحاد جدید قبایل در پیرامون آسیای مرکزی پدید آمد . این قبایل در تاریخ بنام « هونها » مشهوراند . همه اقوام و قبایلی که در این اتحاد گرد آمدند ، ترک نبودند . کاهن معتقد است : « در میان قبایل مذکور ، دیگر عناصر نژادی از جمله او گروفین ها ، مجرها (مجارها) وغیره نیز وجود داشتند »^{۳۰} .

28- Cahun Leon, Introduction a l'histoir de l' Asie. P. 87.

29- Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovo istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Izd-vo AN Armianskoi SSR, Erevan, 1970, str. 50 51.

30- Cahun Léon, Introduction à l'histoir de l'Asie, P. 87.

کاهن، هفتالیان را ترک ندانسته و براین عقیده بوده است که «هفتالیان از تیره‌های هند و اروپایی و از اقوام ایرانی بودند»^{۳۱}.

دیگر از نشانه‌هایی که مدلل می‌سازد مردم ساکن سرزمینهای آسیای میانه در روز گار باستان ترک نبوده‌اند، نامهای جغرافیایی است. زیرا نامهای شهرها، روستاهای کوهها و رودها همه‌ی از زبان مردم ساکن سرزمینها پدید آمده‌اند. شادروان احمد کسری در اثر مشهور خود، زیرعنوان «آذری یا زبان باستان آذربایجان» در پیرامون نامهای رودها، کوهها و شهرها چنین اظهار نظر کرده است:

«یکی از چیزهایی که مردم یک سرزمین و زبان آنان را نشان می‌دهد نامهای رودها و کوهها و دیگر شهرها و کویها است. زیرا هر مردمی این نامها را از زبان خود پدید آورند»^{۳۲}.

هرگاه این اندیشه پذیرفته آید، پس آنگاه با بررسی نامهای جغرافیایی، می‌توان معلوم داشت که مردم آسیای میانه در روز گار باستان از چه تیره‌ای بودند و به چه زبانی گفتگو می‌کردند. نگاهی گذرابه نامهای کوهها، دره‌ها، رودها، شهرها و نواحی مسکونی آسیای میانه، نشان می‌دهد که مردم این سرزمین از نژاد ترکان نبودند و به زبان ترکی نیز سخن نمی‌گفتند. آنچه در زیر ارائه می‌شود، مؤید ایرانی بودن نامها است.

31- Cahun Léon, *Introduction à l'histoir de l'Asie*, P. 155,...

۳۲- «کاروند کسری» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش پنجی ذکاء، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۶، ص ۳۲۲.

﴿ نام کوهها ، دره‌ها و گردندها :
پامیر، هندوکش، خاواک، بتم، سرخان، کوهک، کشکه، شاودار. ﴾

﴿ نام رودها و جویبارها :
آمو (آمودریا = جیحون = گیهون «گیهون» که نام بسیار
کهن آن «وخشو» بوده است)^{۳۲}، سیر دریا، وخش (سرخاب)،
جریاب، وخارب، رودک (قصبه‌ای بهمین نام وجود دارد که رودکی
از آنجا بوده است. در اطراف تهران نیز ناحیه‌ای بهمین نام هست)،
اندرآب، پنج، آخشو، کلیاب، آب گرم، کوم رود، نهار رود،
خاور رود، بور آب، چار جوی، کشکه دریا، زرافشان، هفت رود،
اسکندر کام، سیاه آب، جسویبار بکار، جویبار شبشه گران، نوکند،
خرقان رود، پیکان، زر، فرخش، خامه، بار آب، هری رود، هیلمند، (هیرمند)،
رودشاش (چاج)، کرشاب، ورارود.

﴿ نام شهرها و نواحی مسکونی :
بدخشنان، تخاران، بلخ (باختر)، رودک، قندوز، سمنگان،
گوربند، بامیان، لیسو کند، ارهن، کاربنک، راشت، کافرنیگان،
وشگرد، قبادیان، نوذر، دهنو، کهندز، چرمنگان، ریگ دشت،

۳۲- استاد بار تولد می‌نویسد «نام باستانی آمودریا = وخش‌بیا و کشو در نام
رود و خش (سرخاب) محفوظ مانده است». د.ش. به: بارتلو، ترکستان نامه،
ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران،
۱۳۵۲، ص ۱۶۹.

شیرآباد، اندیگان (اندیجان)، آمل، نوبهار، بخارا، سمرقند، مرگیان (مرو)، شاپورگان، فاریاب، میانه، بیرون، افراسیاب، کش، سنگدیزه، پنجیکت، یارکت، آفرینکت، ریو، خوارزم، کوشک، مغان، پیکند (بیکند)، نوکند، آسیاب، ریگستان، ماه روز، خانگاه، ویسر، ورمند، نور، برداد، برسان، زرخش، زرگران، کمره، کبوذ، مدیا مجکت، مرزین، نوزآباد، نوکدک، رامن، رزمان، سکان، فیروزه، یمگان، مهنه (میهن)، کشمیهن، باغآباد، ابیورد، درون، سرخکت، تاراب، توسن، خرتنگ، خداباد، شادگان، شکان، سعدبیل، اورگنج، گرگانک، سکاکت، بغدادک، روزان، سیب، جگربند، آبادان، سنگ آباد، مغکده، مداوا = مادآباد (قریه مادی کنوئی)، روستان، کانبادام، زندرامش، اخسیکت، خجستان، دهنو، شاش = چاج، اشتراکت.^{۳۴}

بدین روای چنان‌که خوانندگان توجه دارند، نامها در سرزمین آسیای میانه، پارسی بوده است و ما در این سرزمین تا روز گارفرمانروایی عباسیان و درسته گفته شود تا آغاز سده چهارم هجری اثری از نامهای جغرافیایی ترکی نمی‌یابیم. استاد بارتولد پیرامون نامهای جغرافیایی ترکی در آسیای میانه چنین نوشت:

۳۴- برای آگاهی بیشتر، ر. ش. به: ابواسحق ابراهیم اصطخری، ممالک و ممالک، ترجمه فارسی، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۲۵-۲۲۷. و بارتولد، ترکستان نامه، جلد اول، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۶۷-۳۹۹. و بارتولد، آبیاری در ترکستان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، شماره ۷۶، تهران، ۱۳۵۰.

« ترکان پس از سقوط دولت سامانیان بیش از پیش به آن سامان مهاجرت و نقل مکان کردند و متدرجأ نام «ماوراءالنهر» عربی به «ترکستان» بدل گشت و نامهای جغرافیایی ترکی پدید آمد . زبان ترکی بتدريج ایرانی را از میدان بدر کرد ، گوainکه اين جريان در عهد فرمانروايی روسیان پيشرفت عظيمی کرده ، تاکنون هم پایان نیافته است. اسمی جغرافیایی ترکی يکنواخت است و در سراسر ترکستان دائمآ نامهای آق - کول ، قرا - کول ، آق - سو ، قرا - سو و مانند آينها تکرار می شود. گاه نيز کلمات ایرانی پذيرفته شده بكار رفته است»^{۲۵}.

ما خذ بسياري از عهد باستان و نوشته های متعددی از دوران خلافت و پژوهشهاي فراوانی از دانشمندان و محققان وجود دارند که همه گواه ایرانی بودن اقوام آسيای ميانه در روز گار باستان هستند. چون بحث مفصل در پژرامون اين مسئله از حوصله كتاب حاضر و وظيفه اي که نگارنده برابر خود نهاده خارج است، بنابر اين بهارائه اسناد و مدارك مختصري در پژرامون اين نكته بسند شده است. زيرا مدارك ارائه شده از ديد گاه نگارنده كافي و گويا است.

اكنون به مسئله توران که مورد ادعای مورخان ترک است می پردازيم .

- ۳۵ - بارتولد ، و.، آبياري در ترکستان ، ترجمه کريم کشاورز، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران ، شماره ۷۶ ، تهران ، ۱۳۵۰ ، ص ۲۸ .

۲- آیا توران یا تورانیان ترک بودند؟

چنان‌که پیشتر اشاره شد «پان‌تورانیسم» یکی از مظاهر عمدۀ و اجزاء مشکله «پان‌تورکیسم» است. پان‌تورکیستها چون مردم بومی- اکثر نواحی آسیا و اروپا را از اقوام ترک می‌دانند، بنابراین در اثبات پندار خویش چاره‌ای نیافتند جز آن که اقوام باستانی بسیاری از سرزمینهای آسیا و اروپا را «ترک» بنامند. از این‌رو به‌سبب مشابهتی که میان نام «تور» و «تورک» وجود دارد، دست تجاوز به‌سوی توران دراز کردند و در این زمینه از خطای برخی مؤلفان و مورخان اسلامی بهره گرفتند. از سده ششم میلادی، ترکان به‌سرزمینهای آسیای میانه راه یافتند و از سده چهارم هجری به‌تأسیس دولت‌های در آن نواحی پرداختند و متعاقب آن دولت بزرگ ترکان را در آسیای مرکزی و غربی پدید آوردند. این نکته سبب شد که برخی از مورخان در پیرامون سرزمین ترکان که از جنوب سیری و سرزمین آلتای به‌این نواحی راه یافتد راه خطا پیمایند و توران یا تورانیان را ترک بخوانند. اینان روزگار خود را ملاک داوری قرار دادند و چون قبایل غز و قپچاق در مأموران‌النهر سکنی یافتند و در دشت‌های آسیای میانه زبان ترکی رواج یافت و بنایه نوشته استاد بارتولد «ایرانی را از میدان بدر کرد»، چنین گمانی پدید آمد که گویا تورانیان ترک بوده‌اند. این گمان را در بسیاری از نوشته‌های مورخان اسلامی می‌توان مشاهده کرد. ولی در ضمن کسانی بوده‌اند که چنین گمانی را خطا نامیده‌اند. مسعودی که در نیمه تخته سده چهارم هجری می‌زیست به‌این نکته اشاره‌ای دارد که در خور توجه است. وی

چنین نوشت:

«مولد افراسیاب بدیار ترک بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ غیرتاریخ کرده او را ترک پنداشته‌اند، از همین جا آمده است».^{۳۶}

از نوشته مسعودی چنین بر می‌آید که تا روز گار او این پندار در نوشته‌ها آمده است. سبب نیز آن بود که در زمان ظهور بحران در فرمانروایی ساسانیان و به هنگام پادشاهی یزد گرد سوم، ترکان تا کرانه رود جیحون – آمو دریا – پیش تاختند و اندک اندک در این سرزمین سکنی گرفتند. می‌دانیم که یزد گرد سوم به خراسان نزد ماهوی سوری گریخت و در مرو کشته شد. بلعمی هنگامی که از خاقان ترک سخن آورده، او را فرمانروای آن سوی جیحون نامیده و چنین نوشته است:

«ملکی بود، نام او ماهوی و خراسان همه او داشت از پیش یزد گرد تاکنار جیحون و آن طرف جیحون خاقان داشت، ملک ترک».^{۳۷}

از موضوع بحث دور نرویم. مورخان پان تور کیست نه تنها آسیای مرکزی، بلکه بخش بزرگی از جهان، از جمله منطقه اورارتورا سرزمین توران نامیده‌اند. علی کمال یکی از مورخان ترک، منکر وجود قوم ارمنی و سرزمین ارمنستان شده و چنین نوشته است:

۳۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمۀ ابوالقاسم پائینده، جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۲۱.

۳۷- «تاریخ طبری»، ترجمۀ ابوعلی محمد بلعمی، مقدمه و حواشی، دکتر محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۴۲.

«تا سده ششم پیش از میلاد در شرق شبه جزیره آناتولی حتی یک ارمنی وجود نداشت. در این سرزمین از سوی ترکان دولت تورانی اورارتو پدید آمده بود».^{۳۸}

ضیاء گوک آلب مورخ دیگر ترک می‌نویسد: «وطن ترکان نه ترکیه است و نه ترکستان، بلکه وطن ترکان کشور بزرگ و جاودانی توران است». وی درجای دیگر، ترکی زبانان جهان را مخاطب قرار داده نوشته است که «ای فرزندان اوغوزخان، هر گز کشوری را که توران نام دارد ازیاد نبرید».^{۳۹}.

زلالیان مورخ شوروی ضمن بحث پیرامون «پان تورکیسم» و «پان تورانیسم» که نمایندگان آن منکر وجود قوم ارمنی در سرزمین ارمنستان شده‌اند، چنین اظهار نظر کرده‌است:

«این جعل و تحریفی است آشکار در مسئله منشاء ارامنه و دیگر اقوام شرق باستان که در نوشهای تاریخی رجعی ترکیه می‌توان یافت. این جعل و تحریف پیش از هر چیز از ایدئولوژی پان تورکیسم و مولود مشابه آن - پان تورانیسم - منشاء گرفته است. هر گاه ایدئولوژی پان تورکیسم درجهت اثبات سیاست توسعه طلبانه ترکها نسبت به اقوام ترکی زبان عمل می‌کند، پان تورانیسم مبلغ اندیشه تأسیس کشور «توران بزرگ» است

38- Ali Kemal, Erzican, Istanbul, 1939, s. 12.

39- «Encyclopédie de Islam», l'article Turan, Pan-turkisme = Pan-turanisme, par Minorsky, Livraison N. p. 224, 930.

که از آقیانوس کبیر تا اسکاندیناوی و دریای مدیترانه کشیده شده است . در واقع پان‌تورانیسم و پان‌تورکیسم ایدئولوژی واحدی هستند».^{۴۰}

نگارنده می‌کوشد تا سرحد امکان از جنبه‌های سیاسی دوری جوید و تنها به بررسی تاریخی مسئله توران بپردازد . از این رو داوری را به خواننده و امی گذارد و به موضوع نام و منشاء توران بازمی‌گردد .
بنابر نوشهای اسطوره‌ای و دینی ، فریدون سرسلسله شاهان کیان ، سرزمین زیر فرمانروایی خویش را میان سه فرزندش سلم ، تور و ایرج بخش کرد .

نام سلم در نوشهای باستان به صورت «سرم» آمده است . طبری که از مورخان سده سوم هجری است ، نام این فرزند فریدون را به صورت «سرم» آورده است^{۴۱} . هر یک از بخش‌های ملک فریدون و نیز اقوام ساکن این بخشها ، به نام شاهان و فرمانروایان خویش سرمان ، توران و ایران نامیده شدند^{۴۲} . کشور «سرم» در اوستا «سیریم» Sairima آمده است .

40— Zulalian M. K , Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremenennoi turetskoi istoriografii , izd. vo AN Armianskoi SSR , Erevan , 1970 , str. 16.

۴۱— طبری ، محمد بن جریر ، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه ابوالقاسم پارنده ، جلد اول ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۱۵۳ .

۴۲— «یسنا» ، جزوی از نامه مینوی اوستا ، گزارش استاد پوردادود ، جلد اول ، زیر نظر دکتر بهرام فرهوشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، تهران ، ۱۳۷۶ ، ص ۵۹ .

اقوام این سرزمین در تاریخ بهنام «سرمت» شناخته شده‌اند. نام سرمت در زبان لاتینی به صورت «سرمتای Sarmalae آمده است. سرمتها مردمی ایرانی زبان و آریایی نژاد بودند که بنابر آگاهیهای موجود از سده سوم پیش از میلاد در کرانه رود دانوب می‌زیستند. سرمتها در نخستین سده پیش از میلاد سکائیان-اسکیشها - را از سواحل شمالی دریای سیاه عقب راندند و خود در این سرزمین سکنی گزیدند.^{۴۳}. گروه دیگر از این قوم «سرمتهای شرقی» بودند که با خوارزم رابطه‌ای نزدیک داشتند.^{۴۴}.

هر گاه سرمان، توران، ایران و سرزمین گروه آریائیان، شب‌قاره هند را مورد توجه و مطالعه قرار دهیم، پس آنگاه اندیشه بسیاری از محققان جهان در مورد اقوام آریایی (هندو اروپایی) و حدود سرزمین آنان تا اندازه‌ای درست می‌نماید.

در اوستا و شاهنامه، افراسیاب پسر پشنگ، پسر شم، پسر تور، پسر فریدون است. گذشته از نام افراسیاب، توجه به نامهای تورانیان و نامهای نواحی مختلف سرزمینشان مؤید آریایی بودن قوم مذکور است. در اوستا نام افراسیاب به صورت فرنگرسین و در پهلوی فراسیاک و در بند‌هشنس فراسیا آمده است. در اوستا نام دوبرادر افراسیاب، اغراثر- کرسوزد Kersavazda و کرسوزد Aghraeratha

43- «Bolshaia Sovetskaja Entsiklopedija», tretie izdanie, T. 22, izd. vo Sovetskaja Entsiklopedija, Moskva, 1975, str. 599.

۴۴- همانجا، ص ۵۹۹.

و گرسیوز ذکر شده است که هر دو از نامهای آریایی هستند^{۴۵}. در نوشته های باستان به نامهای متعدد دیگری چون ارجاسپ (ارجت اسپ)، گوپت، شاه، پشنگ، ویسه (وئسل)، پیران (فریان)، هومان، سان، پیلسن، فرنگیس، وراز (گراز) وغیره بر می خوریم که همگی از نامهای آریایی هستند و هیچ رابطه ای با زبان و نامهای ترکی ندارند^{۴۶}. واما نام تور در فصل ۳۱ از فقره ۷ بند هشتم به صورت «توچ» و نام ایرج به صورت «ایریچ» آمده است. گمان بسیار می رود نام «توچ» درستتر باشد. طبری این نام را «طوج» آورده است^{۴۷}.

اما درباره نامهای سر زمینهایی که دلاوران ایران و توران برخورد داشته اند، چند نام جلب نظر می کند. میدان کارزار ایران و توران در اوستا «خشت و سوک» آمده است که گذر گاهی است بر بالای محل کنگ. دژ (کنگ دیز) معروف که در شاهنامه نیز بدان اشاره شده است. خشت = شهر و سوک = سویانور و روشنایی (چون سوسوزدن ستار گان، سوی چراغ، سوی چشم وغیره) است که در زبان پارسی و لهجه های گوناگون

۴۵ - ر. ش. به «یسنا» جزوی از نامه مینوی، گزارش استاد پوردادود، جلد اول، زیر نظر دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۶۹.

۴۶ - ر. ش. به «یشت ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۱۸ - ۲۱۹.

۴۷ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۳.

آن فراوان بکار رفته است. نام کنگ دز یا کنگ دیز، گاه به صورت کنگ و کنگه آمده است^{۴۸}. بنای این شهر را به سیاوش - سیاوخش - در توران زمین نسبت داده‌اند. در فصل ۲۹ فقره ۱۰ بند هشن محل کنگ دیز، چند فرسنگ دورتر از دریای فراخ کرت و در فصل ۶۴ فقره‌های ۱۳ و ۱۴ مینو گ خرد، محل کنگ دیز در مرز ایران و یع ذکر شده است^{۴۹}. در آبان یشت کنگه بلندپایه و مقدس خوانده شده است. در شاهنامه نیز «بهشت کنگ» آمده است. چنین بنظر می‌رسد که این ناحیه از خاک توران در نزد ایرانیان و رجاوند بوده است. این نیز نکته‌ای است بسیار مهم که مؤید همنژادی ایرانیان و تورانیان است. یوستی خاورشناس مشهور در مورد ناحیه مذکور چنین نوشته است: «بنظر می‌رسد این محل که چینیان نیز در زیر عنوان کنگ می‌شناخته‌اند و از دید گاه ایرانیان گونه‌ای بهشت روی زمین محسوب می‌شد، و سیله گروهی از ایرانیان در وسط خاک توران در شمال سیر دریا (سیحون) برپا شده بود»^{۵۰}.

نام فراخ کرت در آبان یشت فقره ۴ آمده است. بنابراین نوشته، فراخ کرت دریایی است بسیار بزرگ که هزار دریاچه و هزار رود دارد که یک رود از این آب به همه هفت کشور جاری است»^{۵۱}.

- ۴۸ - «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۲۰.

- ۴۹ - همانجا، ص ۲۱۹-۲۲۰

50 Justi F.. Handbuch der Zandsprache, Leipzig, 1864..
Iranische Namenbuch, Marburg, 1895

- ۵۱ - «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، جلد

برخی از خاورشناسان دریای خزر را با فراخ کرت یکی دانسته‌اند. استاد پورداود با تکیه به نوشه‌های «تشریشت» که از طوفانی مشابه طوفان نوح یاد کرده است، چنین می‌پندارد که ممکن است دریای فراخ کرت، با اقیانوس هند یکی باشد. شاید این اندیشه به واقعیت نزدیک باشد زیرا در نتیجه این طوفان بزرگ بنابرآشنا نشان «زمین که بک قطعه بود، دریاهای روی زمین از اثر بارانهای او بوجود آمد و زمین را به هفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود».^{۴۷} در ضمن، طوفان مذکور سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچک پدید آورد.^{۴۸} هرگاه مقصود از سه دریای بزرگ، دریای مدیترانه، دریای سیاه و دریای خزر باشد، آنگاه می‌توان نظر استاد پورداود را مقرن به حقیقت دانست. زیرا هندوان خود از آریائیان بوده‌اند.

در اوستانام دریای چیزست آمده است. این همان دریایی است که افراسیاب از آن بدرآمد و گرفتار شد و به گناه‌کشتن سیاوش بقتل رسید. در مورد محل این دریا نیز اختلاف نظر وجود دارد. استاد پورداود دریاچه ارومیه را همان چیزست می‌داند.^{۴۹} ولی، ای. م. دیاکونوف مورخ سوری خلاف این نظر را ابراز داشته است و دریای چیزست را با دریاچه آرال یکی دانسته است.^{۵۰}

→ اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران ۲۵۳۶، ص ۲۳۵، فقره‌های ۴۶ و ۴۷ آبان بیشت.

۵۱ - همانجا، ص ۳۳۰.

۵۲ - همانجا، ص ۳۳۰.

۵۳ - همانجا، ص ۲۱۰.

55- «Istoriia Iranskogo gosudarstva i kultury», Editor B. →

بهر تقدیر، چه چنین باشد و چه نباشد در یک نکته جای تردید نیست و آن اینکه همه نامهای جغرافیایی سرزمین توران همانند نام کسان آنمرزو بوم آریایی است و تاکنون از سوی محققان و دانشمندان بر جسته جهان کمتر شبه‌ای بهتر کی بودن نامهای مذکور نرفته است. درباره توران به جرأت می‌توان گفت که تورانیان همانند سرمهها و ایرانیان از اقوام آریایی بودند. هر گاه این نکته در نظر خواننده به اثبات رسد، پس آنگاه مستله سرزمین توران نیز بخودی خود حل خواهد شد. ای.م. دیاکونوف اقوام تور را سکایی و سرزمین توران را «ایران شرقی» و بدیگر سخن «سرزمین سکائیان آسیای میانه» دانسته است.^{۵۶} بسیاری از دانشمندان قوم تور را با سکائیان یکی دانسته‌اند. استاد آبایف دانشمند شوروی ضمن بحث پیرامون نام فریان یا فریانه که ناحیه‌ای در نزدیکی مرو بوده است، قوم تور را همان قوم سکایی دانسته و چنین نوشته است:

«بنابر نوشتۀ اوستا، فریانه متعلق به قوم تور یا بهتر گفته شود سکائیان بود. وجود این نام و دیگر نامهایی از این گونه در میان سکائیان مفهوم و روشن است».^{۵۷}

← G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov, Moskva, 1871, str. 144.

۵۶ - همانجا ، ص ۱۴۴-۱۴۵ .

۵۷ - همانجا ص ۲۷۳ و نیز درش. به مقاله و. ای. آبایف ، شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی ، ترجمه عنایت‌الله‌رضا ، مجله بررسی‌های تاریخی ، سال دوازدهم ، شماره ۳ ، ص ۲۴۰ .

در اوستا فریان نام یکی از خاندانهای تورانی نیز هست . در آبان پیش، کرده ۲۰، فقره‌های ۸۰ و ۸۱ چنین آمده است که «یوایشت از (خاندان) فریانها در جزیره موج شکن رنگها برای اردوسور ناهید، صداسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد».^{۵۸}

در گاتها یسنا ۶۴ قطعه ۱۲ فریان تورانی به عنوان نام شخص آمده است. استاد آبایف نامهای لاتینی *Flianous* و *Olviya* را با نام فریان یا فریانه یکی دانسته است. برخی از خاورشناسان نام پیران ویسه، سپاه بد افراسیاب را فریان دانسته‌اند. طبری این نام را «فیران پسر ویسغان» آورده است.^{۵۹} در ضمن طبری شخصی به نام فریاک را نواده کیومرث نامیده است.^{۶۰} و چه بسا این نام همان فریان باشد. زیرا در خط و کتابت قدیم تازی حرف «ك» مشابه حرف «ن» نوشته می‌شد. هر گاه این نکته درست باشد، پس آنگاه آریایی بودن نام تورانی «فریان» خردپذیر می‌نماید.

از مجموع مطالب ذکر شده معلوم می‌شود که فریان هم نام شخص، هم نام خاندان و هم نام سرزمین بوده است. مشابه این رسم و سنت را در آریائیان فراوان می‌توان یافت که نام قوم و یا سرزمین را بر اشخاص می‌گذارند. هنوز هم این رسم در کشور ما رایج است و نامهای ایران،

۵۸- «پیش‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی ، جلد اول ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۶۹ .

۵۹- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پائیشه ، جلد دوم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۴۲۶ .

۶۰- همانجا ، جلد اول ، ص ۱۳۶ .

توران، گیلان و از این گونه بر اشخاص نهاده شده است.
 گمان بسیار می‌رود وجود در گیری میان ایران و توران که هر دو از یک نژاد و یک تیره بوده‌اند، مربوط به دو مسئله باشد، یکی بیابان.
 گردی و صحرانشینی تورانیان که ایرانیان کشاورز را گاه و بیگاه مورد حمله قرار می‌دادند و دو دیگر اختلاف در باورهای دینی بوده است.
 زیرا چنان‌که از داستانهای اساطیری ما پیدا است، آئین زرتشت به درون اقوام تورانی راه نیافت.

استاد آبایف که خود از مردم ایرانی تبار ناحیه اوستی شمالی در قفقاز است، اقوام سکایی و سرمتی را ایرانی می‌داند. وی در این زمینه ضمن اشاره به زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی مردم اوستی چنین نوشتہ است:

«در زبان، فولکلور، داستانهای اساطیری و باورهای دینی اوستی هیچ اثری از زرتشتیگری مشهود نیست. چنان‌که هر دو دیگر مؤلفان باستان آورده‌اند، آئین زرتشت به درون اقوام سکایی راه نیافت. این نیز به ما امکان می‌دهد چنین اظهار نظر کنیم که اقوام سکایی و سرمتی تنها اقوامی از تیره‌های ایرانی بودند که آئین زرتشت به سر زمینشان راه نیافت»^{۶۱}.

استاد آبایف ضمن یکی دانستن تورانیان و سکائیان از طریق واژه - شناسی نامهای خاص ایرانی این نکته را به اثبات می‌رساند که بسیار

۶۱- و.ای. آبایف، شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، مجله بررسیهای تاریخی، سال ۱۲، شماره ۳، ص ۲۳۹.

در خور توجه است . وی خمن اشاره به رسم و سنت استفاده از نامهای قومی و نژادی ، به اشتراک نام «آریا» در اقوام ایرانی و تورانی-سکایی- اشارتی دارد که مؤید وحدت منشاء قومی آنهاست . پروفسور آبایف در پیرامون نکته مذکور چنین نوشت:

«بادآوری این نکته ضروری است که بسیاری از نامهای کسان که با ریشه نام «آریا» همراه است (چون اریارمنه، اریوبرزن، اریارت- Aryapit و نامهای سکایی اریافرن Aryafarn و Aryarat غیره) از زمرة نامهایی هستند که با نامهای قومی مربوطاند. زیرا ریشه «آریا» واژه قومی و نژادی است. سنت استفاده از نامهای قومی و نژادی برای نام گذاری اشخاص، تا امروز نیز در نامهای ایرانی رایج و متداول است».^{۶۲}

اما در پیرامون نام تور ، استاد پورداود واژه تور را مطابق کلمه سانسکریت دلیر و پهلوان دانسته که در فرهنگهای فارسی نیز به همین معنی آمده است . ولی در لهجه‌های گیلکی و کردی واژه «تور» مرادف دیوانه، وحشی و سرکش بکار می‌رود. استاد پورداور براین عقیده است که «چون تورانیان دشمن ایرانیان بوده‌اند، بعدها از این کلمه، دیوانه و وحشی اراده کرده‌اند»^{۶۳}.

۶۲- و . ای . آبایف ، شرحی در پیرامون واژه شناسی نامهای خاص ایرانی ، ترجمه عنایت الله رضا ، مجله بررسیهای تاریخی ، سال ۱۲ ، شماره ۳، ص ۲۳۹ .
 ۶۳- «یسنا» جزوی از نامه مینوی اوستا ، گزارش استاد پورداود ، زیرنظر دکتر بهرام فرهوشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، جلد اول ، چاپ سوم ، تهران، ۲۵۳۶ ، ص ۵۳ .

دانشمند آلمانی مارکوارت ، تورانیان را مردمی ایرانی نژاد دانسته که چادرنشین و بیابان گرد و از حیث تمدن از ایرانیان شهرنشین و کشاورز پست تر بودند و همواره به ایرانیان دستبرد می‌زدند و به غارت و یغما می‌پرداختند . از این‌رو ایرانیان ، اقوام چادرنشین و حشی را تورنامیدند^{۶۴} .

هر گاه درنظر گیریم نام تورچنان که در لهجه‌های گیلکی و کردی از آن بادکسردیم به معنای وحشی باشد ، پس آنگاه می‌توان نظر این این دانشمند بزرگ را مقرن به حقیقت دانست .

دراوستابارها از سر زمین تور به عنوان بخشی از سر زمین آریائیان (ملک فریدون) سخن رفته است . در فروردین یشت فقره‌های ۱۴۲ و ۱۴۳ از فروهری مردان و زنان پاکدین کشورهای ایران ، توران و سپهیریم - (سرمت) و نیز فروهرهای مردان و زنان پاکدین دو کشور دیگر به نامهای سائینی و داهی یاد شده است . گذشته از پنج کشور مزبور ، نام کشور دیگری را در فروردین یشت نمی‌بینیم . در فقره ۱۴۵ فروردین یشت از فروهرهای مردان و زنان «همه ممالک» یکجا و بدون ذکر نام سخن رفته است . ولی در فقره ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران ، توران و سرمت که سر زمینهای اصلی آریائیان بوده‌اند ، یاد شده است . اما از دو کشور دیگر «سائینی و داهی» در فقره ۱۴۴ جداگانه سخن رفته است . از اینجا چنین استنباط می‌شود که سه کشور ایران و توران و سرمت دارای مقام ویژه‌ای بودند که حاصل هم نژادی است . اینکه متن

64- Marquart Josef, Untersuchungen zur Geschichte von Eran. Heft 2. Leipzig. 1905.

فقره ۱۴۳ فروردین یشت از نظر خوانندگان می‌گذرد .
«فروهرهای مردان پاکدین ممالک ایران را می‌ستائیم . فروهرهای زنان پاکدین ممالک ایران را می‌ستائیم . فروهرهای مردان پاکدین ممالک توران را می‌ستائیم . فروهرهای زنان پاکدین ممالک سپاهیم (سرمت) را می‌ستائیم . فروهرهای زنان پاکدین ممالک سپاهیم را می‌ستائیم ».^{۶۵}
چنان که خوانندگان ملاحظه فرمودند در فقره ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه کشور ایران ، توران و سرمت یکجا یاد شده است . فقره ۱۴۴ به ستایش فروهرهای مردان وزنان پاکدین کشورهای «سائبینی» و «داهی» پرداخته و فقره ۱۴۵ به ستایش فروهرهای مردان وزنان پاکدین همه کشورها اختصاص یافته است .^{۶۶}

در باره مرز ایران و توران دشواریهای فراوان وجود دارد .
بطلمیوس جغرافی نگار یونانی سرزمین «تور» را ناحیه خوارزم دانسته است .^{۶۷} بسیاری از محققان حدود آمودربا (جیحون) را مرز ایران و توران گفته‌اند . خوارزمی ایرانیان را مالک رود جیحون «صاحب النهر» دانسته و آن‌سوی رود جیحون را مرز توران خوانده است .^{۶۸}

۶۵- «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود ، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی ، جلد ۲ ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۱۰۸
۶۶- همانجا ، ص ۱۰۹ .

67- Marquart Josef, Eransahr. Berlin, 1901, s. 141.

۶۸- خوارزمی ، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب . مفاتیح العلوم ، ترجمه حسین خدیو جم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۱۱ .

در اساطیر ایرانی پیرامون مرزایران و توران داستانی وجود دارد که با نام (Erexsa) ارخش مربوط است. در بسیاری از نوشهای متأخر این نام آرش آمده است. طبری کوتاه شده نام او را «ایرش» آورده که به «ارخش» از همه نزدیکتر است.

در نوشته‌ها چنین آمده است که پس از پیروزی یافتن افراسیاب بر منوچهر، میان ایران و توران صلح افتاد و قرار برابر این شد که تیری کی از دلاوران منوچهر به هر جا فروافتند، مرز ایران و توران آنجا باشد. آرش که بهترین تیرانداز ایران بود، تیری پرتاب کرد که محل آن مرز ایران و توران شناخته شد.

در فقره‌های ۶۰ و ۳۷ تیریشت چنین آمده است که آرش تیر خود را از کوه ائیریونخشوت Xvanvant به سوی کوه خوانوت Airyoxsulha پرتاب کرد و همانجا همز ایران و توران شناخته شد.

اینک متون فقره ششم تیریشت از نظر خواندنگان می‌گذرد: «قشر ستاره رایومند فر همندر امی ستائیم که تندبسوی دریای فراخ- کرت تازد، مانند آن تیر در هوا پر آن که آرش تیرانداز، بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیریونخشوت به سوی کوه خوانوت انداخت».^{۶۹}

این دو کوه از سوی پژوهندگان و دانشمندان شناخته نشده است. ابو ریحان بیرونی نوشته است که «تیر از کوه رویان (طبرستان) ... به

۶۹ - «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۴۱.

فرغانه رسید».^{۷۰}

طبری مرز مذکور را «رودبلخ» دانسته است.^{۷۱} رودبلخ باید همان آمودریا (جیحون) باشد که بسیاری از دانشمندان درباره آن اتفاق نظردارند.

فخرالدین اسعد گرانی نیز همین نظر را ارائه کرده و در منظومه ویس ورامین چنین آورده است:

«اَتَّكَرْ خُوَانِدَ آَرَشْ رَا كِمَانَكَيْر
كَه اَز سَارِي بِهِمْر وَانْدَاخْتِ يِلَكْ تِبِير
تُو اَنْدَازِي بِجَانْ مَنْ زَ كَوْرَاب
هَمِي هَر سَاعَتِي صَدْ تِبِيرْ پَرْ تَاب»
در اینجا نفس اسطوره و چگونگی پدید آمدن مرزايران و توران مقصود نیست. بلکه نگارنده قصد دارد توجه خواننده را به «آمودریا» معطوف دارد که بسیاری از مورخان و محققان آنجا را مرزايران و توران دانسته‌اند. استاد پورداود نیز همین عقیده را ابراز داشته و چنین نوشته است:

«سرزمین توران به ایران ویچ یام مملکت خوارزم متصل بوده، از طرف مشرق جیحون (آمودریا) تا به دریاچه آرال که نزد جغرافیون

۷۰- بیرونی، ابو ریحان، آثار الباقیه عن القرون الخالية، به اهتمام زاخو، لیپزیگ، ۱۹۲۳، ص. ۲۲۰.

۷۱- طبری: محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمة ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص. ۲۹۴ - ۲۹۵.

قرون وسطی نیز دریاچه خوارزم بوده ، امتداد داشته است»^{۷۳}.
وی در ادامه سخن چنین نوشت :

«ایرانیان و تورانیان هر دوازیک دودمان اندوسلسله نسب پادشاهان توران به فریدون پیشدادی پیوسته است. دیگر این که اسمی کلیه نامداران توران چه آنان که در شاهنامه و در کتب تاریخ یاد شده، همه آریائی است و معنی لفظی آنها معلوم است ، بطوری که علم اشتقاق امروزه، بهیچ وجه شکی در آریائی بودن دارند گان این نامها باقی نمی گذارد»^{۷۴}.

استاد بارتولد نیز به این نکته اشاره‌ای داشته و چنین نوشتہ است:
«نام توران در اوستا آمده است. چنین بنظر می‌رسد که تورانیان شاخه‌ای از آریائیان بودند که از فرهنگ کمتری برخوردار شدند. میان دو گروه ایرانیان و تورانیان دشمنی وجود داشت. از مسده ششم میلادی که ترکان به آسیای میانه راه یافتند، شباهت این دونام سبب شد که برخی نام توران را بانام ترکان یکی بدانند. حال آن که رابطه‌ای میان این دونام وجود نداشت»^{۷۵}.

مطلوب را با نوشه مانوئل زالیان که یکی از دانشمندان جمهوری شوروی ارمنستان است پایان می‌دهیم:

۷۲ - «یسنا» جزوی از نامه مینوی اوستا ، گزارش استاد پورداود ، زیر نظر دکتر بهرام فرهوشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، جلد اول ، چاپ سوم ، تهران ، ۱۳۵۴ ، ص ۲۵۳۶.

۷۳ - همانجا ، ص ۷۱.

74 - Bartold V. V., Sochinenija T. 2. chast 1, izd. vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661

«هر جا که محققان اروپایی در تشخیص قومی عاجز ماندند و آنان را غیرسامی و غیرهند و اروپایی نامیدند که هر گز این نظر شامل قبایل «تورانی» نبوده است، مورخان ترک، بی‌اندک توجهی به مفاهیم نژادی و جغرافیایی دست‌تجاوزو و تطاول دراز کردند و با تردستی وزرنگی آنان را ترک نامیدند. حال آن که «تورانی» هیچ گاه به معنای ترک نبوده است . ولی ترکان درنهایت تردستی «تورانی» را ترک نامیدند».^{۷۵}.

۳ - آیا اقوام باستانی آسیای مقدم ترک بودند؟

برای این که حیطه ادعای مورخان پان تور کیست تا اندازه‌ای روشن گردد . برخی از نوشه‌هایشان از نظر خوانندگان می‌گذرد . یکی از مورخان ترکیه‌بنام «طغان» چنین نوشته است:

«هوریان همانند شومریان و ایلامیان از ترکان نخستین‌اند»^{۷۶} .

علی‌کمال مورخ دیگسر ترک ، دولت او را رتورا «ترک و تورانی » نامیده است.^{۷۷}

دیگر از مورخان ترک‌بنام گون‌آلنای ضمن بحث در پیرامون اقوام ترک چنین نوشته است :

75— Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi Turetskoi istoriografii Erevan, Izd.-vo AN Armianskoi SSR, 1970, str. 20-21.

76— Tog'an Z. V , Umumi Turk tarihine giriş, Ankara, 1946, s. 73-74.

77—Ali Kemal, Erzincan, İstanbul, 1932, s. 12.

«اقوامی که در شفق و طلیعه تاریخ آسیای مقدم پدیدار شدند، شومریان، سوبارها، هوریان، ایلامیان، کوتیان، کاسیان، میتانیان و هیتیان از این گروه‌اند. ولی اکدیان، آشوریان، آرامیان، یهودان و سامیان محتمل است از این گروه باشند».^{۷۸}.

چنان که خوانندگان توجه فرمودند، بنا به نوشته گون آلتای، شومریان، سوبارها، هوریان، ایلامیان، کوتیان، کاسیان، میتانیان و هیتیان «بطورقطع و یقین» ترک بوده‌اند. قضیه بدینجا ختم نمی‌شود. تازه احتمال ترک بودن اکدیان، آشوریان، آرامیان و یهودان نیز وجود دارد. هر گاه اندکی به نوشهای مورخان ترک توجه شود، معلوم می‌گردد اثری از قوم غیر ترک در آسیای غربی، مرکزی و شمالی وجود نداشته است. بلکه همه مردم این قاره از نژادترکان بوده‌اند. آرین انگین مورخ دیگر ترک‌هیتها و قوم اورارت‌تو را ترک‌دانسته است.^{۷۹}.

کرزی اوغلو ضمن انکار تعلق سکائیان به گروه هند و اروپایی بویژه ایرانی، همانند دیگر مورخان پان‌تور کیست، آنان را ترک‌خوانده است. وی معتقد است که همه «قبایل تحت فرمانروایی دولت اورارت‌تو دارای منشاء سکایی و بدیگر سخن ترکی هستند».^{۸۰}.

78— Gunaltay Semseddin, Turk tarihinin ilk devirlerinden Yakin Sark Elam ve Mezopotamy, Ankara, 1937, s. 116-117.

79— Engin Arin, Eti tarihi, Istanbul, 1958, s. 92.

80— Kirzioglu M. Fahrettin, Kars tarihi, C. 1, Istanbul, 1953, s. 84, 93.

مورخان پان تور کیست، مادها، پارتها و کردهار از نیز ترک دانسته‌اند. کرزی اغلو در کتاب خود زیر عنوان «از هرجهت کسه بنگریم کردن ترک‌اند» که به سال ۱۹۶۴ در آنکارا انتشار یافت در پیرامون کردن به بحث پرداخت و نوشت: «کردن از جمیع جهات ترک‌اند». وی با انکار منشاء آریایی کردن و تعلق این قوم به زبانهای ایرانی نوشت «این نکته که کردن از جمیع جهات ترک هستند، واقعیتی است روشن و انکار ناپذیر، همانند آن که بگوئیم دو ضرب در دو ($2 \times 2 = 4$) می‌شود چهار».^{۸۱}.

کرزی او غلو ضممن بیان این «نظر» برای ترک‌شناسان جهان دستور-

العمل صادر کرد و در ادامه سخن چنین نوشت:

«ما از وجود ترکان در شرق شبه جزیره آناتولی، آذربایجان و گرجستان پیش از ظهور اسلام سخن گفتیم. در ضممن نشان دادیم کردن ترک هستند. از این پس ترک‌شناسان جهان که در زمینه تاریخ ترکان بررسی و مطالعه می‌کنند، باید از این راه پیش بروند».^{۸۲}.

مورخان پان تور کیست به این بسته نکردن و تجاوز خویش را به سر زمین هخامنشیان نیز بسط و گسترش دادند و پدید آورند گان فرنگ و تمدن شوش را ترک دانستند. شمس الدین گون آلتای در کتاب «تاریخ قدیم شرق» به صراحت نوشت که «پدید آورند گان فرنگ شوش

81— Kirzioglu M. Fahrettin, Her bakimdan Turk olan Kurtler, Ankara, 1964, s. 5.

.۸۲ - همانجا ، ص ۵

و مهنجو - دارو اقوام ترک بوده‌اند».^{۸۲}
 وی ترکان را قدیمترین اقوام شرق دانست که گویا پنجهزار سال
 پیش از میلاد به آسیای مقدم راه یافته‌ند.

آنچه از نظر خوانندگان گذشت، گوشه‌ای بسیار ناچیز از نوشته‌های مورخان پان‌تور کیست بوده است. تاکنون در علم تاریخ شاید تا بدین‌پایه جعل و تحریف صورت نگرفته باشد. در بخش پیشین مطالبی ارائه شد که ادعای مورخان پان‌تور کیست را مردود می‌شمارد.

در باره اقوام ایرانی ساکن آسیای مقدم و آسیای مرکزی تاکنون اندک تردیدی وجود نداشته است. منشاء هند و ایرانی مادان و سکائیان هیچگاه مورد اختلاف دانشمندان جهان نبوده است. ارائه یکایک نظر دانشمندان در این زمینه، از حوصله بحث‌ما خارج است. بنابراین تنها به ارائه چند نظر در پیرامون اقوام ساکن این منطقه بسته شود. نخست به عنوان سند بسیار کهن به کتاب تورات اشاره می‌کنیم. در تورات نامهای فارس و ماد کنار یکدیگر آمده‌اند و شاهنشاهان هخامنشی گاه مادی خوانده شده‌اند. در باب ششم کتاب دانیال چنین آمده است:

«داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت».^{۸۳}

83- Cunaltay Semseddin, Türk tarihinin ilk devirlerinden yakın tarih, Elam ve Mezopotamya, Ankara, 1937, s. 121, 128

۸۴- کتاب مقدس «عهد عتیق و عهد جدید» که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، انجمن پخش کتب مقدس، ۱۹۷۵، ۱۲۹۶، ص ۱۲۹۶.

در تورات شریعت مادیان و فارسیان یکی ذکر شده است و این خود نموداری از وحدت آئین مادان و پارسها بوده است. در تورات چنین آمده است:

«پس ای پادشاه، فرمان را استوار کن و نوشه را امضافر ما تاموافق شریعت مادیان و فارسیان که منسوخ نمی شود، تبدیل نگردد».^{۸۵}. در کتاب استر آمده است که «در ایام اخشورش (خشایارشا) این امور واقع شد... در آن ایام حینی که اخشورش پادشاه بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه شوش نشسته بود، در سال سوم از سلطنت خویش ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپانمود و حشمت فارس و مادی از امراء و سروران ولایتها بحضور او بودند».^{۸۶}.

در تورات نمونه های بسیاری می توان یافت که در آنها ماد و پارس همواره در کنار یکدیگر آمده اند.

استرابون جغرافی نگار سده نخست میلادی به مشابهت زبان اسکیثها (سکائیان)، مادان، پارسها و باختریان، بویژه نزدیکی زبان سکائیان و مادها اشاره کرده است.^{۸۷}.

زلالیان دانشمند شوروی ضمن اشاره به منشاء قومی مادها نوشت که «منشاء هندو ایرانی مادها هر گز از سوی دانشمندان مورد تردید نبوده است».^{۸۸}.

۸۵ - کتاب مقدس «عهد عتیق و عهد جدید» که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۷۵، ص ۱۲۹۶.

۸۶ - همانجا، ص ۷۷۱.

87 - Strabo. X. 2. 8, 14

88 - Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi →

استاد پورداود نیز ضمن اشاره به این نکته نوشت :

«ماد، یک قبیله‌ایرانی بوده که اسم خود را به اقامتگاه خود داده.

همین مادها بودند که در حدود ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران

بنای استقلال گذاشتند و همدان (اکباتانا) را پایتخت خود قرار

دادند و دولت آشور را منقرض کردند و سراسر ایران زمین و

قسمتی از ممالک مجاور را در زیر فرمان خود آوردند».^{۸۹}

۱. علی یف دانشمند شوروی ، مادهارا از اقوام آریایی و ایرانی زبان

دانسته است.^{۹۰} پروفسور گیرشمن دانشمند فرانسوی نیز مشابه همین

نظر را ابراز داشته است.^{۹۱}

گرانتوفسکی دانشمند دیگر شوروی، مادهارا از اقوام ایرانی

شمرده است . وی ضمن بحث پیرامون این نکته نوشت : «در سده هفتم

پیش از میلاد به سبب اعتلا و پیشرفت‌های اجتماعی و سیاسی مردم ایرانی

زبان، دولت ماد پدید آمد».^{۹۲}

← istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Izd-vo AN Armianskoi SSR. Erevan, 1970. str. 32.

۸۹ - «یشت‌ها» ، گزارش استاد پورداود ، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی ،

انتشارات دانشگاه تهران ، جلد ۲ چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۱۸ .

۹۰ - «Bolsheia Sovetskaia Entsiklopediia» . Tretie izdanie, T. 18, izd-vo «Sovetskaiia Entsiklopediia» , Moskva, 1974, str. 212.

۹۱ - ر.ش. به گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام ، ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۹ .

۹۲ - «Istoriia, Iranskogo gosudarstva i kultury » . Editors: B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 286

ای.م. دیاکونوف نوشت: «زبانی که مردم عهد باستان مادی می‌نامیدند، به زبانهای ایرانی تعلق داشت».^{۹۲}

شادروان کسری ضمن اشاره به این نکته نوشت: «از آغاز تاریخ که سه هزار سال پیش بود، مادان در آذربایجان و این پیرامونها نشیمن داشته‌اند و اگر کسی به تاریخ آشنا است این می‌داند که تا دوهزار سال پیش ترکان از این نزدیکیها بسیار دور بوده‌اند و در میانه‌های آسیامی زیسته‌اند و این خود پندار بسیار عامیانه است که کسانی گویند آذربایجان از نخست سرزمین ترکان بود».^{۹۳}

اما در پیرامون سکائیان و پارتیان که مورد خان پان تور کیست مدعی ترک‌بودن آنان هستند، به نوشتۀ اوشانین دانشمند روسی اشاره می‌کنیم. اوشانین معتقد است که «پدید آورند گان فرهنگ قفقاز سکاهای بودند که از شاخه‌های اقوام ایرانی به شمار می‌آیند و هیچ رابطه‌ای با ترکان نداشته‌اند». بنابراین «پارتها از سکائیان بودند ... و اما ترکی شدن زبان اقوام آسیای میانه هیچ‌گاه زودتر از سده ششم میلادی آغاز نشد».^{۹۴}

۹۲- دیاکونوف، آ.م. تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر- کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۸۵.

۹۳- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش بحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۱.

۹۵- Oshanin L., Antropologicheskii sostav naseleniya Srednei Azii i etnogenez ee narodov, chast 3, Erevan, 1959, str. 27, 75, 83-84.

در مورد پارتها ، دانشمند شوروی اورانسکی ، چنین اظهار نظر کرده است :

«پارتها ایرانی بودند و زبان آنان نیز تمام و کمال از زمرة زبانهای ایرانی در سده های میانه بوده است و خود یکی از مراحل رشد زبان فارسی کنونی را تشکیل می دهد ».^{۹۶}

این نکته برهمه دانشمندان جهان روشن است . ولی با این وصف مورخان پان تور کیست ، پارت های اشکانی را «ترک» نامیده اند .

درباره دیگر اقوام نیز شباهای وجود ندارد که اقوام ساکن آسیای مقدم هر گز ترکی زبان نبوده اند . تنها نکته ای که جای اندک شباهای باقی گذارده زبان اسلامی بوده است . برخی از محققان زبان اسلامی را آگلوتیناتیو دانسته اند . بدان معنی که سیستم دستوری آن از طریق الحاق پیشوند به ریشه شکل گرفته بود . چون زبان ترکی نیز از این گونه زبانها است ، بنابراین پان تور کیستها مدعی ترکی زبان و ترکی نژاد بودن مردم اسلام شدند . مردمی که در هزاره سوم پیش از میلاد در اراضی جنوب همدان ، خوزستان ، بوشهر ، اصفهان و حدود کویر در کاشان می زیستند . سرزمینی که در کتبه های کهن انشان و انزان نام داشت .

در مورد زبانهای آگلوتیناتیو باید گفت که شماره این گونه زبانها در جهان بسیار است . ولی ملل دارنده زبانهای آگلوتیناتیو هر گز خویشاوندی خود را با تران اعلام نداشته اند . با این همه پان تور کیستها ادعای دارند که شماره این زبانها هر قدر زیاد هم باشد ، خود نشانه ای

96- Oransky I., Vvedenie v Iranskuiu filologiju, Moskva, 1960, str. 192.

بر ترک بودن ملتهای مذکور است .

مورخان پان‌تور کیست درباره هیتی‌ها و شومریها نیز مشابه‌هایی نظر را ابراز داشته‌اند . در کتاب تاریخ چاپ استانبول آمده است که « هیتیان همانند شومریان و ایلامیان ترک بودند »^{۹۷} .

زبان ایلامی کمتر و ضعیفتر از دیگر زبانهای کهن شرق مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است . آثار زبان ایلامی تاکنون بهمیزان قابل ملاحظه‌ای بدست آمده است . ولی پژوهش در این زمینه بسیار کند و بطيشی بوده است . زیرا محققان بادشواریهای فراوان مواجه شدند . سبب نیز آن است که زیان ایلامی یکی از تاریکترین و دشوارترین زبانهای کهن است و هنوز در مرحله‌ای نیست که مقایسه آن با دیگر زبانها بتواند نتایجی محسوس بیار آورد . از این‌رو خویشاوندی زبان ایلامی با دیگر زبانهای باستانی مشخص نشده است . برخی از محققان مشابهت نام خدايان را دلیل نزدیکی زبان ایلامی با زبان اورارتوبی دانسته‌اند . در کتبیه سارگن دوم (۷۲۲ - ۷۰۵ پیش از میلاد) به نام « بُغ - بارتو » یا « بُغ - پارتو » بر می‌خوردیم . بخش نخست این نام « بُغ » ، واژه‌ای ایرانی و به معنای خدا است . « بارتو » که در زبان اکدی به صورت « پارتو » آمده ، مشابه نام « پارتو » الهه ایلامی است . هنوز اظهار نظر در پیرامون مشابهت زبانهای ایلامی و اورارتوبی ، کاری است بس دشوار .

بررسی زبان ایلامی با انتشار بخش ایلامی کتبیه بیستون آغاز شد . کتبیه بیستون به سه زبان اکدی ، ایلامی و پارسی باستان نوشته شده است . ولی زبانی که درستون دوم کتبیه مذکور آمده ، تاکنون نامهای

97 - « Tarih » . C 1 , Istanbul , 1932 , s. 30 , 31 , 128.

متعددی یافته است . برخی از پژوهندگان آن را زبان مادی ، بعضی شبه مادی ، گروهی اسکیشی (سکایی) ، برخی مادی - سکایی و بعضی آمردی (آماردی) پنداشته اند . نوشه هایی از شاهان ایلام بدست آمد که زبان و خط آن همانند زبان و خط ستون دوم کتبیه بیستون است . نامهای متعددی از قبیل خوزی (سوزی) ، افشاری و سرانجام ایلامی بدان داده شد . زیرا نام اخیر بانام سرزمین مطابقت داشت .

پس از جنگ دوم جهانی گامهایی در این راه برداشته شد و دستور زبان ایلامی عصر هخامنشی تدوین گردید . ولی با اینهمه متون که همتر زبان مذکور که قدیمترین آن متعلق به حدود نیمه نخست سده بیست و سوم پیش از میلاد است ، هنوز شناخته نشده است . از این رودانشمندان ، زبان ایلامی را به سه دوره که نهان (از آغاز تاسده سیزدهم پیش از میلاد) ، میانه (از سده سیزدهم تا سده هشتم پیش از میلاد) و متاخر (مربوط به روزگار هخامنشیان) بخش کرده اند .

برخی از محققان ، زبان خوزی را بازماندهای از زبان ایلامی دانسته اند و در این مورد به نوشتۀ استخری تکیه دارند . دانشمند مذکور در کتاب «المسالک والممالک» چنین آورده است : «بیشتر مردم خوزستان تازی و پارسی دانند و خاصه زبان خوزی دانند»^{۹۸} .

در دایرة المعارف اسلامی با اتكاء به نوشتۀ استخری چنین آمده است که «ممکن است خوزی یکی از لهجه های زبان ایلامی باشد»^{۹۹} .

۹۸ - اصطخری : ابو اسحق ابراهیم ، مسالک و ممالک ، ترجمه فارسی از قرن ۵-۶ هجری ، به کوشش ایرج افشار ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷ ، ص ۹۱ .
۹۹ - «Enzyklopaedie des Islam» ، «Khuzistan» ، II ، p. 1058.

یکی از نکته‌هایی که ممکن است در پیرامون زبان اسلامی ایجاد شبهه کند، نوشتۀ ای.م. دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد است. در کتاب مذکور، دیاکونوف از احتمال خویشاوندی زبان اسلامی با زبانهای ترک و مغول مطالبی ارائه کرده است. این کتاب که به سال ۱۹۵۶ انتشار یافت بنا بر سفارش انتستیتوی تاریخ و فلسفه آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نوشته شد. سفارش نگاشتن کتاب مذکور چه بسا با مقاصد و نیات سیاسی همراه بوده است. با اندکی غور در مقدمه مؤلف نیز می‌توان به این نکته پی‌برد. ولی نوشتۀ‌های ای.م. دیاکونوف که پس از بیست و دو سال در سال ۱۹۷۸ در دایرة المعارف بزرگ شوروی به چاپ رسید درست در خلاف جهت نوشتۀ‌های وی در کتاب تاریخ ماد است. وی در نوشتۀ‌های متأخر از «احتمال خویشاوندی زبان اسلامی با زبانهای ترک و مغول» انصراف حاصل کرد و چنین نوشت:

« خویشاوندی زبان اسلامی با دیگر زبانهای کهن و باستانی معلوم و مشخص نشده است. چنین بنظر می‌رسد که پژوهش‌ترین پژوهشها در زمینه ارتباط زبان اسلامی با زبان دراویدی حاصل شده باشد».^{۱۰۰}.

می‌دانیم «دراویدی» از زبانهای کهنی است که در جنوب شبه قاره هندوستان و حدود مدرس، کرالا، میسور. آندهرا پرا داش و دیگر جاهای

100— «Bolshaja Sovetskaia Entsiklopedia», Tretje izdanie, Izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedia», Moskva, 1978, str. 28, st. 70-71.

رایج و متداول بوده است.

پروفسور یوسف اف دانشمند شوروی و مؤلف کتاب «ایلام»^{۱۰۱} ضمن ردنخویشاندنی زبان ایلامی با زبانهای ترکی، هندی و ففاری چنین نوشت:

«در این زمینه نیز شبیه مقایسه، نتایج لازم را ببار نیاورد... زیرا در این مورد تاریخ تکامل زبانهای ففاری و دگرگونی اصوات زبانهای مذکور در طول سده‌های دراز مورد توجه قرار نگرفت».^{۱۰۲}

دانش معاصر تاکنون نتوانسته است پاسخی دقیق به این پرسش بدهد که قدیمترین اقوام شرق از جمله شومریان، ایلامیان و سوبارها از دیدگاه قومی و زبانی چه گونه بوده‌اند. برخی از محققان نامهای متعددی به اقوام مذکور داده‌اند. گاه آنان را «یافشی»، گاه «آسیانی» و گاه «تورانی» خوانده‌اند، هنوز این نامها غیردقیق و شرطی است. ولی مورخان پان‌تورکیست کمتر توجهی به دشواریهای موجود در برابر دانش تاریخ و باستانشناسی مبذول نمی‌دارند و برای موجه‌جلوه‌دادن مقاصد و هدفهای خویش همواره مطالبی جعل می‌کنند. اینان در کتاب تاریخ که در استانبول انتشار یافت نوشتند که «مردم آسیای صغیر از ترکانی بودند که نامهای گونه‌گون داشتند».^{۱۰۳}

استاد مینورسکی درباره روش مورخان پان‌تورکیست سخنی

101- Iusifov Iu. B.. Eleam. Sotsialno - ekonomicheskaia istorija, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1968. str. 38-39.

102- «Tarih», C. 1. Istanbul, 1932, s. 127.

بسیار زیبا دارد که ارائه آن بجاو بمورد است:

«هر جا که مسایل علمی حل نشده‌ای در زمینه فرهنگ اقوام شرق
باستان پدید آید... ترکان بی‌درنگ دست خود را به همانجا دراز
می‌کنند»^{۱۰۳}.

هدف دست درازی ترکان را، مؤلفسان پان‌تورکیست خود ارائه کرده‌اند. اینان همواره به تبلیغ «وحدت همه ترکی زبانان جهان در ملتی واحد» می‌پردازند که خود نمودار روشی از هدف و مقصود پان‌تورکیستها است.

در ماه فوریه سال ۱۹۴۶ کتابی زیر عنوان «ترکان سراسر جهان» نوشته حسین نامق اور کون انتشار یافت. تنها با مطالعه فهرست کتاب خواننده می‌تواند به هدف و مقصود نگارنده‌پی‌برد. فصول کتاب چنین است: «ترکان سیبری، ترکان آسیای میانه، ترکان اتل (کرانه ولگام)، ترکان شبہ‌جزیره کریمه، ترکان آذربایجان، ترکان غربی وغیره». مؤلف به صراحت ترکان را به درک «وظایف ملی» فرامی‌خواهد و ضمن مراجعه به آنان چنین می‌نویسد:

«فراموش مکن که تو تنها نماینده ۱۸ میلیون ترک نیستی. تو باید همه علم و دانش و تفکر و امکانهای خود را صرف اعتلای ترکان کنی و حتی بلک لحظه این شعار را از یادنبری که می‌گوید،

103 - Pan-turkism, par Minorsky, dans Encyclopédie de l'Islam. livraison N.. p. 924.. Akopov G. B., Voprosi etnogeneza narodov Blizhnego Vostoka... • Izvestia AN-Arm. SSR», 1956. No. 7. str. 37.

شمه‌چیز برای ترکان و بخاطر ترکان است »^{۱۰۴}. ضباء گوک‌آلپ که از نظری پردازان مشهور پان‌تورکیسم است به پیروی از نظرهای سیاسی معین خوبیش چنین نوشت:

«برخی از دانشمندان می‌کوشند تابه صورتی تصنیعی، ترکان، از جمله ترکان آسیای میانه، کرانه ولگا، سیری و آسیای صغیر را از یکدیگر جدا نمایند و آنان را ملتهای جداگانه‌ای بشمارند. هدف ما آن است که صد میلیون ترک را در ملتی واحد، متحده گردانیم»^{۱۰۵}.

آرین انگین درباره مصطفی کمال رئیس جمهور متوفای ترکیه چنین نوشت:

«آتا ترک نه تنها پدر ترکان ترکیه، بلکه پدر همه ترکان جهان است»^{۱۰۶}.

به گمان نگارنده هر گونه توضیح پیرامون نوشتۀ پان‌تورکیستها کاری است زاید و خواننده خود به سهولت قادر به دریافت حقایق تو اند بود. چون طرح واراثه مسئله تا اندازه‌ای لازم بنظر می‌رسید، از این رو به اختصار از نظر خوانندگان ارجمند گذشت.

104— Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Erevan, izd-vo AN Arm SSR, 1970, str. 34-35.

105— Gokalp Ziya Turkculugun esasları, Istanbul, 1952, s. 28.

106— Engin Arin, Ataturkculuk ve Moskofluk-Turkler savası. Ataturk yalnız Türklerin değil, bütün dünya Türklerin atasıdır, Istanbul, 1953.

بخش پنجم

—
—
—

تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز

گذاردن نام آذربایجان بر سرزمین آلبانیای قفقاز که در سده‌های متأخر اران و شیروان نام داشت سبب انحرافها و تشویشهایی در بررسی تاریخ این بخش از قفقاز گردید. برخی از دولتمردان نیز به سبب داشتن انگیزه‌های سیاسی مؤلفانی را به خدمت گرفتند تا برای مردم آلبانیای قفقاز و ماد آنورپاتکان (آذربایجان) منشاء واحدی را جعل وارا ثئه کنند. این انگیزه‌ها نیز تشویش و انحراف را، افزونتر کرد. نگارنده‌می کوشد تا آنجا که میسر باشد موضوع تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز و آذربایجان را دروشن گردداند.

از دوران پیش از تاریخ آلبانیای قفقاز و نژاد و تیره ساکنان این سرزمین آگاهی کافی در دست نیست، بنابر نظر بسیاری از مورخان، سرزمین قفقاز گذرگاه اقوامی بود که از شمال به جنوب آمدند و برخی از آنان چون سکانیان به سرزمین مادر روی آوردند و گروهی از ایشان به

آسیای صغیر رفتند و تامصر پیش قاختند.
سرزمین قفقاز، در روز گار باستان «آلبانيا» نام داشت. آلبانيا شامل چند سرزمین بود که قبایل متعددی در آن می‌زیستند. هکاتیوس- میلتی مورخ سده ششم و اوایل سده پنجم پیش از میلاد، ضمن بحث پیرامون قبایل ساکن آلبانيا از قبیله‌ای بنام «میک» یاد کرده است که در دشت‌های کرانه رود ارس سکنی داشتند^۱.

هروdotus مورخ مشهور باستان نیز از قبیله مذکور نامبرده است. هروdotus نام قبیله «میک» را («موخوی» Muchoi) نوشته است^۲. برخی از محققان نام «مغ» را پدید آمده از نام این قبیله دانسته‌اند. چنین بنظر می‌رسد که «میک‌ها» یا «مغها» در بخشی از اراضی کاسپی می‌زیستند و شاید جزئی از کاسپیان بودند^۳. هروdotus نیز از قومی بنام «کاسپیان» یاد کرده است^۴.

کاسپیان در سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد تابع شاهنشاهی هخامنشی بودند^۵. ولی بعدها، پس از سقوط شاهنشاهی مذکور به تبعیت دولت «ماد خرد» یا «ماداتورپاتکان» در آمدند.

1— Hecataei, fragmenta. FHG, edit. K. Muller. V. I, fig - 170-183.

* در تبدل حروف یونانی به لاتین دو حرف ch معادل حرف یونانی Χ است که (χ) خوانده می‌شود.

2— Herodoti. Historiae. Ad. recensionem suam recognovit Henricus Stein. Berol. 1884, III, 93, VII, 68.

3— Minorsky Mukan. El, III, P. 758.

4— Herodoti. Historiae. Ad. recensionem suam recognovit Henricus Stein, Berol, 1884, III, 92, VII, 67.

5— Herrmann. Kaspioi. RE. Stuttgart. 1919, s. 2274.

در سده نخست پیش از میلاد سرزمین کاسپیان در زمرة سرزمین اقوام و قبایلی قرار گرفت که عمدت ترین آنها «آلبانها» بودند^۲. بنابر مأخذ موجود، کاسپیان در سرزمینی که محل پیوستن دورود کر وارس شناخته شده است می‌زیستند^۳. برخی از محققان، کاسپیان را از گروه اقوام کاسی-ایلامی دانسته‌اند. در این نکته جای تردید بسیار است. زیرا دانشمندان محقق در رشته ایلام‌شناسی، تا کنون مرز شمالی ایلام را از ناحیه «اکباتانا» (همدان) دورتر ندانسته‌اند. گروهی از دانشمندان از جمله یامپولسکی و دیاکونوف بر پایه برخی مشابهت‌های اسی چنین نظری را ارائه کرده‌اند. بعضی از پژوهندگان، گروه اقوام کاسی - ایلامی را شامل لولوبیان، کاسپیان، ایلامیان، کوتیان وغیره دانسته‌اند^۴. نام کوتیان سبب گمان و پندار در این زمینه شده است. هرودوت به هنگام تکارش مطلب پیرامون اقوام ساکن منطقه شرق قفقاز، از میک‌ها، کاسپیان و قبایل «اوئی» (Uti) نام برده است^۵. گویا این سه قبیله هسته اصلی ساکنان آلبانیای باستان را تشکیل می‌دادند. بنابه نوشته یامپولسکی مورد خ شوروی نام «اوئی» به صورت «اوئیتی» (Uiti)، «اویدین» (Udin) و «اوتن» (Oten) نیز

6— Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr.

G. Kramer, Vol. 1, 1844. XI. 4, 5.

7— Issledovaniia po istorii kultury narodov Vostoka, sbornik v chest Akademika I. A. Orbela, Moskva-Leningrad, 1960, str. 16

۸— ا. م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر.
کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۴۲-۱۴۴.

9— Herodoti, Historiae, Ad recensionem suam recognovit Henricus Stein, Berol, 1884. VII. 68.

آمده است . گویا «اوئی» نامی بود که ساکنان آلبانیای قفقاز ، خود را بدان نام می نامیدند . یامپولسکی با تکاء به برخی شباهت های صوری لفظی می پنداشد که «اوئیان» همان «کوتیان» بوده اند . ای.م.دیاکونوف نیز با تکاء به گمان یامپولسکی در کتاب تاریخ ماد چنین آورده است :

«ز.ای. یامپولسکی حدس بسیار محتمل خویش را در این باره به مؤلف این کتاب اعلام داشت که نام «کوتیان» همان عنوان نژادی است که در منابع زمانهای متأخر به شکل «اوئیان» و «اوئیتیان» و «او دیان» و «او دینیان» و «اتنیان» ضبط شده است و ظاهر آچنان که وی می گویند نامی است که آلبانیان خود خویشتن را بدان می خوانند »^{۱۰}.

نمی دانیم چه دلیلی برای چنین گمان و پنداری وجود داشته است و چرا استاد دیاکونوف براین گمان تکیه کرده است . حال آن که او خود با تکیه به منابع شومری و اکدی و واقعی مربوط به جنگ شاهان شومر واکد ، کوتیان و همسایگان ایشان ، لولوبیان را ساکن جبال ماد نوشته است^{۱۱} . دیاکونوف خود ضمن بحث پیرامون این نکته ، خلاف نظر یامپولسکی را بیان داشته و چنین اظهار نظر کرده است :

«تجزیه و تحلیل متون نشان می دهد که واژه «کوتی» فقط در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد معنی و مفهوم داشته است و به بیک گروه نژادی معین اطلاق می شده که ... احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی می کردند ... در هزاره اول قبل از میلاد همه اورا رتوئیان و مردم ماننا و مادرها «کوتی» می نامیدند»^{۱۲}.

۱۰ - ا.م. دیاکونوف ، تاریخ ماد ، ترجمه کریم کشاورز ، بنگاه ترجمه و نشر .

کتاب ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۱۴۴ .

۱۱ - همانجا ، ص ۱۳-۱۴ .

۱۲ - همانجا ، ص ۱۳۸ .

بنابر آنچه از نظر خوانندگان گذشت، هنوز هیچ دلیل و مدرکی بر کوتی بودن او تبان ساکن قفقاز وجود ندارد و نظریامپولسکی تا کنون از حیطهٔ حدس و گمان خارج نشده است.

نکته‌ای را باید افزود و آن اینکه قفقاز سرزمینی بود که از روز گاران بسیار کهن به صورت گذرگاهی جهت کوچ اقوام مختلف درآمد. سرزمین آلبانیای قفقاز نیز در این ماجرا بی نصیب نماند. چنین بنظر می‌رسد که کوچ اقوام و قبایل از شمال کوههای قفقاز به سرزمین آلبانی در وضع قومی ساکنان این سرزمین اثر فراوان داشته است. در آستانهٔ سدهٔ نخست پیش از میلاد، اثری از کاسپیان مشهود نبود.^{۱۳}. گمان می‌رود کاسپیان در آلبانها مستحیل شده باشد. زیرا از این پس تنها نامی از کاسپیان در تاریخ بر جای ماند.

نام آلبانها نخستین بار در رویدادهای سدهٔ چهارم پیش از میلاد و پایان روزگار شاهنشاهی هخامنشیان برده شده است. بنابه نوشته آریان، در سپاه داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی (۳۳۶ - ۳۳۰ پیش از میلاد) گروههای از قبایل آلبانی وجود داشتند.^{۱۴}. از نوشههای مورخان باستان چنین بر می‌آید که در روزگار هخامنشیان، سرزمینهای ماد، آلبانی، سکاسنا (سکاسن) و کادوسیا تابع یک خشترپ (ساتراپ) بودند. بعدها اینان همه به تابعیت اثوروپات (اتروپات) ساتراپ ماد خرد با ماد اتروپاتن درآمدند.^{۱۵}.

13 - Strabonis, Geographica, rec Commentario crit. instr.
G. Kramer, vol. 1, Berol 1884, XI, 4. 5

14 Arriani, anabasis, recognovit C. Abicht, Leipzig, 1886-
III, 8. 4.

15 - همانجا.

از این پس آلبانها در تاریخ مردم سرزمین قفقاز نقشی بسزایفا کردند. آلبانها به اتحاد قبایل متعددی با خود توفيق یافته‌ند و اتحاد بزرگی از اقوام و قبایل پدید آوردند. همین اتحاد اقوام و قبایل سر آغاز ظهور و تأسیس دولت آلبانی قفقاز شد.

آلبانها، ساکن دشت‌های شمالی رود کر بودند که بنایه نوشتۀ سورخان باستان به رود آلازانی منصل می‌شد^{۱۶}. بخشی از قبایل کامبیسن‌ها (Kambisen) نیز در دشت‌های شمال رود کرسکنی داشتند^{۱۷}. اینان در حوالی رودهای آلازانی و ایوری (Iori) می‌زیستند و تا دامنه جبال صغیر قفقاز پراکنده بودند^{۱۸}. بدین روای آلبانها در غرب با ایبری (گرجستان) همسایه شدند. سرزمین آلبانی در شرق به دریای خزر متنه می‌شد. شمال این سرزمین به سلسله کوههای قفقاز و جنوب آن به ماد خرد (ماد آتروپاتن) و جنوب غربی آن به سرزمین ارمنستان محدود می‌گشت^{۱۹}.

مورخان باستان، از جمله آمیانوس مارسلینیوس نیز از وجود آلبانها در این منطقه خبر داده‌اند^{۲۰}. استرابون و بطليموس از وجود قبایلی چون «لگه‌ها» (Lega) در اراضی جنوبی داغستان کنونی آگاهی

16 - Plinii C. Secundi, *Naturalis historia*, D Detlefsen recens uit, vol. 1, Berol., 1866. VI. 29.. Ptolemaei, V. 10. 2.
17 - Strabonis, *Geographica*, vol. I.III. Berol., 1884-1852 XI. 4. 1

۱۸ - همانجا ، ۱۰۷

۱۹ - همانجا ، ۱۰۴

20 - Ammiani Marcellini, rec. C. U. Glark, XIII, 6. 61.

داده اند^{۲۱}. دیگر از قبایل ساکن جنوب داغستان و آلبانیای قفقاز «گل‌ها» (Gels)^{۲۲} و قبیله «سیلو» (Silv) بودند^{۲۳}. برخی، سیلوهار از قبایل ساکن نواحی شمال غرب سرزمین آلبانیای قفقاز دانسته‌اند. ولی در محل سکونت این قبیله تا اندازه‌ای اختلاف نظر وجود دارد. برخی آنان را ساکن شمال آلبانیای قفقاز و بعضی نیز از ساکنان نواحی دشت آلازانی دانسته‌اند^{۲۴}.

جز از قبایل نامبرده، سکاسن‌ها نیز در این سرزمین، حدود ناحیه گنجه سکنی داشتند. هرودوت و استرابون هردو از این قبیله نام برده‌اند^{۲۵}. در نوشهای ارمنی «سکاسن» به صورت «شاکاشن» آمده است^{۲۶}.

دیگر از قبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز «گر گرها» هستند که استрабون و نیز مورخان و جغرافی نگاران پس از وی، از قبیله‌مدکور

21— Strabonis Geographica. vol. I-III. Berol., 1844-1852.
XI, 7, 1., 8; 1., 5, 1

— ۲۲ - همانجا.

23— Plinii C., Secundi Naturalis historia. D. Detlefson,
recens uit. vol. 1, Berol. 1866. VI. 29. 36' 38

24— Barkhudarian. M. Strana Agvanov i ikh sosedy. Tbilisi
1893. str. 76.

25— Herodoti. Historiae. Berol., 1884. III, 93.. Strabonis.
Geographica. vol. I III. Berol., 1844-1852. II, 1, 14.. XI,
8, 4.. 14. 4.

26— Ananija Shirakatsi. Armianskaia istoriia. VII. V.,
Po P. X. SPb., 1877. str 51.

نام برده اند^{۲۷}.

درنوشته‌های ارمنی، گرگرها، اوئی‌ها و برخی قبایل دیگر را با قوم اسطوره‌ای «اران» مربوط دانسته‌اند. موسی خورنی مورخ و جغرافی نگار ارمنی عهدسازانی «اران» را نام مردی خردمند دانست که از قبیله «سیساک» (Sisak) و فرمانروای آلبانیابود. هم او می‌نویسد قبایل اوئی و گاردمان (Gardman) و گرگر از اخلاف اران بودند.^{۲۸}

شاید نام اران که مورخان، جغرافی نگاران و جهانگردان ایرانی و تازی به هنگام خلافت عباسیان در کتابهای خود از آن یاد کرده‌اند، از همین نوشتة موسی خورنی منشاء گرفته باشد. زیرا ارمنیان سرزمین آلبانیای قفقاز را به صورت آغوان، آغوانک و آلوان و آلوانک نوشتند که آلوان و آلوانک به آلبانیا بسیار نزدیک است.

شادروان احمد کسری از نژاد «ایر» شمرده‌است. وی در ضمن آران را به معنای ناحیه گرمیز نیز آورده است.^{۲۹}

همان گونه که ناحیه‌ای بنام شیروان در اصفهان و خراسان هست، در حوالی کاشان نیز ناحیه‌ای بنام اران وجود دارد. آبایین نامها را کوچ-نشینانی از اران و شیروان به‌این نواحی داده‌اند؟ بهر تقدیر مسئله هنوز چنان که باید روشن نشده‌است. امید می‌رود مورخان، زبان‌شناسان،

27 - Moisei Khorenskii. Istorija Armenii. Moskva. 1893.
str. 58.

۲۸ - همانجا؛ ص ۵۸.

۲۹ - «کاروند کسری» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۶۸-۲۶۹.

جغرافی نگاران و نژادشناسان این نکته مبهم را روشن گردانند و از ابهام و تاریکی بیرون آورند.

موسی خورنی براین عقیده بود که در سده پنجم میلادی زبان گر گرها پایه و اساسی برای ظهور زبان‌آدی آلبانها شد.^{۳۰} واما درباره محل سکونت گر گرها چنین بنظر می‌رسد که اینان در دشت‌های جنوبی رود کر در منطقه رود گر گراز شاخه‌های رود کر که اکنون به «گر گرچای» شهرت دارد می‌زیستند.

۱. علی‌یف یکی از پژوهندگان قفقازی معتقد است که «میک‌ها و کاسپیان بعدها با آلبانها و دیگر قبایل ساکن شرق قفقاز در هم آمیختند»^{۳۱}. از مآخذ و نوشهای باستان چنین بر می‌آید که مرز شمالی سرزمین آلبانیای قفقاز، هیچگاه از دربند قفقاز فراتر نرفت. در غرب نیز سرزمین آلبانیای قفقاز به رودهای آلازانی و ایوری منتهی می‌شد. مرز شرقی آلبانیای قفقاز، ساحل غربی دریای خزر بود. در جنوب نیز مرز آلبانیابه سرزمین ارمنستان و ماد خرد (ماداتروپاتن = مادا ثور پانگان) منتهی می‌گشت. درباره همه مطالب یاد شده استرابون^{۳۲}، پلینیوس^{۳۳}

۳۰— Moisei Korenaki Istorija Armenii. Moskva. 1893.

str. 193

۳۱— «Issledovaniia po istorii kultury narodov vostoka». sbornik v chest akademika I. A. Orbeli. Izd-vo AN SSSR. Moskva-Leningrad. 1960, str. 17.

۳۲— Strabonis. Geographica. vol. I-III. Berol.. 1844-1852, XI. 4. 5.

۳۳— Plinii C.. Secundi. naturalis historia. D. Detlefsen. recens uit. vol. I. 1866. VI. 29, 38, 39. 42.

بطلمیوس^{۳۴} و نیز نویسنده‌گان متأخر نوشته‌اند. تنها کسی که کاسپیان را بخشی از اتحاد قبایل آلبانیا دانسته، استرابون است.^{۳۵}.

استادبارتولد کاسپیان را از اقوام هند و اروپایی ندانسته، بلکه نامیافشی را درمورد آنان بکار برده است. وی چنین می‌پنداشت که کاسپ، حالت جمع نام مفرد «کاس» بوده است. برای روشن شدن مطلب نظر استادبارتولد عیناً ارائه می‌شود:

«اقوام کاسپی به اقوام یافشی تعلق دارند. و امادر باره بیان مطلب فکر می‌کنم کلمه کاسپ حالت جمع نام کاس باشد که گاه قفقاز بدین نام خوانده می‌شد».^{۳۶}

اما درباره منشاء قوم آلبانیای قفقاز، استادبارتولد منشاء اقوام آلبانیای قفقاز، گرجستان و کوهنشینان قفقاز را یکی دانسته و در پیرامون آن چنین نوشته است:

«منشاء اقوام آلبانی که در کرانه دریای خزر سکنی داشتند، با منشاء اقوام گرجی و کوهنشینان قفقاز یکی است. همه اینها از زمرة آن گروه از اقوامی هستند که به اقوام یافشی شهرت یافته‌اند».^{۳۷}

34— Cl. ptolemaei. Geographiae libri octo Graece et latine ad condicuum. ed. Dr. Frid. g. Wibberg. V. 11. 1, 10, 1., 12, 1, 8, 7, 11

35— Strabonis. Geographica. vol. I-III. Berol.. 1844.1852. XI. 4, 5.

36— Bartold V. V., Sochinenia. Tom II, chast 1, izd.v o Vostochnoi literatury. Moskva. 1963. str 662.

.۳۷— همانجا، ص ۱۶۶-۱۶۷

آلبانیای قفقاز طی سده‌های دراز مورد تهاجم، کوچ و گذر اقوام مختلف قرار داشت. گویی سرزمین آلبانیا برای عبور اقوام گونه گون گذر گاهی مناسب بوده است. شاید همین نکته سبب اقامت قبایل دارای زبان و فرهنگ متفاوت در این سرزمین شده باشد. چنین بنظر می‌رسد که لشکر کشی به گرجستان و ایران از طریق آلبانیای قفقاز سهله‌تر بوده است.

در سده نخست پیش از میلاد دولت بزرگ ارمنستان تأسیس شد. رومیان با این دولت به پیکار پرداختند و سپاهیان خود را به ارمنستان گسیل داشتند. در آن هنگام پمپه سردار سپاه روم بود. وی پس از تصرف ارمنستان به آلبانیا آمد و با آلبانها معاهده‌ای منعقد کرد و از این رهگذر امکان یافت به شرق گرجستان (ایبری) حمله برد. پس از این ماجرا آلبانها دست به عصیان زدند. پمپه ناگزیر از کرانه دریای سیاه به آلبانیا باز گشت و شورش را فرونشاند.

آگاهی‌ما در پیرامون مردم آلبانیای قفقاز بسیار اندک و گاه متناقض است. برخی مورخان، آلبانها را «مردمی وحشی» تصویر کردند که «پوست جانوران بر تن داشتند و در حساب و شمارش ارقام فزونتر از صدرا نمی‌دانستند».^{۲۸}

از سوی دیگر بعضی نوشه‌اند که «آلبانها در سرزمینی بسیار حاصلخیز می‌زیستند و سیستم آبیاری سرزمینشان کاملتر از سیستم آبیاری مصر و بابل بود».^{۲۹}

38— Bartold V. V., Sochinenia, Tom II, chast 1, izd-vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661-662.

۳۹— همانجا، ص ۶۶۴.

گمان می‌رود سبب اظهار نظرهای متناقض آن باشد که هر از چندی اقوام وحشی به آلبانیا هجوم می‌آوردند، با آلبانها درهم می‌آمیختند، تامدتی روابط اقتصادی عقب‌مانده خود را بر مردم آن سر زمین تحمیل می‌کردند و بدین روایت مانع رشد اقتصادی مدام و پی‌گیر آلبانیا می‌شدند.

در نخستین سده میلادی میان دولت پارتیان و امپراتوری روم بر خوردهایی بر سر آلبانیا در گرفت. ولی هیچ‌یک از طرفین نتوانستند آلبانیا را تمام و کمال از آن خود کنند. در ضمن تاریخ شاهد هجوم قبایل کوچ‌نشین از شمال به آلبانیا در همان سده نخست میلادی نیز بوده است.^{۴۰}

به روز گار شاهنشاهی ساسانیان در سال ۴۶۱ میلادی، آلبانیا به صورت بخشی از استانهای دولت ساسانی درآمد و مرزبان بر آن سر زمین گمارده شد. پس از این تاریخ نیز بارها رومیان، کوچ‌نشینان نواحی شمال، آلانها و بعدها خزران به سر زمین آلبانیا هجوم بر دند.

چنان که مورخان نوشتند، یزدگرد دوم شاهنشاه ساسانی در گیر پیکار با هونها، کیداریان و دیگر قبایل کوچ‌نشین شمال بود.^{۴۱} از این رو ناگزیر بنای سد در بنده را که ارمنیان «چور» می‌نامیدند، آغاز کرد. این شهر یکی از مراکز عمده آلبانیای قفقاز بود.

40 - Bartold V. V., Sochinenia, Tom II, chast 1, izd-vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1983, str. 867.

۴۱ - کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵، ص ۳۱۱-۳۱۲.

دفعاً از مرزو بوم ایران ایجاد می‌کرد که آلبانیای قفقاز متعدد ایران باشد. فیروز شاهنشاه ساسانی که در شمال شرق ایران و نیز در غرب با رومیان درگیر پیکاربود، شاید بخاطر حفظ مرزهای کشور الحاق آلبانیای قفقاز را به ایران ضرور دانست.

در روز گار شاهنشاهی خسرو انوشیروان بنای سد در بندر پایان پذیرفت. ولی چندی نگذشت که در عهد خسرو دوم ابرویز (پرویز) ترکان و خزران به سرزمین آلبانیا حمله‌ور شدندو کشتناری بسیار بزرگ برآه انداختند که در نوشهای مورخان ارمنی از آن به تفصیل سخن‌رفته است. موسی کاگان کاتواتسی مورخ تاریخ آلبانیای قفقاز که «تاریخ آغوان» نام دارد و از مورخان سده دهم میلادی است، جریان حمله ترکان به در بندر اچنین شرح داده است:

«... های شاه^{۴۲} آنچه را که بر سر سپاهیان و مدافعان شهر «چور» آمد، با دیدگان خویش مشاهده کرد ... شاهنشاهان ایران - معماران، وسایل و مواد بسیار از همه‌جا برای ساختن این دیوارها، برجها و باروهای عظیم گردآورده بودند. این دیوار میان قفقاز و دریای بزرگ شرقی^{۴۳} قرار داشت ... او(های-

-۴۲- «Hay» های شاه فرمانروای محلی بود که از سوی شاهنشاه ساسانی بر سرزمین آلبانیا فرمان می‌راند. شاید نام «های» «بانام «هایک» فرمانروای باستانی و کهن ارمنستان بی ارتباط نباشد. ارمنیان مردم خویش را «های» و سرزمین ارمنستان را «هایستان» می‌نامند. شاید «های شاه» عنوان فرمانروایانی باشد که بر ارمنستان و دیگر نواحی قفقاز از جمله آلبانیا حکومت داشتند و از سوی شاهنشاه ایران براین سمت گمارده می‌شدند.

-۴۳- دریای بزرگ شرقی که مؤلف «تاریخ آغوان» ذکر کرده، همان دریای خزر است. زیرا دیوار در بندر میان قفقاز و دریای خزر قرار داشت.

شاه) خطر دهشتباری را که از سوی مردم پلید و غدّاری که صور تهای پهون داشتند و همانند زنان بودند، مشاهده کرد. موهای دراز آنان از سر بر چهره و بدن شان فرو ریخته بود ... آنان نیزه و کمان بدست داشتند و همانند گرگهای وحشی حمله می کردند. کمترین اثری از شرم و حبایا در چهره آنان مشهود نبود. آنها به مردم شهر حمله می برdenد و اینان را در کوچه ها و میدانها قطعه قطعه می کردند. دیدگان این دژخیمان برزیار و یان نیز رحمت نمی آورد. پسران و دختران را نیز می کشتند. آنان بر موجودات بی آزار و پیرانی که قادر به جنگک و پیکار نبودند نیز رحم و شفقت روانداشتند. به کودکان و خردسالان رحم نمی کردند و قلبها یشان از دیدن کودکان شیرخوار نیز به رحم نمی آمد. این کودکان بی گناه بر جسد های سوراخ سوراخ مادرانشان افتاده، از پستانهایشان بجای شیر، خون می مکبدند. همین که به خانه ای گام می نهادند، چون آتشی که در نیستان افتاده باشد، همه جارا می سوزانند و نابود می کردند. آنان همین که به خانه ای وارد واز آن خارج می شدند، راه را برای درندگان و پرنده گان وحشی مردار خوار هموار می کردند»^{۴۳}.

اوایل سده هفتم میلادی دولتی محلی در آلبانی بر سر کار آمد که فرمانروای آن از دودمان ایرانی «مهران» بود^{۴۵}. سر دودمان این سلسله می خواست

44_ «Istoriia Agvan, Moiseia Kaganatvatsi, Pisatelja X-veka», Per. S. armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 105.

45_ «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd-vo vostochnoi literatury, Moskva, 1983, str. 673.

در سال ۵۹۰ میلادی به سوی خزران ساکن شمال دریایی خزر حمله بردا، ولی انصراف حاصل کرد^{۴۶}. بنابه نوشته استاد بارتولد، فرمانروای آلبانیا با این که خود از دودمان ساسانی بود، آیین مسیح را پذیرا شد^{۴۷}. برخی مورخان درواج آیین مسیح در آلبانیای قفقاز را سده چهارم میلادی دانسته‌اند^{۴۸}. ولی استاد بارتولد معتقد است که رواج آیین مسیح در آلبانیای قفقاز به دوران پادشاهی یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰) میلادی مربوط است^{۴۹}.

استاد بارتولد در مورد فرمانروایان محلی آلبانیای قفقاز نوشته است که در روز گار ساسانیان، کسانی از دودمان مهران بر اران فرمان می‌رانند که در نوشته‌ها «ارانشاه» نامیده شدند. یعقوبی بطريق (پاتریکیوس) یا اسقف بزرگ اران را نیز ارانشاه نامیده است^{۵۰}. نگارنده سطور این نوشته یعقوبی را نزدیک به واقعیت می‌داند. زیرا شهر در بند «چور» یکی از مرکز مسیحیت و اسقف‌نشین عمده آلبانیای قفقاز بود. بعدها اسقف‌نشین مذکور به شهر پرتو (بردع) انتقال یافت.

46 - «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd. vo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 673.

۴۷ - همانجا، ص ۶۷۳.

48 - «Bolshaiia Sovetskaia Entsiklopediia», Trete izdanie, T. 1, Moskva, izd. vo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1970, str. 250.

49 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, ize-vo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 672.

50 - Bartold V. V., Sochinoniia, Tom III, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1965, str. 334-335.

سدۀ هفتم میلادی تازیان به ارمنستان و آلبانیای قفقاز حمله بر دند.
اسقف سبیوس مورخ ارمنی، هجوم تازیان به ارمنستان و آلبانی را
دهشتبار و نفرت‌انگیز نامید. وی نوشت: «فرزندان اسماعیل (مقصود
اعراب است - م) شهر کارین را به محاصره گرفتند. به شهر در آمدند.
طلا، نقره و ثروت مردم را به غارت بر دند. آنان ثروت ارمنیان و آغوانها
(آلبانها - م) را به یغما بر دند و کلیساها را ویران کردند»^{۵۱}.

در این دوره از زمان نیز، بنابه نوشته موسی کاگان کاتواتسی
سرزمین آلبانیا از جنوب به رو دارس محدود بود.

پیش از حمله تازیان، هونها به سرزمین آلبانی حمله بر دند و
جوانشیر فرمانروای ایرانی آن سامان که از دودمان مهران بود (۶۳۸-
۷۰ میلادی) ناگزیر به معاهده‌ای رفت‌بار تن درداد. ولی تازیان همچنان
دست از یغما برنمی‌داشتند. جوانشیر ناچار دوبار به شام نزد معاویه
رفت و خراج‌گزار تازیان شد. برادر او «وراز تیرداد» نیز خراج‌گزار خلفای
بني‌امیه بود.

در عهد خلافت امویان، قفقاز به مرکز اداری جداگانه‌ای بدل شد.
این مرکز شامل ارمنستان و آلبانیا بود که تازیان «اران» می‌نامیدند.
در رأس این منطقه نمایندهٔ خلیفه فرارداشت.^{۵۲}

در روز گار خلافت وضع قومی مردم آلبانیای قفقاز بسیار مشوش

51- «Istoriia episkopa Sebeosa», Erevan, 1936, str. 74, 127.

52- «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», red. Igrar Aliev,
Baku, izdatelstvo AN Azerb. SSR, 1962, str. 168.

بود . این زمان ابو ریز نهاد ، تازیان ، ارمینیان ، یهودان ، خزران ، تاتها و بسیاری از افراد متعلق به اقوام و تبره‌های مختلف کنار آلبانها در سرزمین آلبانیا سکنی داشتند . این وضع تازم انگوچ تر کان همچنان ادامه یافت .

چنان که پیشتر اشاره شد ، از روزگار کهن ، اکثر اوقات قبیله‌های گوناگون در سرزمین آلبانیاسکنی گزیدند . همین امر نیز سبب آشتفتگی در زبان و فرهنگ اهالی شد . استرابون ، جغرافی نگار سده نخست پیش از میلاد ، ضمن بحث پیرامون زبان مردم آلبانیایی فرقاًز نوشت که «قبایل ساکن آلبانیایی فرقاًز به بیست و شش لهجه سخن می‌گویند».^{۵۳}

شاید کثرت السنّه، موجب انهدام زبان محای مردم آلبانیایی فرقاًز بوده و مانع پیشرفت خط و کتابت قومی در این سرزمین شده است . باستانشناسان ضمن پژوهش‌های خوبیش تا کنون نمونه‌ای از خط و کتابت مردم این سرزمین در روزگاران بسیار کهن نیافته‌اند . حال آن که بتقریب از هزاره نخست پیش از میلاد ، نمونه‌های جالبی از خط و کتابت در سرزمین آذربایجان دیده شده است .

هنگامی که در عصر ماد و هخامنشیان در آذربایجان مسکوکات متنوع از جمله سکه‌های نقره و طلا که نمودار رواج مناسبات پول = کالا است رایج بود ، در آلبانیایی فرقاًز اثری از سکه‌های پول مشاهده نشد .

53-- «Isledovaniia po istorii Kultury narodov Vostoka», Sbornik v chest akademika I. A. Orbeli, Moskva-Lenin-grad, izdatelstvo AN SSSR, 1960, str. 18.

این خود نشانه‌ای از اقتصاد عقب‌مانده در سرزمین آلبانیای قفقاز بوده است. استاد پاخوموف دانشمند سکه‌شناس شوروی طی یکی از بررسیهای خود چنین نوشت:

«در اراضی آلبانیای قفقاز هیچ سکه‌ای که متعلق به پیش از سده سوم قبل از میلاد باشد بدست نیامد».^{۵۳}

بنابراین این استاد سکه‌شناس «قدیمترین سکه‌ای که در اراضی آلبانیای قفقاز بدست آمده متعلق به اسکندر مقدونی (۳۲۳-۳۳۶ پیش از میلاد) بوده است»^{۵۴}. از این سخن معلوم می‌شود که مردم آلبانیا تا این زمان از صنعت ضرب سکه آگاهی نداشتند.

وی در ادامه سخن می‌نویسد: «در اراضی آلبانیای قفقاز سکه‌هایی از سده دوم پیش از میلاد بدست آمده که متعلق به سلوکیان و پارتیان بوده است. بعدها سکه‌های رومی نیز در این سرزمین پدیدار شد».^{۵۵}

در مورد سکه‌های پارتی بتریب تعداد قابل ملاحظه‌ای از سکه‌های پارتی متعلق به فرهاد سوم (۵۷-۷۰ پیش از میلاد) شاهنشاه اشکانی در اراضی آلبانیای قفقاز بدست آمده است.^{۵۶}

از این نوشهای بسیار می‌توان دریافت که مردم آلبانیای قفقاز نسبت به همسایگان ارمنی، گرجی و ایرانی خوبیش در شهر ایجاد ندارند.

54- «Voprosy istorii Kavkazskoi Albani», red. Igrar-Aliev, Baku, izd-vo AN Azerb. SSR, 1962, str. 106-107.

۵۵- همانجا، ص ۱۰۷.

۵۶- همانجا، ص ۱۰۷.

۵۷- همانجا، ص ۱۰۹.

عقب مانده تری زندگی می کردند . بی گمان اقتصاد عقب مانده نیز مانع پیشرفت‌های فرهنگی جامعه آلبانیا بوده است .

به هنگامی که در سده‌های دراز پیش از میلاد، مردم ماد خرد- (اثورپاتگان) دارای خط و کتابت بودند ، در آلبانیای قفقاز اثری از خط و کتابت مشهود نبود. عدم سرایت فرهنگ و کتابت مردم آذربایجان به آلبانیای قفقاز خود نشان می دهد که زبان و دین مردم این دو سرزمین از یکدیگر جدا بود . زیرا اگر زبان واحدی در آذربایجان و آلبانیای قفقاز رواج می داشت ، بی گمان خط و کتابت پارسی باستان و پارسی میانه که در اثورپاتگان رایج بود به سرزمین آلبانیای قفقاز نیز راه می گشود . پژوهش‌های تاریخی مؤید آن است که زبان آلبانیای قفقاز نه تنها از زبان مردم آذربایجان ، بلکه از زبان مردم ارمنستان و گرجستان نیز جدا بوده است .

چنان که اشاره شد ، آئین مسیح در او اخر سده چهارم و اوایل سده پنجم میلادی به آلبانیای قفقاز راه یافت و این خود سبب نزدیکیهایی میان ارمنستان و آلبانی شد . کشیشان ارمنی کوشیدند تا خط و کتابتی برای مردم آلبانیای قفقاز پدید آورند . استاد بار تولد در این باره چنین نوشت :

«در سده پنجم میلادی الفای زبان آلبانی از سوی کشیشان ارمنی پدید آمد ، زیرا در زبان آلبانی اصواتی وجود داشتند که در زبان ارمنی موجود نبود . متعاقب پیدایش الفای ، کتب مقدس از زبان ارمنی به زبان آلبانی بر گردانده شد».^{۵۸}

58 – Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 672.

دیگر مورخان نیز پدید آمدن الفبای زبان آلبانی را مر بوط به سده پنجم دانسته‌اند. چنین بنظر می‌رسد که الفبای مذکور شامل ۵۲ حروف بوده است.^{۵۹}.

برخی از مورخان، زبان گرها را زبانی دانسته‌اند که الفبای آلبانی برای آن زبان طرح و تدوین شده است. گویا قبایل گرگر در سده پنجم میلادی عمدت ترین قبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز بوده‌اند. موسی خورنی تاریخ نگار ارمنی عهد ساسانی، زبان قبایل گرگر را زبان عمدت سرزمین آلبانیای قفقاز دانسته و در پیرامون آن چنین نوشته است:

«زبان گرگرها که از قبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز بودند، پایه و اساس لازم را جهت ظهور زبان ادبی آلبانه‌افراهم آورد».^{۶۰}

هنوخ خط و کتابت مردم آلبانیای قفقاز چنان‌که باید شکل نگرفته بود که حمله تازیان به این سرزمین آغاز شد و همانند دیگر سرزمینهای تابع خلافت، خط و کتابت تازی جای خط و کتابت بومی را گرفت. اقوامی چون ایرانیان، ارمنیان و دیگران که از فرهنگی والا برخوردار بودند، تو انسنند. موجودیت زبان، ادب و فرهنگ خویش را تا سرحد امکان حفظ کنند. ولی اقوامی که از جایگاه فرهنگی والا بی برخوردار نبودند، در فرهنگ اقوام فاتح مستحیل شدند. از این رو اثری از خط و کتابت و

59- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopedija». Trete izdanie T. 1, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaja Entsiklopedija», 1870, str. 250.

60- Moisei Khorenskii, Iстория Армении, Москва, 1893, str. 85.

نوشته‌های مردم آلبانیای قفقاز بر جای نماند و نخست در زبان تازی و پس آنگاه در زبان‌تر کی استحاله یافت.

طبق اسناد و مدارک موجود، تاریخ آلبانیای قفقاز نیز توسط مورخان و نویسنده‌گان محلی نگارش نیافت. بلکه تاریخ سرزمین مذکور و سیله مورخان و مؤلفان ارمنی به رشتة تحریر کشیده شد. بنایه نوشته استاد بار تولد «الفبای مردم آلبانیا به الفبای ارمنی نزدیک بود. ولی این دو یکسان نبودند. در زبان آلبانی اصواتی وجود داشت که در زبان ارمنی نمی‌توان یافت»^{۶۱}.

استاد بار تولد نه تنها به تفاوت زبانی، بلکه به تفاوت‌های قومی و نژادی میان مردم آلبانیای قفقاز و آذربایجان عقیده داشت. وی معتقد بود که تفاوت‌های مذکور پس از هجوم تازیان و در دوران حاکمیت اعراب نیز بر طرف نشد. وی در کتاب خود چنین آورده است:

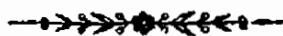
«تفاوت‌های قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیای قفقاز حتی در دوره اسلام نیز بر طرف نشد. لهجه‌ایرانی مردم آذربایجان- (آذری) از زبان مردم اiran (ارانی) که از گروه زبانهای یافشی است، جدا بود. در ضمن دین مردم آذربایجان نیز از دین مردم آلبانیا جدا بود. مردم آذربایجان پیرو دین زرتشت بودند. ولی در آلبانیا، همانند دیگر سرزمینهای مرزی ایران، آئین مسیح رواج داشت. فرمانروایان محلی آلبانیا نیز مسیحی بودند»^{۶۲}.

۶۱- Bartold V. V., Sochineniiia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 683.

۶۲- همانجا، ص ۷۷۷.

از آنچه بنظر خواند گان رسید به سهولت دونکته اساسی مورد بحث را می توان دریافت . نخست آن که مردم آلبانیای قفقاز از دید گاه قومی و نژادی از مردم ماد خرد (اشورپاتگان) جدا بود . دو دیگر آن که زبان مردم آلبانیای قفقاز نیز از زبان مردم آذربایگان جدا بوده است . نگارنده در پایان ذکر نکنه ای را ضرور می شمارد و آن وجود «تاتها» در سرزمین کنونی آلبانیای قفقاز است . نمی دانیم تاتها که مردمی ایرانی زبان بودند از چه زمان در آن سرزمین سکنی یافتند . بهر تقدیر وجود تاتها در شبه جزیره آبشوران و داغستان امری است مسلم . با وجود هجوم پی در پی تر کان ، هنوز زبان تاتی در برخی نواحی قفقاز از میان نرفته است . شاید به سبب غیرقابل کشت بودن شبه جزیره آبشوران بوده است که تازیان و ترکان مردم آن ناحیه را به حال خود واگذار دند . همین عامل نیز ممکن است سبب باقی ماندن زبان تاتی در شبه جزیره مذکور باشد . در کرانه های جنوب غربی دریای خزر (آستانای - سوروی و لنگران) نیز گروهی از طالشان سکنی دارند . زبان مردم بومی این ناحیه نیز از شاخه زبانهای ایرانی است . ولی این هر دو زبان - تاتی و طالشی - رو به ضعف نهاده اند . این مردم مدرسه ای برای تحصیل به زبان بومی و یا پارسی ندارند و ناگزیراند به زبان روسی و یا ترکی تحصیل کنند . از این رو زبانهای محلی نامبرده ، دوران زوال تدریجی خود را می پیمایند .

بخش ششم



تپه هوز بان مردم آذربایجان

۱- تپه هوز بان مردم آذربایجان

از ساکنان فلات ایران در دوران پیش از تاریخ، هنوز آگاهیهای کافی در دست نیست. گرچه باستانشناسان به کوششهای بسیار ارزنده‌ای در این زمینه پرداخته‌اند. با اینهمه اطلاعات موجود، چندان کافی بنظر نمی‌رسد.

در مورد کوچ آریائیان به فلات ایران نیز میان دانشمندان و پژوهندگان اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند که آریائیان از طریق قفقاز به آذربایجان و دیگر سرزمینهای ایران سرازیر شدند. بعضی دیگر مسیر آریائیان را از شمال شرق دریای خزر و آسیای میانه دانسته‌اند. گروهی نیز براین عقیده‌اند که مسیر آریائیان از هر دو سوی شرق و

غرب دریای خزر بوده است . استاد گرانتوفسکی دانشمند شوروی بر آن است که در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد . آریائیان از دو سوی دریای خزر به فلات ایران کوچ کردند . وی در این باره چنین نوشتند است :

«برخی از مأخذ باستانشناسی وزبانشناسی قادراند جهت حرکت قبایل غرب ایران را از طریق قفقاز معلوم و مشخص کنند . احتمال می رود آریائیان از دو سوی دریای خزر روانه سرزمین ایران شده باشند . اینان حدود نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد و بتقریب همزمان در اراضی نزدیک به یکدیگر نشیمن گزیدند» .

گرانتوفسکی ، نشیمن آریائیان در نواحی شمال غرب ایران را پیش از لشکر کشی آشوریان و تأسیس دولت اورارتی دانسته و در این زمینه چنین اظهار نظر کرده است :

«پیش از لشکر کشی‌های آشوریان و تأسیس دولت اورارتی ، مردمی ایرانی زبان در شمال غرب ایران سکنی گزیدند . ما از وجود ایرانیان در سده نهم پیش از میلاد در نواحی اطراف دریاچه ارومیه و دشت‌های کرانه مسیر علیای دیاله و ماد غربی آگاهی داریم . ایرانیان بعدها در سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد در نواحی شرقی سرزمین ماد نشیمن یافته‌ند» .

دیگر محققان نیز نخستین زیستگاه قوم مادران ، شمال باختری ایران دانسته‌اند .

1- «Istoriia Irania» , Otvetsv. red. Professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 37.

۲ - همانجا ، ص ۳۷ .

بنابر نوشتۀ استاد پیگولوسکایا «نیر و مندترین قبیله‌های ایرانی مادها بودند که متدرجاً در شمال باختری ایران سکونت اختیار کردند».^۳ طبق نوشتۀ دانشمند نامبرده «قبیله‌هایی که در دوران باستان در فلات ایران می‌زیستند، از لحاظ نژادی به گروه ایرانی تعلق داشتند و زبانهای این گروه نیز جزء شاخۀ خاوری زبانهای هندواروپایی»^۴ بوده است.

هر گاه حرکت و کوچ آریائیان مورد تصدیق باشد، پس آنگاه به یقین از ورود آریائیان مردمی دیگر در این سرزمین سکنی داشتند. استاد گرانتوفسکی معتقد است که «در نخستین سده‌های هزارۀ نخست پیش از میلاد گروههای وسیعی از مردم بومی وجود داشتند که در کنار مردم ایرانی زبان‌می‌زیستند. همزیستی متمادی به استحالۀ بومیان در مردم ایرانی زبان انجامید».^۵

از متون آشوری و اورارتوبی چنین بر می‌آید که مادها حدود دریاچۀ ارومیه می‌زیستند. اینان در آغاز به مراهی ماناها، اورارتوبیان و دیگران در آذربایجان و کردستان سکنی گزیدند. البته در گیریهای نیز میان اقوام مذکور وجود داشته است. در روز گار پادشاهی منوئه فرزند ایشپوئین فرمانروای اورارتو (۸۱۰-۷۷۸ پیش از میلاد) جنگی میان او و ماناها در گرفت. از سنگنبشته‌های اورارتوبی که به خط میخی

-۳- پیگولوسکایا، ن. و.، یاکوبوسکی، آ. یو.، پتروشفسکی، ای. پ. و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم، ترجمه کریم کشاورز، جلد -۱، اول، تهران، ۱۳۴۶، ص ۷.

-۴- همانجا، ص ۸.

5. «Istoriia Irana», Otvet. red. professor M. S. Ivanov, Moskva. izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 38.

است چنین برمی آید که ماناها در غرب و جنوب دریاچه ارومیه سکنی داشتند^۶. از کتبه‌های آشوری نیمة سده هشتم پیش از میلاد و روز گار تیگلات بالصر سوم نیز معلوم می‌شود که مادها در جنوب دریاچه ارومیه نشیمن داشتند و «تیگلات بالصر پس از سلطه مجدد بر پاروسا و ماد در جنوب دریاچه ارومیه به سوریای شمالی لشکر کشید»^۷.

درینکی از فالنامه‌های آشوری متعلق به آسرحدون، وی از «شمیش» خدای آشوریان پرسشایی کرده که طی آن از سر زمین کیمریان در غرب، ماناها در شمال و مادها در جنوب و جنوب غرب دریاچه ارومیه یاد شده است^۸.

یاد آورمی شود که محققان، کیمریان را از اقوام آریایی دانسته‌اند. این قوم در دوران فرمانروایی آشور بانیپال شاه آشور، به آسیای صغیر رانده شدند. در سالنامه آشور بانیپال از پیروزی گو گو (گیگس) فرمانروای لیدیا بر کیمریان سخن رفته است^۹.

در روز گار تیگلات بالصر سوم، آشوریان در فاصله سالهای ۸۲۴-۸۵۹ پیش از میلاد به شرق حمله برداشتند. در رویداد نامه‌های آشوری برای نخستین بار در سال ۸۳۴ پیش از میلاد از پارس به شکل «پارسوآ» و در سالهای ۸۲۷-۸۲۸ پیش از میلاد از ماد به صورت «مادای» یاد

۶- پیوتروفسکی، ب.ب.، اورادتو، ترجمه دکتر عنايت الله رضا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۳۳.

۷- همانجا، ص ۳۸.

۸- همانجا، ص ۵۲.

۹- همانجا، ص ۵۲.

شده است.

به سال ۱۶ پیش از میلاد آشوریان و ماناها از دولت بابل شکست یافته‌ند. از این پس ماناها به تبعیت دولت ماد درآمدند. نام «مانا» آخرین بار در تورات کتاب ارمیاء آمده است. در این بخش از تورات، نام ممالک اورارتو، مانا و سکا به صورت «ممالف آراراط و منی و اشکناز^{۱۰} ذکر شده است^{۱۱}. برخی مورخان، تاریخ ذکر نام «مانا» در تورات را حدود سال ۵۹۳ پیش از میلاد دانسته‌اند^{۱۲}.

در تورات به کرات از شاهان ماد سخن رفته است. اقوام اورارتو، مانا و سکا نیز به عنوان تابعان دولت پادشاهی ماد یاد شده‌اند^{۱۳}. در کتیبه داریوش بزرگ در بیستون نامی از مانا وجود ندارد.

۱۰- مانا در نوشه‌ها گاه به صورت *Manā* و گاه به صورت *Manna* و در تورات به صورت منی *Minni* آمده است.

۱۱- بنابر نوشتۀ آکادمیسین پیوتروفسکی «اشکناز» در سنگنیشته‌ها «اشکوزا» آمده است. وینکلر، با دلایل مکلفی ثابت کرد که «اشکوزا» و «ایشکوزا» به معنای «اسکیث» است که همان «سکا» است. ر. ش. به اورارتو، نوشتۀ ب. ب. پیوتروفسکی، ترجمه دکتر عنبیت الله رضا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ایران، تهران، ۱۳۴۸، ۱، ص ۵۵ و ۵۷.

۱۲- «کتاب مقدس» عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۱۱۸۳.

۱۳- *Istoriia Irania*, Otvetstv. red. Professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U. 1977, str. 35.

۱۴- «کتاب مقدس» عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۱۱۸۳.

گمان می‌رود تا این زمان قوم مذکور در اقوام ایرانی زبان غرب ایران مستحیل شده باشند.

چنین بنظر می‌رسد که دولتهای ایرانی در سده هفتم پیش از میلاد پدید آمدند. این دولتها در آغاز تابع دولتهای محلی بودند. ولی پس از ضعف آشوریان، نخستین دولت مستقل ایرانی - دولت ماد - پا به عرصه وجود نهاد. قیام مادان بر ضد آشور در فالنامه آشوری سده هفتم پیش از میلاد مندرج است. در این قیام، سکائیان، کیمریان و ماناها متعدد مادها بودند.^{۱۵} حدود سال ۹۶۰ پیش از میلاد، سرزمین ماد از سوی دولت آشور به عنوان کشوری مستقل شناخته شد.^{۱۶} سرزمین‌های اورارتو، مانا و بخشی از سرزمین سکاهای که تا سال ۵۹۳ پیش از میلاد بتقریب خود مختار بودند، از این تاریخ بخشی از کشور ماد محسوب شدند. کیمریان در شمال شرق آسیای صغیر و نیز دولت پارس از توابع دولت ماد بودند که مرکزش بعدها از آذربایجان به آکباتانا (همدان) انتقال یافت. بدین روال نخستین دولت بزرگ ایرانی زبان در شمال غرب ایران پدید آمد که مردم آن به کشاورزی و دامپروری اشتغال داشتند.^{۱۷}.

از پایان سده هشتم تا آغاز سده ششم پیش از میلاد، کیمریان و سکائیان در کوچ و اسکان قبایل و نیز جنگگاهای قبیله‌ای نقشی بسزاده اشتبند.

۱۵- پیو تروفسکی ب. ب. اورارتو، ترجمه دکتر عنايت الله رضا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۴.

۱۶- «Istoriia Irania», Otvetstv. red. M. S. Ivanov, Moskva, Izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 42.

۱۷- همانجا، ص ۴۵.

این قبایل ایرانی در آذربایجان و کردستان سکنی گزیدند و در امر پیشرفت دامپوری نواحی مذکور تأثیر فراوان بر جای نهادند. در منابع کهن از وجود قبیله‌ای بنام اماردها (مرددها) در آذربایجان، کردستان، کرانه دریای خزر و رشته کوههای زاگرس نیز سخن رفته است. استاد گرانتوفسکی این گروه را نیز از قبایل ایرانی زبان دانسته است.^{۱۸}.

در تورات عنوان پارس و ماد اغلب باهم آمده‌اند. در تورات، داریوش شاهنشاه هخامنشی نیز «داریوش مادی» ذکر شده است.^{۱۹}. در کتاب دانیال، قانون و شریعت ایران به صورت «شریعت مادیان و فارسیان»^{۲۰} و «قانون مادیان و فارسیان»^{۲۱} آمده است. در کتبیه بیستون نیز حدود سی بار نام ماد ذکر گردیده و در اکثر موارد همراه با نام پارس ارائه شده است.^{۲۲}. در تورات کتاب استر شخصیت‌های درجه اول ایران: «مادی و پارسی» نامیده شده‌اند. در کتاب مذکور چنین آمده است:

«هفت رئیس فارسی و مادی بودند که روی پادشاه (خشايارشا - م)

^{۱۸} - «Istoriia, Irana», Otvetstv. red. M. S. Ivanov, Moskva, Izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 42.

^{۱۹} - «کتاب مقدس» عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۱۲۹۶-۱۲۹۷.

^{۲۰} - همانجا، ص ۱۲۹۶-۱۲۹۷.

^{۲۱} - همانجا، ص ۱۲۹۷.

²² - Dandamaev M. A., Iran pri pervykh akhemenidakh (VI v. do n. e.). Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 262-270.

رامی دیدند و در مملکت به درجه اول می نشستند»^{۲۳}. در کتاب ارمیاء از هجوم اقوام و قبایل شمال به بابل سخن رفته است که عمدت ترین آنها قوم ماد بودند. زیرا بنابه نوشتۀ تورات «خداآوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او به ضد بابل است»^{۲۴}.

در کتبیۀ داریوش بزرگ در بیستون نکته‌ای هست که می‌رساند محدوده آذربایجان دست کم بخشی از سرزمین ماد بوده است. از کتبیۀ بیستون چنین برمی‌آید که مادر سرزمینی در کنار ارمنستان بوده و در نزدیکی آن قرار داشته است. مرزهای این سرزمین با حدود آذربایجان منطبق است. داریوش در کتبیۀ بیستون چنین آورده است :

«یکنفر ارمنی بنام دادار شش‌بنده خود را به ارمنستان فرستادم. به او چنین گفتم: «برو و سپاه شورشیانی که خود را از من نمی‌دانند، درهم شکن». پس آنگاه دادارشش رهسپار شد... دادارشش به ارمنستان در انتظار من بود تا آن که وارد ماد شدم»^{۲۵}.

از این نوشتۀ داریوش به سادگی می‌توان دریافت که سرزمین ماد در نزدیکی ارمنستان و کنار آن بوده است.

۲۳ - «کتاب مقدس»، عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵، ص ۷۷۲.

۲۴ - همانجا، ص ۱۱۸۲.

25 - Dandamaev M. A., Iran pri pervykhemenidov (VI v. do n e.), Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 264-265.

چنان که پیشتر اشاره شد، مورخان و جغرافی نگاران باستان از جمله استرابون، آریان، یوسف فلاویوس و دیگران، آذربایجان را بخشی از سرزمین ماد دانسته و آن را «ماداتروپاتن» نامیده‌اند. استاد بارتولد نیز آذربایجان را بخشی جدایی ناپذیر از سرزمین ماد دانسته است.^{۲۶} این نام حتی در برخی متون پهلوی از جمله کارنامه اردشیر پاپکان به همان صورت ماد آمده است. گمان می‌رود در روز گار ساسانیان، ماد خردیاماد اتورپاتگان تنها به صورت «اتورپاتگان» در آمده و نام ماد به نواحی جنوبی تر آن (سرزمین کردان) اطلاق شده باشد. مالین نکته را در کارنامه اردشیر پاپکان می‌یابیم که شاه کردان را «مادی» نامیده است. در کارنامه ضمن بحث پیرامون پیکار اردشیر با «کردان شاه» چنین آمده است:

«پس از آن بس سپاه و گندز ابل بهم کرد (فراهرم آورد) و به کارزار کردان شاه مادی فرنفت (قصد کرد)».^{۲۷}

در جای دیگر کارنامه، سپاه کردان شاه مادی به صورت «سپاه مادیگان» (سپاه مادان) آمده است.^{۲۸}

در همین کتاب نام ارمنستان به صورت «ارمن» آمده و نام آذربایجان «اتورپاتگان» جدا گانه ذکر شده است.^{۲۹} چنین بنظر می‌رسد که نام «ماد»

۲۶- Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 776

۲۷- دکتر بهرام فرهوشی، «کارنامه اردشیر باپکان»، با منظمه پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۵۱.

۲۸- همانجا، ص ۵۳.

۲۹- همانجا، ص ۵۵.

از کنار «اتورپاتکان» برداشته شده و یا کمتر بکار می‌رفته است^{۳۰}. ولی استاد پوردادود معتقد است که در پهلوی نام کهن ماد تغییر یافته و به صورت «ماه» نوشته شده است^{۳۱}. در نوشهای مورخان، جغرافی نگاران و شاعران نخستین سدهای اسلامی، مکرر به نام «ماه» برمی‌خوریم. در کتاب «ویس و رامین» فخر الدین اسعد گرگانی که از پهلوی به صورت شعر پارسی برگردانده شده است، از کشور ماه «بزرگ و نامور از کشور ماه»، بوم ماه «و گرنه بوم ماه از کین شود پست»، زمین ماه «زمین ماه یکسر بادویران» و بوم ماه آباد «مدار اورا به بوم ماه آباد» برمی‌خوریم که مقصود از همه آنها سر زمین «ماه» یا «ماد» است. از داستان ویس-ورامین چنین برمی‌آید که شاه قارن در سر زمین ماد پادشاهی داشت.

طبری، شکارگاه بهرام گور و محل ناپدید شدن اورا سر زمین «ماه» دانسته و چنین نوشته است:

«بهرام در او اخر روزگار خویش سوی ماه رفت و روزی به آهنگ شکار برنشست و به گور خری تاخت و در تعاقب آن دور برفت و به چاهی افتاد و غرق شد»^{۳۲}.

۳۰- دکتر بهرام فرهوشی، «کارنامه اردشیر با بکان»، با من پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۵۱.

۳۱- «یشت‌ها»، جلد دوم، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام-

فرهوشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۱۶.

۳۲- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،

ص ۶۲۲.

از نوشته طبری در پیرامون شکار گاه دخواه بهرام چنین برمی آید که «ماه» در آذربایجان و یا بخشی از این سرزمین بوده است. زیرا او در همین کتاب ضمن اشاره به شکار گاه بهرام چنین نوشت:

«بهرام ... سوی آذربایجان رفت که در آتشکده آنجا عبادت کند و از آنجا سوی ارمیه رفت که در جنگلهای آنجا به شکار پردازد».^{۳۳}

از این نوشته چنین برمی آید که جنگلهای «ارمیه» در سرزمین «ماه» یا «ماد» بوده است.

احمد بن یحیی بلاذری در فتوح البلدان نوشت که «سعده بن ابی-وقاص» چون از جانب عثمان بن عفان ولایت کوفه یافت، علاء بن وهب-بن عبد بن وهبان، یکی از بنو عامر بن ئوی راعامل ماه و همدان کرد».^{۳۴}

«بنو عامر» یا «بنی عامر» نامی است که برخی از مؤلفان اسلامی به کردان داده‌اند و ایرانیان و تازیان را از یک ریشه شمرده‌اند. ولی این نوشته‌ها منطبق بر حقیقت نیست. شادروان کسری ضمیر داشته‌های این گروه از مورخان اسلامی چنین آورده است:

«پیش از این درباره ریشه و نژاد مردمان، هر کسی آنچه می-

۳۳- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۶۲۱.

۳۴- البلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بخش مر بوط به ایران، ترجمه دکتر آذرناش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۳۱.

پنداشتی می نوشتی. در تورات، ایرانیان را باتازیان از یک ریشه شمارده، مسعودی و دیگران کردان را از «بنی عامر» نگاشته‌اند، لیکن اینها عامیانه است و ارجی به آنها نتوان نهاد. ما امروز بهترین راه برای شناختن نژاد یک توده زبان ایشان را می-شناسیم».^{۳۵}.

از نوشته بلاذری چنین برمی‌آید که ماه و همدان دست کم تاروز گار خلیفه سوم یک والی داشته است. این نبوده است مگر نزدیکی و قربت دو سرزمین یادشده. گمان می‌رود ماد که در روز گاران کهن شامل ماد بزرگ (نواحی غربی و مرکزی ایران از جمله ری و اصفهان تا حاشیه کویر) و ماد خرد (اتور پاتگان و کردستان) بود، در نخستین سده‌های اسلامی نام خود را همچنان حفظ کرده باشد. شادروان احمد کسری در پیرامون این نکته چنین اظهار عقیده کرد:

«ایران یا مردم ایرچون به پشته ایران آمدند، دسته بزرگی از ایشان که ماد نامیده می‌شدند، شمال غربی ایران را که اکنون آذربایجان و شهرهای همدان و کرمانشاهان و قزوین و اسپهان و تهران در آنجاست فراگرفتند و این زمینها بنام ایشان سرزمین ماد خوانده می‌شود که آذربایجان «ماد خرد» و آن بخش دیگر «ماد بزرگ» بود».^{۳۶}

ما اصطلاح دو ماه «ماهین»، ماه نهادن در نزدیکی اصفهان و ماه دینور.

۳۵ - «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۱.

۳۶ - همانجا، ص ۳۲۱.

در نزدیکی همدان را طی آثار و نوشهای مور خان و جغرافی نگاران عهد اسلامی مشاهده می کنیم . ابوحنیفه احمد بن داود دینوری مؤلف کتاب اخبار الطوال محل «ماه بصره» را که همان «ماه نهاؤند» باشد در نزدیکی اصفهان نوشته است^{۳۷} .

در نوشهای مور خان و جغرافی نگاران عهد اسلامی خبر از نام «ماه بصره» نام دیگری را نیز مشاهده می کنیم و آن «ماه کوفه» است . ابن فقیه مؤلف کتاب «البلدان» که خود از مردم سرزمین ماد بوده ، در پیرامون «ماه بصره» و «ماه کوفه» چنین نوشته است :

«نهاؤند از سرزمینهایی است که مردم کوفه اش گشودند و دینور از سرزمینهایی است گشوده شده بدست بصریان . از این روی چون مسلمانان در کسوفه بسیار شدند نیاز یافتند که ناحیه‌ای خراج گزار را – که بر اساس خراج گزاردن با مردم آنها صلح شده بود – فزون کنند ، تا کافی مردم بدهد . این شد که دینور را به کوفه دادند و در عوض آن نهاؤند را به مردم بصره واگذاشتند . زیرا نهاؤند نزدیک اصفهان بود . بدین گونه مقدار افزونی خراج دینور بر نهاؤند از آن کوفه شد . از اینجا نهاؤند را ماه البصره و دینور را ماه الکوفه خوانند و این به روزگار معاویه بن ابی سفیان بود »^{۳۸} .

۳۷ - دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۵۴ .

۳۸ - ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۹۳-۹۴ .

بلاذری نیز از قول ابو مسعود کوفی به چنین نکته اشاره کرده و
چنین نوشته است :

«نهاوند ازفتح های اهل کوفه بود و دینور ازفتح های اهل بصره .
چون مسلمانان کوفه کثرت بافتند ، به زمینهای دیگر که خراج
آنها میان ایشان تقسیم شود نیازمند گشتند . دینور را به ایشان
سپردند و بصریان در عوض نهاوند را بگرفتند . زیرا که آن شهر
از عمل اصفهان است . و فزونی خراج دینور بر خراج نهاوند
از آن کوفیان شد . از آنجای نهاوند راما به بصره خواندند و دینور
rama کوفه و این به روز گار معاویه بود».^{۳۹}

چنین بنظر می رسد که در دوران سلطه تازیان بر ایران ، از دایرۀ وسعت
ماد یا «ماه» بسی کاسته شده باشد . مادراین دوره ، به اصطلاح دیگری بنام
«جبال» بر می خوریم که شامل منطقه وسیعی از سرزمین ماد کهن بوده و
محتمل است جایگزین نام ماد غربی شده باشد . در برخی نوشته ها ناحیه
«جبل» یا «جبال» در کنار آذربایجان آمده است . حمزه بن حسن اصفهانی
در کتاب «سنی ملوك الأرض والأنبياء» چنین اشاره ای دارد :
«مأمون عبد الله بن طاهر را به جنگ بابل و امرای آذربایجان و
جبل بر گماشته بود».^{۴۰}

- ۳۹ - البلاذری ، احمد بن یحیی ، فتوح البلدان ، بخش مر بوط به ایران ، ترجمه .
دکتر آذر تاش آذر توش ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۶ ، ص ۱۲۰ .
- ۴۰ - حمزه بن حسن اصفهانی ، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوك الأرض -
والأنبياء) ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ،
۱۳۴۶ ، ص ۲۰۷ .

وی در ادامه مطلب نوشت که مأمون طی نامه‌خود عبدالله بن طاهر را «از امارت آذربایجان و ولایت جبل» معزول کرد.^{۴۱}

از این نوشته معلوم می‌گردد که حکومت آذربایجان و جبال - (ماد) بر عهده يك والي بوده است. ابو ریحان بیرونی در کتاب الجماهیر، از زمین جبل و «ماهین» (دوماد) باد کرده است . حمزه اصفهانی نیز نام «ماهین» را در کتاب خود آورده است^{۴۲}. در نوشته مؤلفان عهد اسلامی، اصطلاح «ماهات» که در واقع جمع «ماه» و همان «مادان» است نیز آمده است^{۴۳}.

شادروان علی اکبر دهخدا «ماه» را باقی مانده‌ای از «ماد» و «ماه» قدیم دانسته که مرکز مملکت مادی بوده که در پهلوی و پارسی «ماه» شده است.^{۴۴}

ای.م. دیا کونوف مادران سر زمینی دانسته که به مفهوم وسیع کلمه در عهد باستان از شمال به رو دارس و کوههای البرز و از شرق به دشت کویر و از غرب و جنوب به رشته کوههای زاگرس محدود می‌گشت و

-۴۱- حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوك الارض - والأنبياء)، ترجمه دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۶، ص ۲۰۷.

-۴۲- همانجا، ص ۲۰۴.

-۴۳- ابن فقيه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۰۱.

-۴۴- دهخدا ، علی اکبر، لغت نامه ، حرف (ماه) ، تهران ، شهر یور ۱۳۵۲، ص ۱۴۵.

شامل دو بخش بود . بخش نخست یا غربی «سرزمین ماد اتروپاتن» از رودارس تا کوه الوند کشیده شده بود . بخش دوم یاما ماد سفلی که در فاصله میان کوههای البرز و جبال زاگرس قرار داشت^{۴۵}.

از آنچه در مجموع صفحات پیشین از نظر خوانندگان گذشت، دونکته را بروشنی می‌توان دریافت . نخست آن که آذربایجان خود بخشی از سرزمین مادبزرگ و خود «مادا ثورپاتنگان» بوده است . دو دیگر آن که مادها از اقوام ایرانی بودند . بسیاری از دانشمندان و محققان بر این نکته اتفاق نظر دارند که مادها همانند پارسه‌ها ، سکاها ، پارتها ، سرمتها و دیگران از قبایل ایرانی بودند و دولتهای مادوپارس نیز ادامه دوران تاریخی ممتد اقوام ایرانی پس از ورود به فلات ایران به شمار می‌رفتند . استاد گران توفسکی ضمن شرح پیرامون این نکته ، مادها ، پارسه‌ها ، گیلانیان ، مازندرانیان ، لرها و بلوچهارا از قبایل ایرانی ساکن غرب فلات ایران دانسته است^{۴۶} . وی در ادامه سخن چنین نوشته است :

«تأسیس دولت ماد که زبان رسمی آن ایرانی بود، در امر گسترش وسیع زبان ایرانی در استانهای مختلف ایران از اهمیت خاصی برخوردار بوده است»^{۴۷}.

- ۴۵ - دیا کونوف، آ. م. تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۱۰۷ و ۱۱۰.

46— «Istoriia Transkog gosudarstva i kultury», editors: B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 286.

- ۴۷ - همانجا ، ص ۲۸۷

از آنچه بنظر خوانندگان رسیدمی‌توان دریافت که «مادا تو رپاتگان» بکی از نخستین جایگاه‌های آریائیان درفلات ایران بوده است . بسیاری از مورخان ، آذربایجان را زادگاه سپیتامان زرتشت پیامبر بزرگ آریائیان دانسته‌اند و معتقدند که وی از آذربایجان به‌شرق ایران نزد کی گشتاسب رفت و دین خود را در آن سرزمین رواج داد . سنت ادبیات‌پهلوی نیز آذربایجان را زادگاه سپیتامان زرتشت دانسته است . حمزه اصفهانی در پیرامون این مطلب چنین نوشت :

«کی گشتاسب به‌سال سی ام از پادشاهی خود ، پنجاه‌ساله بود . زرتشت که از آذربایجان برخاسته بود ، نزداوآمد و گشتاسب دین وی را پذیرفت ».^{۴۸}

ابن‌فقيه می‌نویسد : «اما ارميه شهری کهن است . مجوس پندارند که پیامبر شان زرتشت از آنجاست».^{۴۹}

مسعودی می‌نویسد : «پس از لهراسب پرسش بشتاسب بپادشاهی رسید و مقر او بلخ بود . بسال سی ام پادشاهی او زرداشت پسر اسیمان سوی وی آمد ... وی از اهل آذربایجان بود و درباره‌نسب او مشهور تر این است که زرادشت پسر اسیمان بود».^{۵۰}

- ۴۸ - حمزه بن حسن اصفهانی ، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوك الارض - والانبياء) ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۶ ، ص ۳۷ .

- ۴۹ - ابن‌فقيه ، ابو بكر احمد بن محمد بن اسحاق همداني ، ترجمه مختصر البلدان ، بخش مربوط به ایران ، ترجمه ح. مسعود ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۹ ، ص ۱۲۷ .

- ۵ - مسعودی ، ابوالحسن علی بن حسین ، مروج الذهب و معادن الجوهر ، ←

طبری خلاف این مطلب را نوشت و زرتشت را به «پندار اهل- کتاب» فلسطینی دانسته است که «به دیار آذربایجان رفت و دین مجوس را بنیاد کرد».^{۵۱}

بهر تقدیر در اهلیت سپیتمان زرتشت و زادگاه او خلاف نظر وجود دارد. استاد پوردادود آذربایجان، بزرگترین و مهمترین ایالت ایران را وطن اصلی زرتشت دانسته است.^{۵۲}

نکته دیگری که ذکر آن ضرور می‌نماید نام «آترپات» یا «آتورپات» است که نام «آتورپاتگان» یا آذربایجان از آن پدید آمده است. در فروردین یشت فقره ۱۰۲ به نامهای برخی از قدیسان آریایی برمی‌خوریم که به فروهرهایشان درود فرستاده شده است. یکی از قدیسان مذکور «آترپات» است، در فقره مذکور چنین آمده است:

«... فروهر پاکدین آترپات را می‌ستائیم ...»^{۵۳}.

نمی‌دانیم این همان «آتورپات» است که مادر خرد بنام او «آتورپاتگان» و یا بنابه نوشته مورخان باستان «مادر اتروپاتن» نامیده شده است، یا این که «آتورپات» دیگری است. هر گاه قدمت مندرجات «یشت‌ها» به تحقیق

→ ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۱۵- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۴۵۶.

۲۵- «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، جلد اول انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۵۰۷.

۳۵- همانجا، جلد دوم، ص ۸۵.

پیش از روز گار هخامنشیان بوده باشد، پس آنگاه محتمل است «آترپات» مندرج در «یشت‌ها» جز از «اتورپات» مورد نظر باشد. محتمل است «اتورپات» عنوانی بود که بعد از افراد خاندانی تعلق گرفته است. بهر تقدیر وجود «اتورپات» در ماد خرد و نام «اتورپاتگان» مارامتو جه سرزمینی می‌کند که آذربایجان نام گرفته است.

نگارنده می‌کوشد تا از پندار بدور ماند. ولی گذشته از همه آنچه ذکر شد. در یک نکته جای تردید نیست و آن غلبة عنصر آریایی در آذربایجان بوده که سرزمین مذکور را به یکی از پایگاههای بزرگ و استوار اقوام ایرانی بدل کرده است. ما این وضع را در ارمنستان، ایران (گرجستان) و آلبانیای قفقاز نمی‌بینیم. در این سرزمینها اعراض از آئین ایرانی و روحیه جداسری مشهود است. در آلبانی مسیحیت رواج داشت. ولی آذربایجان مهد آئین زرتشت و یکی از جایگاههای ور جاوند بود. استناد بارتولد معتقد به وجود اختلافهای قومی، نژادی و دینی میان مردم آذربایجان و آلبانیای قفقاز بوده و یادآور شده است که اختلافهای مذکور حتی در عهد اسلامی نیز از میان نرفت. وی در ادامه سخن به جدایی مذهب مردم آذربایجان از مردم آلبانی اشاره کرده و چنین نوشه است:

«مذهب مردم آذربایجان از مردم آلبانی جدا بود. آذربایجانیان زرتشتی بودند. ولی در آلبانی، همانند دیگر سرزمینهای مرزی، مسیحیت رواج بسیار داشت. فرمانروایان آلبانی نیز مسیحی

بودند».^{۵۴}

54— Bartold V. V., Sochineniya, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 777.

استادلو کونین در پیرامون لشگرکشی شاپور اول شاهنشاه ساسانی،
ضمون اشاره به کتیبه‌ها چنین نوشت:

«موبدان زرتشتی همراه با سپاهیان شاهنشاه به انطاکیه، فارس،
قیصریه (به شمال تا یونان)، ارمنستان، ایرانی ... بلاشکان و
در بند آلبان رفتند و آئین خود را بزور در این سرزمینها رایج
کردند».^{۵۵}

اما در مورد غیرزرنشته بودن آلبانیای قفقاز، سندی از عهد ساسانیان
موجود است که در ضمن نشان می‌دهد آلبانیا بخشی از سرزمین اصلی
ایران نبود و همانند برخی سرزمینهای دیگر «انیران» شمرده می‌شد.
حال آن‌که آذربایجان خود بخشی از ایران بود. در کتیبه موبد کرتیر
که متعلق به اوایل دوره ساسانی است، این مطلب بروشنه آمده است.
کرتیر، در کتیبه مذکور از افروخته شدن آتش مغان در ایران و «انیران»
یاد کرده و چنین نوشه است:

«در نتیجه کوشش و رنج من بسیاری از آتشها و مغان در سراسر
کشور ... در میشان، آنورپانکان (آذربایجان)، سپاهان -
(اصفهان)، ری، کرمان، سکستان (سیستان) و گرگان تا
پیشاور در خشیدن گرفتند و نیز در خارج از ایران (انیران)
آتشها و مغانی که بیرون از اندازه بودند [آنچاکه] اسبان و مردان
شاهنشاه شاپور پیش رفتند، تا انطاکیه، شهر و کشور سوریا و
در استانهای سوریا، در ترسه، شهر و کشور کیلیکیه در قیصریه،

- ۵۵- لو کونین، ولادیمیر گریگورویچ، تعلمنا ایران ساسانی، ترجمه دکتر.
عنایت الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۳۱.

شهر و کشور کاپادوکیه و بالا (شمال) تابونان، سرزمینهای ارمنستان و گرجستان و بلاسگان و سپس تادر واژه آلبانی (آنچه اکه) شاهنشاه شاپور با اسباب و مردان خود ... به آتش کشید و دستخوش ویرانی کرد، آنجا به فرمان شاهنشاه، معانی که در آن سرزمینها بودند، «من آنان را به نظم آوردم»^{۵۶}.

از کتبیه موبد کرتیر بروشی می‌توان دریافت که آذربایجان بخشی از ایران بود، ولی آلبانیای قفقاز از سرزمینهای خارج از ایران (انیران) به شمار می‌رفت. استاد لوکونین ضمن اشاره به کتبیه‌های باقی‌ماندار روزگار شاهنشاهی اردشیر پاپکان چنین آورده است:

«ارمنستان، استانهای گرجستان و ادیابنه در غرب تاهنگام مرگ اردشیر هنوز جزء ایرانشهر نبودند. راست است که استانهای وسیعی در مشرق کشور از جمله ابر شهر، مرو، سکستان و کرمان شاهنشاه را بر سمت شناختند، ولی دو دمانهای شاهان محلی همچنان براین سرزمینهای فرانروا بی داشتند. گمان می‌رود دولت مرکزی در سرزمینهای تحت فرمانروایی سورنها، قارنها و ورازهادخالتی چندان نداشت. تنها پارس، خوزستان و آذربایجان دستگرد (دستکرت - اراضی و سرزمینهای شاهی - م) شاهنشاه بود»^{۵۷}.

در آلبانیای قفقاز، فرمانروایان خود از اساقفه کلیساها مسیحی بودند.

- ۵۶- لوکونین، ولا دیغیر گریگور و پچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه دکتر عنایت الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۳۱.

- ۵۷- همانجا، ص ۷۹.

حال آن که آتش شاهی یا آتشکده مشهور «آذر گشسب» در آذربایجان قرار داشت و این سرزمین را به یکی از مراکز و رجاوندایران بدل کرد. هیچ بلک از آتشکده‌های ایران جلال و عظمت آذر گشسب را نداشتند. زیرا آذر گشسب آتش شاهنشاهان بود و شاهنشاهان ایران پس از تاجگذاری، گاه پیاده بهزیارت این آتشکده می‌آمدند. این خود مؤید آن است که آذربایجان از سرزمینهای اصیل و مقدس ایران بوده است. در زادسپرم فصل ۱۱ فقره ۹ محل آذر گشسب در «آتروپاتکان» ذکر شده است.^{۵۸}

بسیاری مؤلفان و مورخان اسلامی نیز از وجود آتشکده آذر گشسب در آذربایجان و اهمیت آن خبر داده‌اند. طبری از عبادت بهرام گور در آتشکده آذربایجان سخنی دارد.^{۵۹} ابن فقیه نیز در پیرامون آتشکده آذر گشسب چنین نوشته است:

«و از آذربایجان است: جنزو جابر و انوار میه - شهر زردشت - و شیز - و در این، آتشکده آذر گشسب بود و آن نزدیک مجوس بس ارجمند بود».^{۶۰}

۵۸ - «یشت‌ها»، گزارش استاد پوردادود، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی، جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۴۱.

۵۹ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک» ترجمه ابوالقاسم پائیزه، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۲۱.

۶۰ - ابن فقیه، ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی؛ ترجمة مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

استاد پورداود مقام آتشکده آذرگشسب را والاتر از دو آتشکده مشهور آذرفرنبغ (فارس) و آذربازین مهر (خراسان) دانسته و چنین نوشته است :

« ... آذرگشسب یکی از سه شراره مینوی بوده که به جهان خواکی از برای امداد جهانیان فرود آمده در آذربایجان قرار گرفت ... در عهد ساسانیان آتشکده آذرفروبا ، در کاریان (فارس) و آتشکده آذربازین مهر در ریوند (خراسان) در مقابل آذرگشسب - آذربایجان ، بسیار معروف و زیارتگاه بوده‌اند . اما ظاهرآ به عظمت و جلال آذرگشسب نبوده‌اند . زیرا که آذرگشسب آتش پادشاه و سپاهیان بود و آذرفروبا یا آذرفربغ به پیشوایان دینی و آذربرازین مهر به بزرگتران اختصاص داشت »^{۶۱} .

از همه مطالبی که بنظر خوانندگان رسید سه نکته را به سهولت می‌توان دریافت . نخست آن که آذربایجان همواره بخشی از سرزمین ایران بوده است . دو دیگر آن که آذربایجان از آلبانیای قفقاز جدا بود . سه دیگر آن که مردم آذربایجان از تیره و نژاد ایرانی هستند .

نگارنده ذکر این نکته‌های میداند که آریائیان چه در آذربایجان و چه در دیگر سرزمینهای تحت نفوذ خویش با مردم محلی و بومی درهم آمیختند و بتدریج عناصر غیر ایرانی را در عنصر ایرانی مستحیل کردند . استحاله عناصر غیر ایرانی در عنصر ایرانی هیچ‌گاه به معنای خالص بودن

۶۱ - «یشت‌ها» ، گزارش استاد پورداود ، به کوشش دکتر بهرام فرهوشی ، جلد ۲ ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۴۰ .

نژادوتیره ایرانی نیست. در جهان کمتر قومی می‌توان یافت که از اختلاط و در آمیختگی با دیگر اقوام مصون مانده باشند. مردم دیگر نواحی ایران نیز از این آمیزش دور نمانده‌اند. در اینجا مسئله مهم نفسم آمیزش نیست. بلکه غلبه یک عنصر نژادی بر دیگر عناصر نژادی است. شادروان - کسری در اثر مشهور خود زیر عنوان «آذری بازبان باستان آذربایجان» به‌این نکته اشاره‌ای دارد. وی چنین نوشت‌است :

«پیش از ایران (آریائیان - م) بومیان دیگری در آذربایجان می‌نشسته‌اند و ایران (آریائیان) چون به آنسج‌ها درآمده و بر آن بومیان چیره شده‌اند، دو تیره بهم در آمیخته‌اند، ولی این در همه‌جا بوده و ما در پی آن نیستیم که بگوئیم مردم آذربایجان یا مردم ایران تنها از ریشه ایر بوده‌اند و هیچ آمیختگی با دیگران نمی‌داشته‌اند».^{۶۲}

وی در ادامه سخن چنین نوشت :

«چون به زمانهای هخامنشیان و اسکندر و سلوکیان و اشکانیان و ساسانیان بیائیم و یکایک را از دیده گذرانیم، در هیچ یکی پیشامدی در آذربایجان که دیگر شدن مردم آنجارا در بردارد رخ نداده است».^{۶۳}

بدین‌روال مقصود نگارنده در این مورد بیان غلبه عنصر ایرانی بر عناصر غیر ایرانی است. زبان مردم آذربایجان و نیز نامهای شهرها، روستاهای

۶۲- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۱.

۶۳- همانجا، ص ۳۲۲.

کوهها و رودهای این سرزمین خود گواه روشنی است بر تفوق و غلبه عنصر ایرانی بر عنصر غیر ایرانی در آذربایجان.

۲ = زبان مردم آذربایجان

نگارنده خود را در رشته زبان‌شناسی و اجدصلاحیت نمی‌شمارد. از این رو به طرح نظری مسئله نمی‌پردازد و تنها زبان مردم آذربایجان را از دیدگاه تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد. ولی ذکر نکته‌ای ضرور می‌نماید و آن مسئله دگرگونی در زبان آریائیان است.

هر گاه کوچ آریائیان را به آسیای مرکزی و پشتۀ ایران بپذیریم، پس آنگاه بی‌گمان امتصاص این قوم با اقوام بومی، دست کم سبب پذیرش برخی واژه‌های عنصر مغلوب در عنصر غالب وبالعکس می‌تواند باشد. پس از حمله تازبان به ایران، با وجود فشار فرهنگی بسیار شدید از سوی قوم فاتح، واژه‌های پارسی راه خود را به سوی جزیرۀ العرب گشودند و اکنون در زبان تازی واژه‌های بسیاری از زبان پارسی وجود دارند. ایرانیان نیز بسیاری از واژه‌های تازی را پذیرفتند.

پس از حمله ترکان به ایران نیز همین ماجرا روی داد. ایرانیان واژه‌ایی را از ترکان به عاریت گرفتند. ترکان نیز واژه‌هایی از پارسی را وارد زبان خود کردند. هر گاه به سفر هنگ و واژه‌های عربی، ترکی و پارسی بنگریم، صحبت این مدعای معلوم خواهد شد.

برای این که بدانیم قومی که زبانش دیگر شده، در روز گاران پیشین به چه زبانی سخن می‌گفته، راههای متعدد وجود دارد. یکی از

این راهها بررسی و شناختن نام رودها ، کوهها ، دریاچه‌ها روستاها و شهرها است . زیرا مردم هر سرزمین این نامها را از زبان خود پدیدمی آورند . راه دیگر ، بررسی گویش مردم سرزمینهایی است که یاخشک و غیر مناسب برای سکونت بوده‌اند و یا به سبب قراردادشتن در دل صخره‌ها و کوهها ، از گذر بیگانگان و اقامت اینان مصون مانده‌اند . راه سوم مطالعه کتبیه‌های تاریخی است که می‌تواند راهنمای بزرگی باشد .

در مورد نخست شادروان کسری نامهای رودها ، کوهها و آبادیهای آذربایجان را به سه دسته بخش کرده است . دسته نخست نامهایی که معنای روشن ندارند . دسته دوم نامهایی که پی به معنای آنها برده شده است . دسته سوم نامهایی هستند که معنای آنها معلوم و روشن است^{۶۴} . شادروان کسری در ضمن به نکته‌ای بسیار جالب اشاره کرده است و آن وجود نامهای مشابه فارسی و ترکی است . وی معتقد است که این نامها از پارسی به ترکی برگردانده شده‌اند و ما بدان اشارتی خواهیم داشت .

در مورد دسته نخست که معنای آنها شناخته نشده است ، نگارنده گمان دارد که نامهای مذکور متعلق به روزگاران بسیار کهن و مربوط به زبان بومی آذربایجان پیش از ورود آریائیان باشد . ولی نباید این نکته را از دیده دور داشت که در میان نامهای ناروشن ، نامهایی نیز وجود دارند که از قدمت تاریخی برخوردار نیستند . شادروان کسری

۶۴- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش - پیغمبیر ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۳.

نامهای تبریز، خوی، سلماس و برخی دیگر را از این گروه می‌شمارد که معنای روشنی ندارند.^{۶۵}

دسته دوم چون ازوظیفه نگارنده خارج و مربوط به پژوهش‌های زبان‌شناسی است، لذا از بحث در پیرامون این نامها خودداری می‌شود.

دسته سوم نامهایی هستند که معانی روشن دارند و این خود مؤید آن است که پیش از نفوذ زبان‌تر کی در آذربایجان مردم به چه زبانی سخن می‌گفتند. همه نامهایی که در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرد پارسی است و خواننده به سادگی می‌تواند پارسی بودن آنها را دریابد. نامهای مذکور عبارتند از. گرمارود، سردرود، لاهرود، ابهررود، ایجرود، گرمرود، تنگه‌آب، دوآب، آب‌گرم، میاندوآب، ارسباران، پل-

دشت، شاه‌آباد، دستجرد (دستگرد)، دره‌دیز، سیاه‌چشم، شبستر، دینار، تازه‌کند، بهارستان، گیلان‌ده، کاروان، چهرگان، دیزج، دیزه، گردآباد، رشگان، مهاباد (ماه‌آباد - مادآباد)، بستان‌آباد، ایرانشاه، خوش‌مقام، بابا‌سرخه، قلعه‌سرخه. هشتاد جفت، کجور، خورخوره، برش، انگوران، ماهنشان، شروان‌ده، بهرمان، شیرین، زرین‌آباد، نیم‌آور، خرمدره، میانه، خدا‌آفرین، بیله‌سوار، اردبیل، دهخوارقان (دهخوارگان - دهخورگان)، شهرورد، زاغه، خوش‌دره، زنجیران، دینور، لاھیجان، میمند، بانستان، دیلمقان (دیلمگان)، گرمادوز، گیلان‌سدوز، زنجان، مایان (مادان - ماهان)، هشت‌سر- (هشتادسر)، دریاچه چیچست (کبودان - ارومیه)، جزیره‌اشگان،

۶۵- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۳.

جزیره آرزو و بسیاری دیگر.

اما در مورد نامهای مشابه فارسی و ترکی شادروان کسری بر این عقیده است که نام رود قزل اوزن در گذشته زرین رود و نام کارا رود با قارا رود در گذشته کلان رود بوده است و از این قبیل.^{۶۶}

در مورد نامهای ترکی اشگه سو، يالقوز آغاج، استی بولاغ. سو گودلو، گرد کانلو، قوزلو و قزلجه، شادروان کسری معتقد است که نام کهن و قدیمی آنها به ترتیب آب باریک، یکه دار، گرمخانی، بیدک، گرد کانک، جوزدان و سرخه بوده است.^{۶۷}

شادروان کسری در این مورد می‌نویسد: «ترکان در دیهایی که نشیمن گرفتند، اگر نام یک آبادی معنای روشنی داشت، آنرا ترجمه نموده نام ترکی نهادند (چنان که این رفتار را تازیان پیش از اینان کرده بودند) و این است ما مروز در آذربایجان یکر شته نامهای آبادی می‌پاییم که هم معنای آنها به فارسی در آنجا و یا جاهای دیگر نیز هست، همچون اشگه سو، يالقوز آغاج، استی بولاغ، سکدی (سکدلو)، گرد کانلو، قوزلو، قزلجه و مانند آنها که در برابر آنها آب باریک، یکه دار، گرمخانی، بیدک، گرد کانک، جوزدان و سرخه را داریم».^{۶۸}

نکته دیگری که نگارنده ذکر آن را ضروری شمارد وجود بقایای زبان کهن در سرزمینهایی است که مهاجمان و یا مهاجران بدان توجه

۶۶- «کاروند کسری»، مجموعه ۲۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۷۱.

۶۷- همانجا، ص ۳۷۳-۳۷۴.

۶۸- همانجا، ص ۳۲۹-۳۳۰.

نکرده بادسترسی نداشته‌اند. مانمونه‌هایی از آذری و لهجه‌های محلی آن در هرزند. گلین قبیه، زنوز، حسنو و خلخال سراغ داریم که بنا به نوشته آقای دکتر محمدجواد مشکور «به حیات ضعیف خود ادامه می‌دهند».^{۶۹}

برخی زبان‌کنویی مردم آذربایجان را که ترکی است، بخطاب زبان «ترکی آذری» می‌نامند. زبان آذری از زبانهای ایرانی بوده و هیچ خویشاوندی با زبان ترکی نداشته است^{۷۰}. ولی ترکان و درسترن گفته شود اقوام مختلف ترکی زبان ساکن آسیای مرکزی که شاید لهجه واحدی نداشتند، هنگامی که به سرزمینهای مختلف کوچ و مهاجرت کردند، زبانشان بازبانهای محلی درهم آمیخت، زبانهای قرغیزی، ازبکی، ترکمنی، آذربایجانی، ارانی و رومی آسیای صغیر (ترکیه-

۶۹- دکتر محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۲۴ و پس از آن تا ۲۳۷.

۷۰- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به نوشته احمد کسری «آذری یا زبان باستان آذربایجان»، دکتر محمدجواد مشکور «نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن»، عبدالعلی کارنگ «تاتی و هرزنی»، یحیی‌ ذکاء «گویش گلین قبیه» و «گویش کرنیگان»، ناصح ناطق، «زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران» و مقاله‌های دکتر ماھیار نوابی و ادیب طوسی در «نشریه دانشکده ادبیات تبریز» و مقاله فریدون جنبیدی در مجله تماشا مورخ ۲۹ بهمن ۱۳۴۶ زیرعنوان «زبان آذربایجانیان - پژوهشی در کتاب ناشناخته مولانا روحی آنار جانی»، رحیم رضازاده ملک، «گویش آذری، متن و ترجمه و واژه‌نامه رسالت روحی آنار جانی»، دکتر ماھیار نوابی «زبان کنوی آذربایجان»، دکتر صادق کبا «آذربیگان».

کنونی) ، خود نمودار روشنی از امتزاج زبان‌تر کی بازبانهای محلی هستند و چنان که می‌دانیم بسیار متنوع و گونه‌گون‌اند . گمان بسیار می‌رود اختلاف موجود در لهجه‌های ترکی ، در درجه نخست مربوط به تفاوت میان زبانها و لهجه‌های محلی پذیرنده زبان‌تر کی و در درجه دوم حاصل ناهم‌گونی لهجه‌های ترکی باشد که در سرزمینهای زیرسلطه ترکان و درستتر گفته شود ترکی زبانان آن سوی سیر دریا و آسیای مرکزی رواج یافت . مامشابه‌چنین وضعی را در درون ایران نیز مشاهده می‌کنیم . نه تنها تفاوت‌هایی میان لهجه‌های ترکی قزوین ، همدان ، حدود ساوه . قم و تهران و حاشیه کویر و فارس باللهجه‌های ترکی آذربایجان وجود دارد ، بلکه در لهجه‌های ترکی نواحی مختلف آذربایجان نیز تفاوت‌هایی در میان است . در ضمن نباید از یاد بردن که ایلهای ترکی زبان ، از جمله غزان و قیچاقها و غیره لهجه واحدی نداشتند . هر گاه مقصود از «ترکی آذری» لهجه ممزوج ترکی با آذری باشد ، در این صورت باید دیگر لهجه‌های ترکی حوالی آذربایجان ، همدان ، قزوین ، ساوه ، زرند ، تهران و حاشیه کویر را از «ترکی آذری» جدا نهاد .

چون موضوع سخن روشن گردانیدن زبان کهن مردم آذربایجان است . لذا به آنچه بکوتاهی ارائه شد بسته می‌کنیم و از این مقوله در می‌گذریم .

در مورد زبان کهن مردم آذربایجان اختلاف نظرهایی وجود دارد . برخی اوستارا پدید آمده از آذربایجان و زبان اوستا را زبان کهن مردم آذربایجان دانسته‌اند . ولی در این مورد میان محققان اختلاف نظر وجود دارد . بسیاری از پژوهندگان اوستارا متعلق به سرزمینهای شمال شرق و

مشرق ایران شمارده‌اند . به گمان نگارنده این نظر به حقیقت نزدیکتر است . هر گاه تعلق زبان اوستارا به شرق مورد پذیرش قراردهیم ، پس آنگاه درمورد زبان نواحی غرب ایران دشواریهایی پدید می‌آید . زیرا مادر ایران به دوله‌جهة آریایی بر می‌خوریم که بعدها پس از کمال یافتن ، نامهای جداگانه‌ای به آنها دادند که در برخی نوشته‌های مورخان به صورت زبان پارسی دری و زبان پهلوی اشکانی آمده‌اند . بعضی از مؤلفان دوره اسلامی ، زبان مردم آذربایجان را پهلوی دانسته‌اند و گاه نام «فهلوی مغربی» بر آن نهاده‌اند .

ابن‌النديم در کتاب «الفهرست» زبان مردم ایران را به پنج گروه بخش کرده و در نوشتۀ خود پهلوی ، زبان دری ، فارسی ، خوزی (زبان مردم خوزستان) زبان سریانی را جداگانه ذکر کرده است . وی با انتکاء به گفتۀ روزبه (عبدالله بن مفعع) دری را زبان درباریان و از زبان اهل خراسان و مشرق و اهل بلخ ، فارسی را زبان موبدان و دانشمندان و از زبان اهل فارس و خوزی را زبان خلوت و عشرت شاهان و بزرگان ، سریانی را زبان اهل عراق و پهلوی را زبان مردم اصفهان ، ری ، همدان ، ماه (ماد) نهادند و آذربایجان دانسته است که در واقع زبان ناحیه مادبزرگ و ماد خرد باید باشد . اینک ترجمۀ فارسی نوشتۀ ابن‌النديم از نظر خوانندگان می‌گذرد . متن عربی این نوشه نیز به سبب اهمیت آن در حاشیۀ صفحه ارائه می‌شود :

«عبدالله بن مفعع گفت : زبانهای ایرانی عبارتند از پهلوی ، دری ، فارسی ، خوزی و سریانی . پهلوی منسوب است به پهله که خود شامل پنج ناحیه است ، اصفهان ، ری ، همدان ، ماه نهادند ،

آذربایجان . دری زبان شهرهای مدائن است و در دربار شاهان بدان گفته‌گو می‌کنند . و دری خود منسوب به دربار است . دری بیشتر از زبان اهل خراسان، بلخ و نواحی شرقی است . فارسی زبان موبدان ، دانشمندان و از این گونه است . فارسی زبان اهل فارس است . خوزی زبانی است که شاهان و بزرگان در خلوت و به هنگام عیش ولذت و این گونه کارها بدان تکلم می‌کنند ، و اما سریانی زبان مردم عراق است»^{۷۱} .

زبان سریانی لهجه خوزی و لهجه ویژه موبدان و دانشمندان و مانند اینها موردنظر نگارنده نیست . بنابراین از مجموع پنج زبانی که ابن‌النديم از ابن‌مقفع نقل کرده است ، دو زبان باقی می‌ماند که یکی زبان دری یا زبان مردم شرق ایران و اهل خراسان است و دیگر زبان پهلوی است که مردم اصفهان و ری و همدان و نهاوند و آذربایجان و درواقع مادر بزرگ و ماد خرد بدان گفته‌گومی کردند .

۷۱ - «وقال عبد الله بن مقفع: لغات الفارسية، الفهلوية، والمدرية والفارسية والخوزية، والسريانية . فاما الفهلوية ، فمنسوب إلى فهله ، اسم يقع على خمسة بلدان وهي اصفهان والری وهمدان ومهناوند وآذربایجان . واما المدرية : فلغة مدن المدائن وبها كان يتكلم من بباب الملك وهي منسوبة إلى حاضرة الباب . والغالب عليها من لغة اهل خراسان والمشرق ، لغة اهل بلخ . واما الفارسية ، فيتكلم بها المؤابيون والعلماء واصيادهم وهي لغة اهل فارس . واما الخوزية ، فيها كان يتكلم الملوك والاشراف في الخلوة ومواضع اللعب واللذة ومع الحاشية . واما السريانية . فكان يتكلم بها أهل السواد» . ر . ش - ابن‌النديم ، محمد بن اسحق الوراق ، كتاب الفهرست للنديم . به تصحیح رضا تجدد ، بکوشش مجتبی مینوی ، متن عربی ، تهران ، ۱۳۵۰ ، ص ۱۵۵ .

هر گاه نظریه استاد گرانتوفسکی را پذیریم که آریائیان در نیمة دوم هزاره دوم پیش از میلاد محتملاً از دو سوی دریای خزر روانه سرزمین کنونی ایرانی شده، بتقریب همزمان در ایران نشیمن گزیده باشند^{۷۲}، پس آنگاه مشکل دو گانگی زبان ایرانی شرق و غرب تا اندازه‌ای روشن می‌گردد.

چنین بنظر می‌رسد که ساکنان بومی نواحی شرق و غرب ایران پیش از کوچ آریائیان به زبان‌های مختلف گفته‌گو می‌کردند. احتمال می‌رود آریائیانی که از دو سوی دریای خزر به ایران کوچ کردند، لهجه واحدی نداشتند. اینان بامردم محلی در آمیختند. گرچه عنصر ایرانی بر عنصر غیر ایرانی غالب کرد، با اینهمه نمی‌توانست از تأثیر زبان‌های محلی تمام و کمال فارغ باشد. بدین سبب محتمل است امتزاج زبان آریایی بازبان ساکنان شرق ایران مایه پدید آمدن لهجه‌های شرقی و امتزاج زبان آریائیان بازبان ساکنان نواحی غربی و مرکزی ایران موجب ظهور و شکل گرفتن لهجه‌های غربی شده باشد. البته این نظر نگارنده هنوز از حیطه گمان و پندار فراتر نرفته است.

نکته دیگری که ذکر آن لازم بنظر می‌رسد تقسیم‌بندی زبان بر پایه ارتباط با سلسله‌های شاهان اشکانی و ساسانی است، که از دید گاه نگارنده خردپذیر نمی‌نماید. زیرا زبان مربوط به مردم و جامعه است، نه شاهان و فرمانروایان. درباره خطمی تو ان چنین ادعایی را تا اندازه‌ای قابل پذیرش دانست. ولی در مورد زبان که آدمیان بدان گفته‌گومی کنند،

72— «Istoriia Iran'a», Otvetstv. red. Professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 37.

این گونه تقسیم‌بندی ، پذیرفتنی نیست . از موضوع سخن دور نرویم . بهر تقدیر ، بنابه نوشتۀ مؤلفان ، زبان مردم آذربایجان یا «ماد خرد» همانند زبان مردم نواحی غربی و مرکزی ایران و بدیگر سخن زبان ساکنان سرزمین «مادر بزرگ» پهلوی بود . مؤلفان نخستین سده‌های پس از ظهور اسلام ، زبان مردم آذربایجان را گاه «پهلوی آذری» و گاه «آذری» نامیده‌اند و براین عقیده بودند که زبان مذکور بازبان نواحی شرق ایران تفاوت‌هایی داشته است . ولی این تفاوت چندان نبوده است که از دریافت مقصود یکدیگر بازماند . وجود این تفاوت را از سفرنامه ناصر خسرو علوی قبادیانی شاعر و متفکر بزرگ ایرانی که خود از مردم قبادیان بلخ بود می‌توان دریافت . وی در کتاب مذکور چنین آورده است :

«بیستم صفر سنۀ ثمان و ثلاثین و اربع مائۀ (۴۳۸ هجری) به شهر تبریز رسیدم - و آن پنجم شهریور ماه قدیم بود ... در تبریز قطران نام شاعری را دیدم . شعری نیک‌می گفت اما زبان فارسی نیکو نمی‌دانست . پیش من آمد ، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود ازمن بپرسید ، با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بمن خواند»^{۷۳}.

گمان بسیار می‌رود قصد ناصر خسرو از فارسی ، همان فارسی دری است که شاعر خراسانی معانی واژه‌های آن را نیک می‌شناخت . ولی برخی واژه‌ها در نظر شاعر تبریزی مهجور می‌نمود . و گرنه از سرودهای

۷۳ - ناصر خسرو (حکیم ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی) ، سفرنامه ناصر خسرو به کوشش دکتر نادر روزین پور ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۷-۸ .

شیوای قطران به سادگی می‌توان دریافت که وی به زبان فارسی تسلطی و افرداشت.

مارکوارت دانشمند شهر و ایرانشناس بنام معتقد است که «زبان - پهلوی حقیقی همان زبان آذربایجانی است».^{۷۴}

یعقوبی که حدود قرن سوم هجری می‌زیست در کتاب «البلدان» زبان مردم آذربایجان را «پهلوی آذری» نامیده و مردم آذربایجان را ایرانی خوانده است. وی در کتاب مذکور چنین آورده است:

«مردم شهرهای آذربایجان و بخشهای آن آمیخته‌ای از ایرانیان آذر و جاودانیان قدیم، خداوندان شهر «بد» هستند که جایگاه بابل (خرمی) بود».^{۷۵}

در این که زبان مردم آذربایجان ایرانی بوده جای‌اندک تردیدی نیست. بی‌گمان «آذری» از لهجه‌های ایرانی به شمار می‌رفته است. همه مؤلفان اسلامی نخستین سده‌های هجری در این باره اتفاق نظر دارند. دانشمند و جهانگرد بنام سده چهارم هجری ابو عبد الله بشاری مقدسی در کتاب خود زیر عنوان (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم) کشور ایران را به هشت اقلیم بخش کرده و در پیرامون زبان مردم ایران چنین نوشته است:

«زبان مردم این هشت اقلیم عجمی (ایرانی) است. جز آن که بعضی از آنها دری و برخی منغله (پیچیده) است و همگی را

74- Marquart J., Eranshahr nach der Geographie des ps. Moses. Xorenac'i, Berlin, 1901, s. 132.

۷۵- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، کتاب البلدان، لیدن، ۱۸۹۷، ص ۳۸۰.

پارسی نامند»^{۷۶}.

وی سپس چون از آذربایجان سخن رانده، چنین آورده است:

«زبانشان خوب نیست. در ارمنستان به ارمنی و در اران به ارانی سخن گویند. پارسی آنان مفهوم و در پاره‌ای واژه‌های لهجه‌های خراسانی همانندونزدیک است»^{۷۷}.

مسعودی لهجه‌های پهلوی، دری و آذری را از یک ریشه و ترکیب کلمات آنها را یکی دانسته و همه آنها را از زمرة زبانهای فارسی نامیده است.^{۷۸}

این نوشته‌ها با سخن ناصر خسرو مشابهت بسیار دارند و مؤید ایرانی بودن زبان «پهلوی آذری» است.

ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی که در سده چهارم هجری می‌زیست در کتاب «مفاتیح العلوم» مشابه سخن ابن مقفع را که ابن النديم در «الفهرست» آورده، ارائه کرده است. وی زبان فارسی را منسوب به مردم فارس و زبان مؤبدان دانسته است. هم او زبان دری را زبان خاص دربار شمرده که «غالب لغات آن از میان زبانهای مردم خاور و لغات زبان مردم بلخ» بوده است.^{۷۹} هم او در پیرامون زبان پهلوی، چنین اظهار

۷۶- المقدسي، شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد... المعروف بال بشاري،

احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم، ليدن، ۱۹۰۶، ص ۲۵۹ و ۳۷۵.

۷۷- همانجا، ص ۳۷۸.

۷۸- مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین، التنبیه والاشراف، ترجمة ابو القاسم-

پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۷۲-۷۴.

۷۹- خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب، مفاتیح العلوم،

ترجمة حسين خدیوجم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۲.

نظر کرده است:

«فهلویة (پهلوی) : یکی از زبانهای ایرانی است که پادشاهان در مجالس خود با آن سخن می گفته‌اند . این لغت به پهله منسوب است و پهله نامی است که بر پنج شهر (سرزمین - م) اطلاق می شده : اصفهان ، ری ، همدان ، ماه نهادن ، اذربیجان ».^{۸۰}
اصطخری در کتاب «المسالک و الممالک» زبان مردم آذربایجان را تازی و پارسی نوشته است ».^{۸۱}

به گمان نگارنده عنصر عربی با همه فشار شدیدی که داشت بسر عنصر ایرانی غالب نیامد و نخست در خراسان و پس آنگاه در سراسر ایران دفع شد و تنها واژه‌هایی از دو جانب در این دو زبان نفوذ کردند .

استاد انسکی دانشمند شوروی ضمن بحث مشروح پیرامون این نکته نوشت: «زبان ادبی پارسی پس از عقب نشاندن عربی در خراسان و ماوراء النهر ، اندک‌اندک در دیگر نواحی ایران (به معنای وسیع این کلمه) نیز لسان تازی را منهزم ساخت ».^{۸۲}

در این انحراف دو اصل را باید از نظر دور نداشت . نخست آن که

-۸۰- خوارزمی ، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب ، مفاتیح العلوم ، ترجمه حسین خدیو جم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۱۲ .

-۸۱- اصطخری ، ابواسحق ابراهیم ، مسالک و ممالک ، ترجمه فارسی (المسالک والممالک) از قرن ۵-۶ هجری ، به کوشش ایرج افشار ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷ ، ص ۱۶۰ .

-۸۲- ارانسکی ، ای.م. مقدمه فقه اللغه ایرانی ، ترجمه کریم کشاورز ، انتشارات پیام ، تهران ، ۱۳۵۸ ، ص ۲۶۷ .

تازیان سرزمین پهناوری را از سیر دریا تا اسپانیا در اختیار داشتند و با وجود جنبه‌مذهبی زبان عربی، کوچ تازیان به ایران چنان نبود که بتواند بر عنصر ایرانی دست کم در برخی نواحی فایق آید. دو دیگر آن که پیکار ایرانیان بر ضد اعراب بویژه از دو طریق سیاسی - نظامی و ادبی شدت فراوان داشت. یکی از میدانهای پیکار آذربایجان بود که پس از خراسان مردم آن قد برافراشتند و در روز گار مأمون و معتضد بهره‌بری بابل خرمی ارکان خلافت عباسیان را به لرزه افکندند. پس از آذربایجانیان مردم طبرستان نیز بهره‌بری مازیار قدر برافراشتند و موج عصیان سراسر ایران را چنان فراگرفت که معتضد دست توسل به سوی ترکان دراز کرد. بدین روای زبان عربی نتوانست از نفوذ کافی برخوردار شود و بر عنصر ایرانی غالب آید. از این رو زبان تازیان در عامة مردم رسوخ نیافت. تنها بازار گانان و ثروتمندان به عربی سخن می‌گفتند. ابن حوقل در این زمینه مطلب را بروشني ارائه کرده و چنین نوشته است:

«زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنیه فارسی است و عربی نیز میان ایشان رواج دارد و از بازار گانان و صاحبان املاک کمتر کسی است که به فارسی سخن گوید و عربی را نفهمد».^{۸۳}

در اینجا دونکته درخور توجه است. نخست آن که زبان مردم آذربایجان فارسی بوده است. دو دیگر آن که زبان عربی در روستا و میان عامة مردم گسترش نداشته است. تنها قشر محدودی از افراد جامعه با زبان عربی آشنایی داشتند.

- ۸۳ - ابن حوقل، صورة الأرض، ترجمة دكتور جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ص ۹۶.

ابن حوقل در ادامه سخن به زبانهای مسربه ارمنستان و اران نیز اشاره کرده و زبان آنها را جز از زبان فارسی دانسته است وی در این باره چنین آورده است :

«... طوایفی از ارمینیه و مانند آن به زبانهای دیگری شبیه ارمنی سخن می گویند و همچنین است مردم دبیل و نشوی (نخجوان) و نواحی آنها ، وزبان مردم بر ذعه ارانی است و کوه معروف به قبق (قفقاز) که در پیش از آن گفتگو کردیم از آن ایشان است و در پیرامون آن کافرانی به زبانهای گوناگون سخن می گویند».^{۸۴}.
یاقوت حموی که در سده ششم و هفتم هجری می زیست ، ضمن اشاره به زبان مردم آذربایجان چنین نوشت :

«آنها زبانی دارند که آذری گویند و جز برای خودشان مفهوم نیست».^{۸۵}.

نکته مهم در پژوهش ما ریشه زبان آذری است . زیرا در ایران گویش‌های بسیاری هستند که برای صاحبان دیگر گویشها نامفهوم می نماید ولی ریشه همه آنها یکی وایرانی است . به عنوان نمونه می توان گفت که در گیلان لهجه طالشی در نظر کسانی که به لهجه گیلکی سخن می گویند نامفهوم می نماید .

حمد الله مستوفی که در سده‌های هفتم و هشتم هجری می زیست

-۸۴- ابن حوقل ، صورۃ الارض ، ترجمه دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۹۶.

-۸۵- یاقوت حموی ، ابو عبدالله یاقوت بن عبد الله ، معجم البلدان ، جلد اول ، لاپزیک ، ۱۸۶۶ ، ص ۱۷۲.

ضمون اشاره به زبان مردم مراغه چنین نوشت: «زبانشان پهلوی مغیر است»^{۸۶}. مقصود از مغیر، دگرگونی یافته‌است.

از این نوشه چنین برمی‌آید که برخی از مؤلفان تاسده هشتم هجری نیز زبان مردم آذربایجان را پهلوی می‌نامیده‌اند.

حمدالله مستوفی در مورد زبان مردم گیلان و نزدیکی آن بازبان پهلوی نیز اشاره‌ای دارد. وی در وصف مردم طالش چنین آورده‌است: «مردمش سفید چهره‌اند بر مذهب امام شافعی. زبانشان پهلوی به جیلانی باز بسته است»^{۸۷}.

نگارنده ذکر این نوشه حمدالله مستوفی را از آن جهت ضروری دانسته است که مشابهت‌هایی در گویش آذری و گیلکی می‌توان یافت. میان زبان آذری و کردی نیز مشابهت‌هایی موجود است. شگفت آن که در گیلان ترکی زبانان شرق و جنوب شرقی آذربایجان را «کرد» می‌نامیدند. در گذشته زنانی از خلخال و نواحی اردبیل به گیلان می‌آمدند که به لهجه ترکی آذربایجانی آنان را «باجی» خطاب می‌کردند که به معنای خواهر است. در گیلان این زنان را به لهجه گیلکی «کرد باجی» می‌نامیدند که به معنای «خواهر کرد» است. در رشت محله‌ای وجود دارد که در گذشته ترکی زبانان آذربایجان در آنجا سکنی داشتند. مردم گیلان این کوی را «کرد محله» - محله کردن - می‌خوانند.

^{۸۶}- حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، به اهتمام دکتر محمد دیرسیاقی، تهران، ۱۳۴۶، ص. ۱۰۰.

^{۸۷}- همانجا، ص. ۱۰۷.

هنوز هم این نام در شهر رشت باقی است . ضمناً در گویش گیلکی می توان به عنوانهایی چون «کرد خلخالی» ، «کرد اردبیلی» و از این گونه برحورده . اینها همه نشانه هایی از نزدیکی مردم آذربایجان و کردستان بدیگر سخن ساکنان سرزمین ماد است .

بحث در پیرامون زبان «آذری» از حوصله این کتاب خارج است .

بنا بر این تنها به ذکر چند نمونه بسته می شود.^{۸۸}

در کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان» تألیف حافظ حسین-

کربلایی تبریزی چنین آمد که چون در سال ۸۳۲ هجری میرزا شاهرخ برای سرکوبی میرزا اسکندر پسر قرایوسف قراقویونلو به آذربایجان لشکر کشید ، در تبریز به زیارت حضرت پیر حاجی حسن زه تاب که از اکابر صوفیه آن زمان بود آمد و ازاو دریوزه همت خواست . پس از بازگشت شاهرخ ، اسکندر به تبریز باز آمد و به انتقام ملاقات پیر حاجی- حسن با میرزا شاهرخ فرمان داد که پسر او ابویکر را بدار آویزند .

- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به نوشتۀ احمد کسری تبریزی «آذری یا زبان باستان آذربایجان» ، دکتر محمد جواد مشکور «نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن» ، ناصح ناطق «زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران» ، عبدالعلی کارنگ «تاتی و هرزنی» ، یحیی ذکاء «گویش گلین قیه» و «گویش کرنیگان» ، دکتر ماهیار نوابی «زبان کنونی آذربایجان» ، مقاله های ادب طوسی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، فریدون جنیدی «زبان - آذربایجانیان - پژوهشی در کتاب ناشناخته مولانا روحی انارجانی» ، رحیم زاده ملک «گویش آذری» ، «متن و ترجمه و ازه نامۀ رسالت روحی انارجانی» ، دکر صادق کبا «آذریگان» و دیگر نوشه ها .

دزخیمان فرمان اورا اجرا کرده آن بیگناه را بدار آویختند و جسد اورا به خانقه پدرش برداشتند. پیر حاجی حسن زهتاب را چون نظر بر مردۀ پسر افتاد فرمود:

«اسکندر، رودم را کشته، رودت کشاد».^{۸۹}

یعنی ای اسکندر، فرزندم را کشته، فرزندت قرا بکشد. چنان که خوانندگان توجه دارند، گفته پیر حاجی حسن زهتاب هیچ رابطه‌ای بازبان تر کی ندارد و بی گمان گفته او از گویشهای متداول پارسی بوده است.

همام تبریزی شاعر شهر آذربایجان که در سده‌های هفتم و هشتم- هجری می‌زیست، شعرهایی به زبان پهلوی آذری دارد که نمونه‌ای چند از آنرا می‌آوریم:

«وهار و ول و دیم یار خوش بی
اوی یاران مه ول بی مه و هاران».

ترجمه:

بهار و گل با روی یار خوش است
بی یاران نه گل باشد و نه بهاران».^{۹۰}

در اینجا واژه «دیم» بسیار جلب نظر می‌کند. هنوز این واژه در گویش گیلکی به معنای «چهره»، «روی» و «صورت» است.

-۸۹- حافظ حسین کربلائی، روضات الجنان و جنات الجنان، به اهتمام جعفر سلطان القرائی، جلد ۱، تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۹۰.

-۹۰- دکتر محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۱۳.

همام در جای دیگر چنین می گوید:
 «به مهرت هم بشی خوش گیانم از دست
 گوانت لاوجمن دیل و گیان بست».^{۹۱}

ترجمه:

به مهر تو جانم نیز از دست برفت
 فریب لبان تو از من دل و جان ببرد
 در اینجا واژه « گیان » در خور توجه است ، هنوز در گویش کردی
 واژه جان به صورت « گیان » تلفظ می شود . نکته دیگر حرف اضافه
 « از » است که هم در آذری و هم در گیلکی به صورت « ج » یا « جه »
 گفته می شود .

عز الدین عادل بن یوسف تبریزی که در سده های هشتم و نهم -
 هجری می زیست ، شعرهایی به گویش پهلوی آذری دارد که نمونه ای از
 آن چنین است :

« سحر گاهان که دیلم تاوه گیری
 جه آهم هفت چرخ آلاوه گیری ».^{۹۲}

ترجمه:

سحر گاهان که دلهم می گیرد
 از آهم هفت چرخ او و آتش می گیرد .

بخوبی دیده می شود که در این اشعار کمتر اثری از واژه های ترکی نیست.

۹۱ - دکتر محمدجواد مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و
 جمعیت شناسی آن، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۱۴.

۹۲ - همانجا، ص ۲۱۷.

گاه در آنها به واژه‌های دلپذیری چون «آلاده» برمی‌خوریم که هنوز در گویشهای عامیانه پارسی به صورت «الو» یعنی شعله باقی است.

بی‌گمان گویش پهلوی آذری تا آغاز روزگار صفویان در آذربایجان زنده بود. ولی از اواسط دوره صفویه، اندک اندک از روستاهای شهرها برآفتاد و تنها در نواحی صعب‌العبور کم و بیش باقی ماند. آن نیز با گذشت روزگار و بسط خطوط مواصلات از میان خواهد رفت و چیزی جز خاطره بر جای نخواهد نهاد. از این رو جادارد زبانشناسانی که در زبانهای ایرانی تخصص و به گویشهای محلی وقوف و آگاهی دارند. پژوهش در این زمینه را با پی‌گیری ادامه دهند و دایع گرانبهایی در گنجینه فرهنگ و تاریخ کهنه این سرزمین از خود باقی گذارند.

بخش هفتم



گوچ فو گان و قهو ذربان فر گی به آذر با پیمان

تاریخ نگاران جهان مبداء تاریخ ترکان را سال ۵۴۵ میلادی دانسته‌اند. زیرا در آستانه این سال دامنه آتش جنگ میان چینیان و ترکان که در سرزمینهای شمالی چین می‌زیستند بالا گرفت^۱. به سال ۵۵۲ میلادی کوچ نشینان ترک به «ژوژانها» که در شمال چین می‌زیستند حمله بر دند و سالی بعد آنان را در هم شکستند. از این پس ترکان بر سراسر دشت‌های شمال شرق چین تامر ز کرده دست یافتد و به سال ۵۵۴ میلادی پس از در هم شکستن اقوام «تاتاب» و «کیدان» سراسر مرزهای شمالی چین را مسخر کردند^۲.

۱— Cordier H., «Histoire général de Chine», Vol. 1, Paris, 1920, p. 356.

۲— Bichurin (Iakinf) N. Ja, Sobranie svedenii O narodakh Obytavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. T. 2, Moskva-Leningrad, 1952, str. 75

از این پس تر کان به دشتهای غربی و بدیگر سخن دشتهای واقع در مرزهای شمال غرب و شمال ایران و کرانه‌های دریاچه آرال و سیر دریا (سیحون) روی آوردند.

قدیمترین نوشته‌ای که از ترکان بر جای‌مانده، کتبیه «اورخون» - متعلق به سده هشتم میلادی است. این کتبیه از آن قومی است Orkhon که خود را «ترک» نامیده است. در سده ششم میلادی ترکان، سر اسردشتهای شمال مرز چین و شمال ایران تا سرحدات روم شرقی را به تصرف آورده‌اند.^۲ در فاصله سالهای ۵۶۷-۵۷۱ میلادی ترکان سرزمینهای شمال دریای خزر را تصرف کردند و روانه کرانه‌های شمالی دریای سیاه شدند.

به سال ۵۵۸ میلادی، آوارها که ساکنان نواحی شمال قفقاز بودند از ترکان شکست یافته‌اند. فاتحان پس از این پیروزی به کرانه‌های رود - ولگار سیدند. در همین سال خسرو انوشیروان با آوارها متحد شد. این اتحاد تا سال ۴۲۸ میلادی ادامه یافت. اتحاد آوارها با ایران مابه نگرانی ترکان شد و ایستمی خان فرمانروای ترک ناگزیر صلاح کار خود را در دوستی با شاهنشاه ساسانی دید. فردوسی، حکیم و شاعر بلندپایه تو س نیز به این نکته اشاره کرده و چنین آورده است:

خردمند خاقان بدان روزگار

همی دوستی جست با شهریار

یکی چند بنشست با رای زن

همه نامداران شدند انجمن

3 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom V, Moskva, izdatelstvo-
«Nauka», 1968, str. 20.

بدان دوستی را همی جای جست
همان از رد و مو بدان رأی جست^۴.

خسرو انوشپروان نیز با بهره گشتن از صلح، به انتقام خون نیای خویش فیروز شاهنشاه ساسانی جنگ با هپتالیان را آغاز کرد. در سال ۵۶ میلادی نخستین شکست بر هپتالیان وارد آمد^۵ و خسرو انوشپروان بنابه نوشتہ طبری «آن ولایتها که از قلمرو پارسیان بود...، چون سنده بست و رخچ وزابلستان و طخارستان و دهستان و کابلستان» را باز پس گرفت^۶.

پس از این ماجرا ترکان از سوی شمال به حمله دست یازیدند و تا استحکامات دربند پیش تاختند. ولی قلاع و استحکامات دربند استوار بود و ترکان ناگزیر از روی نومیدی عقب نشستند. در مقابل گرگان نیز دژهایی وجود داشت که ترکان بدانجا هم دست نیافتدند و باز گشتهند^۷.

در سراسر روز گار پادشاهی خسرو انوشپروان نشانه‌ای از ترکان

۴- فردوسی، شاهنامه، متن انتقادی، به اهتمام دستم علی یف، زیر نظر ع. آذر، جلد هشتم، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص ۱۵۶.

۵- Menandr. Vizantiiskie istoriki, perevod S. Destunisa, SPb., 1860, str. 377.

۶- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»، جلد ۲، دوم، ترجمه ابوالقاسم پائینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۴۸.

۷- همانجا، ص ۶۴۸.

در قفقاز و دیگر سرزمینهای تابع شاهنشاهی ایران نمی‌یابیم.
 به سال ۵۸۴ میلادی میان قبایل ترک جنگهای داخلی روی داد.
 رومیان نیز به سال ۵۸۸ میلادی ترکان را از حوالی تنگه بسفر دور کردند.
 جنگهای داخلی میان قبایل ترک تا سال ۵۹۳ میلادی ادامه یافت.^۸

در روز گار شاهنشاهی هرمزد چهارم جانشین خسرو انوشیروان،
 ترکان که از شرق حمله کرده بودند، از سپاه ایران به فرماندهی بهرام
 چوبینه شکستی سخت یافته و منهزم شدند.^۹ متعاقب این واقعه، دولت
 امپراتوری چین با استفاده از شکست و ضعف ترکان، بقایای متواری این
 قوم را اطی چند پیکار متواالی مورد حمله قرارداد که سرانجام در سال ۶۹۰
 میلادی به پیروزی سپاه امپراتوری چین و شکست سخت ترکان انجامید.^{۱۰}

ترکان پس از تجدید و تجمع قوا درده سوم سده هفتاد میلادی به
 سوی دشت‌های جنوب شرقی اروپا روان شدند. سال ۶۲۶ میلادی هجوم
 مشترک ترکان، خزران و رومیان به ایران آغاز شد. رومیان از آسیای
 صغیر به ارمنستان و آذربایجان حمله برداشتند. ترکان و خزران نیز از
 شمال به آلبانیای قفقاز و گرجستان دست به حمله زدند. پس آنگاه
 سپاهیان هراکلیوس امپراتور روم شرقی به متعددان ترک و خزر پیوستند

۸—Gemilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-
 «Nauka», 1967, str. 145.

۹—رش. به طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوک»،
 جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران،
 ۱۳۵۲، ص ۷۲۶-۷۲۷.

۱۰—Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-
 «Nauka», 1967, str. 145.

و شهر تفلیس را در محاصره گرفتند و کشتاری بسیاری بسیاری کردند^۱. به سالهای ۶۲۹ و ۳۴۰ میلادی دوبار میان‌تر کان سرزمین خاقانات شرقی و امپراتوری چین پیکار در گرفت که به سقوط خاقانات شرقی انجامید. سقوط خاقانات شرقی سبب هم مرزشدن امپراتوری چین با خاقانات غربی گردید و ضعف سریع‌تر کان و قدرت مجدد فرمانروایان محلی را سبب شد^۲.

در فاصله سالهای ۶۳۱-۶۳۴ میلادی با این که شاهنشاهی ساسانی رو به ضعف نهاده بود، دولت خاقانات غربی نیز به سبب بروز و تشدید اختلافهای داخلی ضعیف شد و لاجرم کار به سقوط و انهدام دولت ترکان انجامید، چنان‌که در سال ۶۴۸ میلادی سه قبیله بزرگ از ترکان تابعیت امپراتوری چین را گردان نهادند و یک قبیله بزرگ دیگر بنام «طغان» از سوی لشگریان تبت تار و مار شدند. گروهی دیگر از قبایل ترک نیز از قرقیزان مورد حمله قرار گرفتند و سرانجام دستخوش انهدام گردیدند^۳.

در این روز گار نهان‌شاہنشاهی ساسانی، بلکه دولت ترکان نیز دچار سقوط و انهدام شدند. خزران نیز در نیمه دوم سده هفتم میلادی

11— Kagankatvatsi Moisei, Istorija Agvan, per s armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 107.

12— Bichurin (Iakinf) N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh obytavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1, Moskva-Leningrad, 1950, str. 255.

۱۳— همانجا، ص ۲۶۴

ترکان را از سر زمین خویش بیرون راندند و استقلال گذشته را باز یافته‌ند.^{۱۴} راه برای فرمانروایی و سیادت تازیان هموار شد.

به سال ۶۵۴ میلادی حدود سه سال پس از کشته شدن یزد گرد سوم، امپراتور چین باقی مانده اردوی ترکان را منهدم کرد. سال ۶۵۶ میلادی گروهی از ترکان به مرزهای خراسان حمله بر دند. ولی این هجوم به ناکامی انجامید. سبب این ناکامی بروز بحرانهای شدید در مرزهای شرقی خاقانات غربی بود.^{۱۵}

از این پس دولتهای مختلف کوچکی از ترکان و فرمانروایان محلی در دشتهای آسیای میانه پدید آمدند که حکم تازیان را گردان نهادند.

از سال ۷۶۶ میلادی خاقانات غربی استقلال خود را تمام و کمال از دستداد و دیگر هر گز سر بر نیافراشت. اراضی متصرفه ترکان در خاقانات غربی نیز به قطعه‌های کوچک تقسیم شدند. به سال ۷۶۸ میلادی کابل و دو سال بعد پنچاب به تصرف تازیان درآمد و اعراب گذشته از ایران، بخش بزرگی از هندرانیز به تصرف آوردند.^{۱۶}

از آنچه فهرست وار از نظر خوانندگان گذشت به سهولت می‌توان دریافت که ترکان با وجود پیکارهایی که با ایرانیان داشتند، جز از

14- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-«Nauka», 1967, str. 238.

۱۵- همانجا، ص ۲۴۱.

16- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-«Nauka», 1967, str. 246.

چند نقطه در آسیای میانه چون سعد و طخارستان، بر دیگر سرزمینهای تابع شاهنشاهی ایران، از جمله قفقاز دست نیافتد و تا پایان شاهنشاهی-ساسانی پای ترکان به آذربایجان نرسید. اینان تنها برای مدتی کوتاه با تفاق رومیان و خزران چند ناحیه از آلبانیای قفقاز، گرجستان و ارمنستان را مورد حمله، غارت و کشتار قرار دادند و پس آنگاه به سبب دشواریهای داخلی باز گشتند. پس از حمله تازیان به سرزمینهای مذکور، ترکان تا مدتی دراز جرأت حمله نداشتند، گرچه در آسیای میانه در گیریهای کوچکی میان گروههایی از ترکان و تازیان روی داد، ولی سرانجام در روز گار خلافت بنی امیه، توسط قتبیه بن مسلم باهله سرکوب شدند و فرمانروایی تازیان را گردان نهادند.

برخی از مورخان بیزانسی از ظهور هونها در فراکیه و آسیای صغیر در سده‌های چهارم و پنجم میلادی آگاهی داده‌اند.^{۱۷} از سده‌هشتم-میلادی نام خزران به میان آمد.^{۱۸} ولی هرگز از نشیمن و اقامت ترکان در آسیای صغیر، آذربایجان و قفقاز اثری مشهود نبود.

برخی ممکن است وجود هونها در آسیای مرکزی را با کوچ ترکان مربوط بدانند. می‌دانیم در آغاز سده پنجم میلادی اتحاد جدیدی از اقوام و قبایل صحرانشین در آسیای مرکزی پدید آمد که در تاریخ بنام «هونها» مشهوراند. همه اقوام و قبایلی که در این اتحاد گردآمدند، ترک نبودند. کاهن معتقد است که در میان قبایل مذکور «دیگر عناصر نژادی-

17— Moravcsik G., *Byzantinoturica*, Berlin, 1958, S. 36.

۱۸— همانجا، ص ۴۲۰، ۵۰۱، ۳۵۵ و ۴۴۰.

از جمله او گروین‌ها، مجرها (مجارها) وغیره نیز وجود داشتند»^{۱۹}. وی هپتالیان را هر گز از نژاد ترکان ندانسته است. کاهن براین عقیده است که « هپتالیان از تیره‌های هند و اروپایی و از اقوام ایرانی بودند»^{۲۰}.

فسوساکه از ترکان نوشته‌ای وجود ندارد تا بتوان بر مبنای آن داوری کرد. کاهن درباره فرهنگ ترکان می‌نویسد که تاسده‌های دهم ویازدهم میلادی «نه تعالیم فلسفی داشتند و نه اثری جالب از ادب و هنر عرضه کردند»^{۲۱}.

بنابه نوشتۀ استاد زلالیان «تاکنون تاریخ ترکان بر مبنای مآخذ چینی، ایرانی، ارمنی و بیزانسی عرضه شده و از خود ترکان اثری بر جای نمانده است. این واقعیتی است که مورخان ترک نیز خود ناگزیر از اعتراف بدان بوده‌اند»^{۲۲}.

از مآخذ عهد اسلامی نیز بروشنا می‌توان دریافت که ترکان تا چند قرن پس از ظهور اسلام در آسیای صغیر، آذربایجان و قفقاز نشیمن نداشتند. حتی از قرن سوم هجری و پس از خلافت معتصم که به سبب

19- Cahun L., *Introduction à l'histoir de l'Asie*, Paris, 1896. p. 87.

۲۰- همانجا، ص ۱۵۵.

۲۱- همانجا، ص ۶.

22- Zulal'an M. K., *Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii*, Erevan, 1970, str. 51-52.

کینه و دشمنی با عنصر ایرانی، ترکان را قوت بخشد و اندک اندک خلافت بنی عباس خود به خدمت ترکان درآمد، نفوذ و نشیمن ترکان به صورتی آهسته و تدریجی صورت گرفت. وجود امیران ترکه در دستگاه خلافت رانمی توان بعد عنوان نشیمن ترکان به شمار آورد، این واقعیتی است که توغان (طغان) مورخ متعصب ترک نیز بدان اعتراف کرده و چنین نوشته است :

«چنین معلوم است که برخی امیران ترک در آذربایجان و آناتولی خدمت می کردند و فرماندهی سپاه را بر عهده داشتند. ولی اطلاعات ما در پیرامون نشیمن ترکان در این سرزمینها بسیار اندک است».^{۲۳}.

وی پس آنگاه در ادامه سخن می نویسد :

«تنها و تنها به هنگام فرمانروایی ترکان سلجوقی برای نخستین بار ترکان در این سرزمین نشیمن یافتند».^{۲۴}.

استاد لالیان مورخ شوری آغاز کوچ ترکان به ایران را از سده یازدهم- میلادی نوشته و معتقد است که «در پیرامون آغاز ترکی شدن اراضی شرقی قفقاز»^{۲۵}. پیش از سده یازدهم میلادی حتی سخنی نیز نمی تواند

23- Tog'an Zeki Veli, Umumi Türk tarihine giriş, C, 1, Ankara, 1948, s. 108.

۲۴- همانجا، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۲۵- مقصود از اراضی شرق قفقاز سرزمین اران و شیروان است که مردم آن اکنون به زبان ترکی سخن می گویند. در ضمن یاد آور می شود که در غرب قفقاز (گرجستان و ارمنستان) عنصر ترکی سلطه نیافت.

در میان باشد»^{۲۶}.

در پیرامون ترکانی که از سده یازدهم میلادی به ایران و آسیا-
صغری هجوم آوردند ذکر نکته‌ای ضروری است و این نکته خالص نبودن
ترکان است.

قبایل ترک در پایان شاهنشاهی ساسانی از سوی سپاهیان امپراتور-
چین منهدم و نابود شدند. ولی به هنگامی که در سرزمین خاقانات شرقی
و غربی گسترش یافتد، بادیگر اقوام شمال چین و آسیای مرکزی
در آمیختند. از این آمیزش گروههای تازه‌ای پدید آمدند که دیگر آن
ترکان قدیمی نبودند. این گروهها حاصل اختلاط و امتزاج اقوام محلی
با ترکان مهاجم بودند. ولی در تواریخ همه اقوام مذکور را «ترک» نامیده‌اند.
این نکته‌ای است که رشید الدین فضل الله همدانی در جامع التواریخ بدان
اشاره کرده است. وی ضمن بحث پیرامون قوم ترکمان که از نسل غزان
هستند چنین نوشته است:

«از فرزندان او غوز بیست و چهار شعبه پدید آمد چنان‌که در فهرست
مفصل نوشته شد، هر یک نامی و لقبی معین یافتد و تمامیت
ترکمانانی که در عالم‌اند از نسل این قوم‌اند و فرزندان ۲۴ گانه-
او غوز‌اند. ولفظ ترکمان در قدیم نبوده و همه اقوام صحراء-
نشین ترک شکل را ترک مطلق می‌گفته‌اند»^{۲۷}.

28 - Zulalian M. K.. Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi istoriografii. Erevan, 1970, str. 57.

- رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، جلد اول، بکوشش دکتر بهمن-
کریمی، تهران، ۱۳۲۸، ص ۳۵.

بعد ها این اقوام مختلط خود بادیگر اقوام در هم آمیختند و اقوام تازه‌ای از این امتزاج پدید آمدند که بنام ترک معروف شده‌اند. ولی در واقع نمی‌توان آنان را ترک نامید. نگارنده گاه اصطلاح ترک را درباره آنان بکاربرده است و این بر حسب شهرتی است که اقوام مذکور بدان نامیده شده‌اند. در واقع امر گروههایی که به ایران، آسیای صغیر و قفقاز روی آوردند و در این کشورها نشیمن گزیدند از اقوام غز یا اوغوز بودند. غزان قومی بودند که در همسایگی سرزمین زیر سلطه خلافت تازیان سکنی داشتند و مرز جنوبی سرزمین غزان حدود «چیم کند» بود. این فضلان که در اوایل سده سوم و اوایل سده چهارم می‌زیست به هنگام سفر از خوارزم به سرزمین بالکارها «بلغر- بلغار» در ناحیه «اوست یورت» با غزان مواجه گردید.^{۲۸}.

غزان در کرانه سیر دریا (رود سیحون) و فاصله آن تا دریاچه آral و دریای خزر می‌زیستند. غزان و متعددان و ابستگانشان، شامل قبایل متعددی بودند که از آن جمله‌اند: اویغورها، قبچاقها، قارلووها، قلجهای، بیات، بیگدلی، بایندر، سالور و غیره که خود به قبایل جداگانه‌ای بخش می‌شدند^{۲۹} و هنوز بقایابی از قبایل مذکور در کشور ما وجود دارند.

غزان به خلاف ترکان و خزران، خان یا خاقان نداشتند. بنا به

- ۲۸ - احمد بن فضلان، سفرنامه، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۶۹.

- ۲۹ - رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، جلد اول، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران ۱۳۳۸، فصل اول، ص ۲۹-۴۵.

نوشته ابن‌فضلان، فرمانروای غزان «بیغو» خوانده می‌شد.^{۳۰} «بیغو» همان عنوان «جبغو» است که سران ترک‌نیزگاه بدین عنوان نامیده می‌شدند. زیرا در لهجه‌های مختلف ترکان بسیار اتفاق افتاده است که حرف «ج» به «ی» بدل شود. ما مشابه این تبدل را در واژه‌ترکی «یده» و «جده» که در نوشته‌های فارسی به صورت «یده کردن» آمده است، مشاهده می‌کنیم که به معنای گونه‌ای سحر و افسون است. نرشخی در تاریخ بخارا این عنوان را به صورت «بیاغو» آورده است که گمان نمی‌رود خالی از تشویش باشد.^{۳۱}

زمستانگاه فرمانروای غزان (بیغو) در مسیر سفلای سیر دریا و ناحیه‌ای بنام «سوران» واقع شده بود که خود نامی است پارسی. در سده دهم میلادی غزان بی‌احساس مقاومتی از سوی امیران سامانی در دو سوی سیر دریا گستردۀ شدند و در چند ناحیه از آن سرزمین سکنی گزیدند که عمدت‌ترین آنها «دهنو» بود که به‌ترکی برگرداندند و «ینگی کنت» نامیدند. از این ناحیه تا دریاچه آرال دو روز، تا خوارزم ده روز و تا فاریاب بیست روز راه بود. این ناحیه زمستانگاه بیغو فرمانروای غزان بوده است.

در منطقه نفوذ سامانیان ترکانی وجود داشتند که تابعیت سامانیان

-۳۰- احمد بن‌فضلان، سفرنامه، ترجمة ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۷۵.

-۳۱- نرشخی، ابو بکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمة ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحریث مدرس‌رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱، ص ۹.

را گردن نهاده، مسلمان شدند. ولی چنین بنظر می‌رسد که تاسده دهم میلادی اسلام به درون غزان راه نیافت. تنها از سده دهم میلادی بود که غزان با اسلام آشنا شدند. ابن‌فضلان ترکان را بتپرست نامیده و در پیرامون دین و آثیشان مطالب جالبی ارائه کرده است.^{۳۲}.

استاد بارتولدمی نویسد که «در دوسوی سیر دریا هزار چادر و خرگاه (بورت) ترکان برپا بود»^{۳۳}.

ترکان تابع بخاطر استفاده از چراگاهها اسلام آوردن و متعهد شدند که سرزمین زیر فرمانروایی سامانیان را از حمله دیگر قبایل مصون دارند. از وجود شهرهایی که آن زمان در جنوب سیر دریا واقع شده بودند، آگاهیهایی موجود است. چنین بنظر می‌رسد که گروهی از غزان به زندگی شهری روی آورده بودند. هر چه تمدن و فرهنگ از جنوب به شمال راه می‌یافتد. پیکار با کوچ نشینان گسترده‌تر می‌شد. تازیان در آغاز نسبت به کسوچ نشینان شمال سیاست دفاعی داشتند و پادگانشان در حوالی چاج (تاشکند کنونی) بود. از کرانه سیحون تا دامنه کوهها، دیواری استوار بمنظور دفاع از کوچ نشینان وجود داشت. چنین بنظر می‌رسد که کوچ نشینان با یکدیگر متحد نبودند، بلکه هر یک از قبایل فرمانروایی جداگانه داشتند. غزان مالک گوسفندان و چهارپایان بی شمار بودند. همین نکته سبب

- ۳۲ - احمد بن‌فضلان، سفرنامه، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۶۹-۸۰.

33 - Bartold V. V., Sochinenia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 561.

نیاز مبرم غزان به نواحی سرسبز و خرم مسلمان نشین جنوبی شد . گاه غزان برای مبادله گوسفندان خود بادیگر کالاها به اور گنج نزدیک آمودریامی آمدند . بدین روای بازار گانی میان کوچ نشینان و شهر نشینان وسعت یافت . این نزدیکی سبب شد که اسلام اندک اندک به درون غزان راه یابد . ولی تاسده دهم میلادی غزان هنوز بت پرست بودند .

ابن فضلان از مراسم تدفین ترکان مطالبی آورده که نشان می دهد در زمان او هنوز آثار تدفین ترکان ساکن شمال مغولستان در سده هشتم میلادی ، میان غزان رواج داشته است . ابن فضلان در پیرامون چگونگی مراسم تدفین غزان چنین نوشتہ است :

«هر گاه در زمان حیاتش کسی را کشته و شخص شجاعی بوده ، به تعداد کسانی که بدست او کشته شده اند شکل هایی از چوب تراشیده در قبرش می گذارند می گویند : اینها غلامان او هستند و در بهشت به او خدمت می کنند»^{۳۴} .

ترکان به بیمار نزدیک نمی شدند و برای بیماران ثروتمند چادرها و محلهای مخصوصی می ساختند و بیمار را بدانجا منتقل می کردند تا بمیرد و با بهبود یابد . غلامان و بی چیزان را در بیابان رها می کردند^{۳۵} . ابن فضلان به یکی از شاهان غز بنام «ینال کوچک» - کوچوک ینال - اشاره کرده است که نخست اسلام آورد و پس آنگاه به دین کهن خود باز گشت^{۳۶} .

۳۴ - احمد بن فضلان ، سفرنامه ، ترجمه ابو الفضل طباطبایی ، انتشارات بنیاد - فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۷۴-۷۵ .

۳۵ - همانجا ، ص ۷۴ .

۳۶ - همانجا ، ص ۷۳ .

سلجوق یکی از فرمانروایان غز بود که بر شاخه‌ای از غزان حکومت داشت. پدرش «تفاق» یا «دقاق» از جمله غزان مسلمان شده بود. وی یکبار با یبغو به پیکار دست زد. ولی در جنگ شکست یافت و دوباره تابعیت یبغو را گردن نهاد و پرسش سلجوق را نزد وی فرستاد. مدتی بعد سلجوق به همراه یاران و سپاهیان خود به دیار مسلمین رفت و اسلام آورد. پس از چندی سلجوق در زمرة متحدان اسلام به سپاه یبغو حمله برد و مسلمین از پرداخت باج به یبغو رهایی یافتند. در این زمان بغارخان فرزند ایلک به سر زمین سامانیان حمله برد و بخشی از آن را به تصرف آورد. سامانیان از سلجوق کمک خواستند. سلجوق فرزند خود البارسلان را نزد سامانیان فرستاد و سامانیان بیاری وی اراضی از دست رفته را باز پس گرفتند. پس از این ماجرا البارسلان نزد پدر خود باز گشت.^{۳۷} زمان حمله بغارخان و تصرف بخارا بدست ترکان، در روز گار پادشاهی نوح بن منصور سامانی بوده است.^{۳۸}

پس از انقراض سامانیان، بخشی از سرزمینشان مدتی به اختیار گروهی از ترکان افتاد که در تاریخ بنام قراخانیان شناخته شده‌اند. منشاء خانوادگی فرمانروای قراخانیان که یکی از اعقاب سلجوق بنام علی تگین در خدمت‌وی فرار داشت چندان روشن نیست.

37— Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 561.

۳۸— ر. ش. به نوشی، ابو بکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر-احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحریش. مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱، ص ۳۳۸.

در اواخر دوره سامانیان اداره امور کشور از دست فرمانروایان این سلسله بتقریب خارج شد. چنین بنظر می رسد که گروههایی از قبایل غز به دربار سامانی راه یافته اند. در نوشهای مورخان نیز از غزنویان بنام غلامان قیچاق یاد شده است. اینان به سبب فشارهای پی در پی شاهان آلبویه بر خراسان و گاه کودکی و خردسالی امیران سامانی قوت می یافته‌اند. چنان که البتگین به مقام سپهسالاری خراسان رسید.

در نیمة سده چهارم هجری روابط میان منصورین نوح سامانی و البتگین به سردی گراید و وی ناگزیر با بخشی از سپاه خود خراسان را ترک گفت و به سال ۳۵۱ هجری در شهر غزنی که خارج از حکومت سامانیان بود، بساط فرمانروایی تازه‌ای برپا کرد. البتگین اندکی بعد در گذشت و داماد او سبکنگین فرمانروای غزنی شد. وی به هنگام شورش آلسیمgor و فایق در خراسان، بنابه خواهش منصورین نوح بیاری وی شتافت و پس از تصرف خراسان سپهسالاری آن خطه را برای فرزند خود محمود از سوی امیر سامانی کسب کرد. حدود سال ۴۸۹ هجری امرای آل افراصیاب حکومت سامانی را در مواراء النهر برانداختند. محمود نیز در همین سال از اطاعت امیران سامانی سربازد و خراسان و خوارزم را زیر فرمان آورد. در پیکار بخاطر خوارزم، محمود با سپاه غزان به ریاست علی تکین روبرو شد که فرماندهی آن بر عهدۀ ارسلان فرزند سلجوق بود. ارسلان در این جنگ به اسارت محمود در آمد. و به هند تبعید شد.^{۲۹}. پس از این پیروزی، محمود بخش بزرگی از سرزمین

39 - Bartold V. V., Sochinenia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1903, str. 569.

غزان را بتصرف آورد و بخشی از غزان را در نواحی مختلف خراسان سکنی داد.^۴ از این زمان بود که غزان به درون سرزمین ایران راه یافتند و بورت (خرگاه) خود را در سرخس و ابیورد و فاریاب برپا داشتند^{۱۴}. چنین بنظر می‌رسد که این گروه از غزان حدود پنجاه هزار نفر بوده‌اند. این گروه نخستین دسته‌ای بودند که به آذربایجان راه یافته‌ند. شادروان کسری در پیرامون گروه مذکور چنین نوشت:

«سلطان محمود چون به مأواه النهر رفت، گروهی از ترکان را (پنجاه هزار نفر کمابیش) با خود به ایران آورد و در خراسان نشیمن داد، و اینان چون زمانی بودند، دسته‌ای از ایشان جدا گردیده، از راه کرمان آهنگ اسپهان کردند، و چون محمود نامه به علاءالدوله خداوند اسپهان نوشت که آنان را باز گرداندو یا کشته سرها ایشان را فرستد و علاءالدوله می‌خواست به نیرنگ این کار را انجام دهد، ترکان فهمیده خود را از دام رها گردانیدند و از اسپهان بیرون آمدند و در همه‌جا یغما کنان خود را به آذربایجان رسانیدند که می‌توان گفت نخستین دسته از ترکان در آن سرزمین بودند. این داستان پیش از سال ۶۱۱ هجری و شماره ترکان پاغزان دوهزار خرگاه کمابیش بود که هر خرگاهی را روی هم هفت یا هشت تن می‌توان شمرد. خداوند آذربایجان در این زمان و هسودان پسر محمد روادی بود و او چون با فرمانروایان

40— Bartold V. V., Sochineniiia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 569-570.

.۴۱ - همانجا، ص ۵۷۰.

نژدیک دیگر از شدادیان اران و دیگران، دشمنی و همچشمی می‌داشت، از رسیدن اینان که همه مردان جنگجو و سخت کمان می‌بودند، خشنود گردید و در آذربایجان نشیمن داد. ولی اینان آسوده ننشستند و پیاپی به ارمنستان و جاهای دیگر تاختند و تاراج وویرانی دریغ نگفتند»^{۴۲}.

در نوشته‌های ابن‌اثیر و گردیزی، غزان، تر کمان نیز نامیده شده‌اند. بتقریب از این نوشته‌ها است که نام «تر کمان» رواج یافت. پیش از آن بتقریب نامی از «تر کمان» بر غزان فرمی بینیم. بی‌گمان «تر کمان» نامی است متأخر که از سابقه دراز تاریخی برخوردار نبوده‌است.

دومین دسته غزان حدود سال ۴۲۹ هجری به هنگام سلطنت مسعود-

غزنی در خراسان و وهسودان در آذربایجان به این سرزمین کوچ کردند. وهسودان اینان را نیز پذیرفت. اما غزان بنا به خلق و خوی خویش، یغماً تاراج را رهان کردند و به غارت و کشتار مردم آذربایجان و ارمنستان دست زدند و در همان سال ۴۲۹ به مراغه تاختند و گروه کثیری از کردن را کشتن و مسجد آدینه شهر را آتش زدند. گروهی از غزان نیز که در ارومیه بودند به کردستان و ارمنستان تاختند و از کشتار و یغما دریغ نکردند.^{۴۳}

-۴۲- «کاروند کسری» مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش بحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۸، برای آگاهی بیشتر رجوع شود به «الکامل» ابن‌اثیر و «زین الاخبار» گردیزی.

-۴۳- کسری، احمد، شهریاران گمنام، بخش نخستین دومین، بخش دومین، گفتار دومین، پادشاهان آذربایجان، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۵، ۱۹۱-۱۹۲.

در همین سالها غزان بر ری نیز دست یافتد و قزل فرمانروای آنان بنام «امیر غزان» مشهور بود.^{۴۴} به سال ۴۳۲ هجری قزل در گذشت. ابراهیم ینال برادر طغل آهنگ ری کرد. غزان از ترس ری را ترک گفتند و روانه آذربایجان شدند و یکسال بعد از راه ارمنستان به دیار بکر و آسیای صغیر راه یافتند.^{۴۵} این سومین کوچ ترکان به آذربایجان و مصادف با سال قتل مسعود غزنوی بود.

قطران تبریزی شاعر مشهور آذربایجان از غدر و مکر ترکان و پراکنده شدن مردم زنجان و گرگان و آمل و ساری نوشته واز کشtar و بیداد غزان در سراب سخن آورده است. وی تصویری در دنگ از حمله غزان ارائه کرده است که ظرف یک ساعت دژی را که همطر از گردون بود، چنان با خاک یکسان می کردند که گویی هر گز نبوده است. اینک بیتی چند از قصیده قطران را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

کمر بستند بهر کین شه ، ترکان پیکاری
همه یکسو و بخونخواری همه یکدل بجراری
خداؤ ندا پراکندي زهم ، پيوسته خلقی را
چه از زنگان ، چه از گرگان ، چه از آمل ، چه از ساری
ز تنشان تلها کردي به صحرای سراب اند
میان تلها کردي زخونشان جویها جاري
دژی راهمبر گردون بکردي پست با هامون
به یک ساعت چنان کانجا نبود آن هر گزانگاری

۴۴ - کسری، احمد، شهریاران گمنام، بخش نخستین و دومین، بخش دومین، گفتار دومین، پادشاهان آذربایگان، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۵، ص ۱۹۵.

۴۵ - همانجا، ص ۱۹۵-۱۹۶.

امیردژ به گیتی در شده آواره ، چون غولان
یکی ساعت بود کوهی یکی ساعت بود غاری^{۴۶}

پیش از سال ۴۳۵ هجری غزان چهارمین بار نیز به آذربایجان هجوم آوردند و نه تنها در آذربایجان ، بلکه در ارمنستان و سراسر آسیای صغیر به کشتار و یغما دست زندن و قاتم وصل پیش تاختند و در آنجا یغما و کشتار بسیار کردند^{۴۷}.

بسیاری از مورخان معتقدند که کوچ ترکان به آذربایجان و اراضی قفقاز پیش از سده پنجم هجری (سده یازدهم میلادی) صورت نگرفته است. استاد زلالیان کوچ ترکان به اراضی قفقاز را سده یازدهم میلادی دانسته و در پیرامون علل کوچ قبایل غز چنین اظهار نظر کرده است: «قبایل کوچ نشین ترک که نام غز یا اوغوز داشتند، از روز گار باستان در کرانه های سیحون و فاصله آن با دریاچه آرال و دریای خزر می زیستند. در نیمة دوم سده یازدهم میلادی غزان بادیگر قبایل کوچ نشین آسیای مرکزی متعدد شدند و دولتی پدید آوردند. در این اتحاد، غزان سلجوقی از همه عمدتتر بودند که نام سلجوق از قبیله «کینین اوغوز» را بر خود نهادند. در نیمة دوم سده یازدهم میلادی غزان اسلام آوردند. چون غزان چراگاههای کافی در اختیار نداشتند، از این رو دست اندازی به سرزمینهای همسایه، بویژه

۴۶- کسری، احمد، شهریاران گمنام، بخش نخستین و دومین، بخش دومین، گفتار دومین، پادشاهان آذربایجان، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر،

۱۳۳۵، ۱۹۶-۱۹۷.

۴۷- همانجا، ص ۱۹۹.

سرزمینهای دارای چراگاهها را آغاز کردند»^{۴۸}. مشابه این نظر را شاد، وان کسروی نیز در کتاب مشهور خود زیر عنوان «آذربایجان باستان آذربایجان» ارائه کرده است. کسروی ضمن بحث در پیرامون سلجوقيان و فرمانروایي طغرل بيگ و پایان کار و هسودان چنین نوشته است:

«اینان دیری نپاییدند و آذربایجان یکسره به دست سلجوقيان افتاد و چنانکه گفته ايم اینان سپاهشان همه از ترکان بودند و چون یکی را به فرمانروایی شهری می فرستادند، دسته هایی از آنان را همراه می فرستادند. با آذربایجان نیز همان کردند. گذشته از ایلهایی که از پشت سر سلجوقيان از ترکستان آمدند و به همه جا پراکنده شدند و چون آذربایجان چمن و چراگاه فراوان دارد و برای زندگانی چهارپاداری سزاوارتر از دیگر جاهای است، بی گمان ایلهای ترک در اینجا فزونتر و فراوانتر گردیدند»^{۴۹}.

اما درباره نفوذ غزان باید گفت که از دو سو صورت گرفته است. زیرا می بینیم غزان از راه تندگه بسفر نیز به قفقاز روی آوردند و به هنگام فرمانروایی ال بارسلان پسر چخری بیگ برادر طغرل سرزمینهای قفقاز و نواحی شمالی و مرکزی ارمنستان و نواحی آسیای صغیر را بتصرف

48- Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Erevan, 1970, str 102.

۴۹- «کاروند کسروی»، مجموعه ۲۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش-

یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۱۰۲.

آوردند. زلایان در پیرامون حمله غزان به قفقاز چنین نوشت: «سال ۱۰۴۸ میلادی (۴۴۰ هجری) فرمانروای ترکان سلجوقی طغرل بیگ پس از تصرف ایران حملات بزرگ خود را به سرزمینهای دیگر از جمله ارمنستان آغاز کرد. در همین سال دیگر فرمانروایان سلجوقی از جمله ابراهیم بنال و قتلعش از راه بسفر به قفقاز و سرزمین ارمنستان حمله ور شدند و پس آنگاه به ارض روم هجوم آوردند».^{۵۰}

وی در پیرامون تصرف ارمنستان چنین نوشت: «تصرف اراضی مرکزی و شمالی ارمنستان از سوی ترکان، نخستین بار در روز گار فرمانروایی البارسلان (۱۰۶۳-۱۰۷۳ میلادی) صورت گرفت. به سال ۱۰۶۴ شهر «آنی» از سوی البارسلان تصرف و با خاک یکسان شد».^{۵۱}

از این نوشه چنین بر می آمد که نفوذ ترکان از دو سو صورت گرفت. این زمان سراسر خراسان بزرگ، ماوراءالنهر، بلخ، گران، طبرستان خوارزم، جبل (سرزمین مادبزرگ)، همدان، دینور، حلوان، ری، اصفهان، آذربایجان آسیای صغیر و متعاقب آن عراق و روم و شام، کرمان و فارس به تصرف غزان سلجوقی در آمد و اینان در فاصله‌ای کوتاه بر سرزمینی وسیع از افغانستان تا دریای مدیترانه و از کرانه‌های

50— Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Erevan, 1970, str. 102.

۵۱— همانجا، ص ۱۰۳

سیحون و شمال قفقاز تابصره و حدود خلیج فارس دست یافتند . از این پس ایلهای ترک بانی روی افزونتری به سر زمینهای دلخواه خویش کوچ می کردند . زیرا اداره امور و فرمانروایی کشور، دیگر در دست ترکان بود . ترکان نخست در روستاهای نواحی پرا آبی که چراگاههای وسیع داشت خرگاههای خویش را برپا می کردند . چون در روستاهای نسبت به شهرها شماره اند کی از مردم می زیستند و روستائیان از فرهنگ کافی برای حفظ زبان خود برخوردار نبودند و شاید اغلب جزء لهجه های محلی خویش گفتگو نمی کردند ، از این رو سریعت راز شهرها در میان فاتحان مستحبی می شدند و رفته رفته زبان و لهجه خود را از یاد می برdenد . آمیزش و ازدواج فاتحان با مغلوبان نیز این فرایند را سریعت کرد .

نگارنده بر این عقیده است که زبان ترکی نخست در روستاهای بزرگ محلی غالب آمد و سپس به شهرها و مرکز بازار گانی روی آورد . البته در این موزد نواحی صعب العبور مستثنی هستند . زیرا یا به سبب دشواری راه و یا به سبب نداشتن آب و شرایط مساعد ، ترکان بدانجاها روی نیاوردن و این همان سر زمینهایی است که در آنها بقایای زبان و لهجه های محلی را می توان مشاهده کرد .

شادر و ان کسری بر این عقیده بود که در سده پنجم هجری و روزگار سلجوقیان «نامهای پاره ای آبادیها ترکی گردید و ترکان در دیوهایی که نشیمن گرفتند ، اگر نام یک آبادی معنای روشنی داشت ، آن را ترجمه نموده نام ترکی نهادند^{۵۲} .

-۵۲- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفnar از احمد کسری، به کوشش- یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۹.



الرس ات ت ب و نه اه طه المارس

نقشه آذربایجان، اران، ارمنستان، سریرو بلاد خزر. از کتاب «نژهه الشهابی»
نوشته ابو عبدالله محمد بن محمد الادریسی (سدۀ ششم هجری) نقل از نسخه خطی
موجود در کتابخانه «سالنیکوف شدرین» لنیسکر اد.

سلجوقیان پس از شکستی که از خوارزمشاهیان یافته‌ند ، تنها به آسیای صغیر و روم بسته کردند و سلسله سلاجقه روم را تشکیل دادند که تا آغاز امپراتوری عثمانی برقرار بود .

پس از خوارزمشاهیان ، ایران عرصه تاخت و تاز مغولان شد که قبایلی صحرانشین از گروههای تاتار نیز همراهان بودند .

در سده ششم هجری ، تاریخ شاهد فرمانروایی اتابکان بر آذربایجان و قفقاز گردید که خود از قبایل قبچاق بودند . از اوایل سده هفتم هجری مغولان بر آذربایجان تاختند و در سال ۶۲۸ هجری سراسر آن سرزمین را بتصرف آوردند . چند سال شهر مراغه تختگاه هلاکو بود .

از این پس نیز تبریز تختگاه ایلخانیان شد که بر آذربایجان و اران فرمان می‌راندند . آخرین پادشاه مقتدر ایلخانی ابوسعید بود که به سال ۷۳۶ هجری در اران بیمارش و در حدود شروان در گذشت . از این پس تا بیست سال آذربایجان به عرصه پیکار دوسلسله از امرای ایلخانی و چوپانیان بدل گشت .

مدتی تیمور بر ایران ، از جمله بر آذربایجان و نیز بر قفقاز فرمان راند و متعاقب آن قراقویونلوها و آق قویونلوها که همه از ترکمنان غز بودند بر آذربایجان فرمان راندند . بتقریب حاکمیت ترکان آمیخته با غزان و درسته گفته شود غزان آمیخته با ترکان بر آذربایجان و قفقاز و نیز حکومت سلاجقه روم بر آسیای صغیر تامد تی دراز ادامه داشت^{۵۲} .

۵۲ - برای آگاهی بیشتر در جوی شود به : کسری ، احمد ، شهریاران گمنام ، بخش نخستین و دومین ، چاپ دوم ، انتشارات امیر کبیر ، ۱۳۳۵ ، و دکتر محمد جواد مشکور ، نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن . تهران ، انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۹ .

چند قرن حاکمیت ترکان، بی‌گمان با کوچ متواتر این قوم توام بود و اندک‌اندک زبان‌تر کی راه شهرهارا درپیش گرفت. چون ثروت و قدرت هردو در دست ترکان گردآمده بود، ناگزیر شماره اینان در شهرها فزونی گرفت و فروشنده‌گان و بازرگانان و دیگران ناچار از آموختن زبان ترکی شدند. ابن بطوطه در سفرنامه خود تصویری روشن از بازار تبریز و ثروت و ابهت ترکان ارائه کرده که در خور توجه است.

وی چنین آورده است:

«فردای آن روز از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم و به بازار بزرگی که بازار قازان نامیده می‌شد رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام. هریک از اصناف پیشه‌وران در این بازار محل مخصوصی دارند و من به بازار جوهربان که رفتم بس که از انواع جواهرات دیدم، چشم خیره گشت. غلامان خوشگل با جامه‌های فاخر، دستمالهای ابریشمین بر کمر بسته درپیش خواجگان ایستاده بودند و جواهرات را به زنان ترک نشان می‌دادند. این زنان در خرید جواهر بر یکدیگر سبقت می‌جستند و زیاد می‌خریدند و من در این میان فتنه‌هایی از جمال و زیبایی دیدم که بخدا باید پناه برد. پس، بیازار مشک و عنبر فروشان رفتیم و همان اوضاع بلکه بیشتر از آن را هم در این بازار دیدیم».^{۵۴}

در این روزگار ترکان چندان بسیار شدند که در برخی شهرها چون

۵۴ - رحله ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، جلد اول، ترجمه دکتر محمد علی-موحد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، ص ۲۵۳.

لیلان بیشتر مردم ترک و درتسوچ ترک و تاجیک ممزوج بودند.^{۵۵} در دیگر نواحی ایران جز آذربایجان چون گروه ترکان چندان بسیار نبودند، از این رو زبان مردم از استحاله در زبان ترکی مصون ماند. تنها در روستاهای مردم به ترکی گفتگو می کردند. ولی چون در شهرها ترکان از نفوذ چندانی برخوردار نبودند، زبان پارسی همچنان محفوظ ماند و اندک اندک در روستاهای اثر بخشید. از این رو در اهالی روستا دوزبانی پدید آمد که در برخی ترکی و در بعضی پارسی تفوق داشت. در ضمن شهرهایی چون قزوین گرفتار دو زبانی شد. هم اکنون در برخی از روستاهای اطراف ساوه، قم و کرج مردم به زبان ترکی گفتگو می کنند، ولی در شهرها زبان پارسی حاکم است. در آذربایجان وضع براین منوال نبود. ما در عصر صفویان تفوق زبان ترکی را بر گویش آذری مشاهده می کنیم. کسری در پیرامون زبان ترکی چنین نوشته:
 «از هر باره بی گفتگو است که در آغاز سده دهم (هجری) که پادشاهی صفویان پدید آمده، ترکی پیشرفت خودش را در آذربایجان چه در شهرها و چه در بیرونها، به انجام رسانیده و خود زبان همگانی به شمار می رفته»^{۵۶}.

در روز گار صفویان نیز زمینه برای چیرگی بیشتر زبان ترکی بر آذری فراهم آمد. هنگامی که شاه اسماعیل به سلطنت رسید، فایلی از

۵۵- ر. ش. به حمد الله مستوفی، نزهة القلوب، به اهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶.

۵۶- «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش پیغمبر ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۳۳.

ترکان در خدمت او بودند و زمام کارها را در دست داشتند. در روز گار سلطنت نادرشاه افشار که خود از قبایل ترک بود، همین وضع جریان داشت. کسری به نفوذ ترکان در دربار صفویان اشاره کرده سران ایلهای استاجلو، شاملو، تکلو، ورساق، روملو، ذوالقدر، افشار و قاجار را از پاران شاه اسماعیل دانسته است.^{۵۷} وی در ادامه سخن چنین نوشت:

«کار صفویان همه در دست ترکان می‌بوده و در دربارشان چه در تبریز و چه در قزوین و چه در اسپهان به زبان ترکی سخن گفته شدی و لقبها و نامها نیز بیشتر ترکی بودی همچون: قرداش و یولداش و سرداش و عموغالی و قاپوچی و ایشیک آغازی و ایچ آغازی و اسمعیل قلی و طهماسبقلی و ایل بیگی و ایلخانی و بیگلربیگی و خانلرخانی و قارنجه بیگ و قورخمس خان و شبیخ-اغلی و حلواچی اغلی و بسیاری مانند اینها».^{۵۸}

عثمانیان نیز بارها به آذربایجان لشکر کشیدند و تا تبریز پیش آمدند. هنگامی که افغانها در پایان سلطنت صفویان اصفهان را تصرف کردند، ترکان عثمانی نیز بر آذربایجان و شهرهای غربی ایران تاختند و چندین سال نواحی مذکور را در اختیار خود داشتند. بنابه نوشته کسری «این جنگها و لشکر کشیها همه به زبان آذری بسرمی آمد».^{۵۹}

-۵۷ - «کاروند کسری»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسری، به کوشش بعضی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ۲۰، ص ۳۳۴.

-۵۸ - همانجا، ص ۳۳۴.

-۵۹ - همانجا، ص ۳۳۵.

آلبانیای قفقاز (اران و شیروان) نیز همین حال را داشت . بویژه آن که پس از جنگ ایران و روس وجود اشدن قفقاز ، مردم اران و شیروان که از حمایت و پشتیبانی ایران مأیوس شده بودند ، به ترکان عثمانی روی آوردند و از این رهگذر نفوذ زبان ترکی در قفقاز فزونی گرفت . همین امر نیز سبب اقبال مردم اران و شیروان از ترکان عثمانی به هنگام نخستین جنگ جهانی شد .

ممکن است برخی از خوانندگان چنین تصور کنند که نفوذ ترکان در آذربایجان ، درست همانند نفوذ آریائیان و مادان در این سرزمین بوده است . هرگاه چیرگی عنصر آریایی بر عناصر محلی و غیر آریایی سبب دگرگونی در خصایل قومی مردم پشته ایران گشته و اینان در نتیجه استحاله بتدریج ایرانی شدند ، پس چرا باید نفوذ عنصر ترک از این قاعده مستثنی باشد ؟

در پاسخ به این پرسش باید نکته‌ای را مورد توجه قرار داد . آریائیان نسبت به مردم بومی از فرهنگ و تمدن والاتری برخوردار بودند . بدین سبب استحاله مردم بومی در آریائیان با پذیرش داوطلبانه فرهنگ آریایی همراه بوده است . دلیل روشن بر مدعای مذکور آن است که فرهنگ آریایی بسرعت سراسر پشته ایران را فراگرفت . بدین روای نه تنها زبانهای محلی ، بلکه فرهنگ بومی نیز در فرهنگ و تمدن آریایی مستحیل شد . البته نباید از یاد برداش که آریائیان نیز جهات و جوانبی از فرهنگ بومی را قبلاً من کردند و این دو فرهنگ بایکدیگر در آمیختند . گرچه فرهنگ متغیری ، فرهنگ آریایی بود . تفوق این فرهنگ را می‌توان در دین ، آئین ، ادب ، هنر ، شیوه‌زندگی و بسیاری جهات و

جو ازب دیگر مشاهده کرد . حال آن که ترکان چون نسبت به اقوام بسیاری از کشورهای مفتوح ، عقب مانده تر بودند ، از این رو نتوانستند تمدن و فرهنگ اقوام بومی مغلوب را در عنصر غالب مستحبیل کنند . چنان که می بینیم در آسیای صغیر ، قفقاز ، آذربایجان و دیگر نواحی ایران ، فرهنگ و تمدن ملل مغلوب نه تنها همچنان استوار ماند ، بلکه فرهنگ عنصر غالب را نیز که فرهنگ چادرنشینان بود ، در خود مستحبیل کرد . تابعیت فرهنگ اقوام غالب در اقوام مغلوب علت دیگری نیز دارد و آن اینکه اقوام غالب ترک ، همانند آریائیان از یک تیره نبودند . به عنوان نمونه از اختلاف و چند گونگی فرهنگ مغولان ، ترکان ، تاتارها و دیگران می توان یاد کرد . در ضمن اقوام مهاجم خود یکدست و همگون نبودند . بلکه اردوی مهاجم از اقوام مختلف تشکیل یافته بود و هر یک از آنان در طول زمان دستخوش دگر گونیهایی شدند ، چنان که غزان را نمی توان به معنای تمام کلمه ترک نامید . وضع دیگر اقوام ترک مانندی که به آسیای مقدم و ایران هجوم آورده بودند بر همین روال بوده است . مغولان نیز بهمراه دیگر اقوام از جمله قوم تاتار حمله خود را آغاز کردند . این نکته در تواریخ عهد مغول بویژه جامع التواریخ رشید الدین فضل الله همدانی به تفصیل و روشنی آمده است و نگارنده از تکرار آن که موجب اطالة کلام خواهد شد خودداری می ورزد .

بنابراین آنچه از سوی غزان بر مردم آذربایجان تحمیل شد تنها زبان بود که خود آمیزه‌ای از زبان اغوزها با ترکی باستان به شمار می رفت .

دگر گونی فومنی را تنها بامعبار زبان نمی توان اندازه گرفت .

زبان یکی از شروط است ، ولی تنها شرط نیست ، شرایط متعدد دیگری نیز وجود دارند که روابط اقتصادی ، شبوهزندگی و دیگر مظاهر تمدن و فرهنگ از زمرة آنها هستند . این عوامل در آذربایجان و دیگر نواحی ایران همچنان پایدار ماندند و سرانجام با گذشت زمان ، ایلهای غز و پیچاق را در هر گوشه و کناری به انزوا کشانیدند و فاتحان مجبور شدند هر یک در جایی خرگاههای خود را برپادارند و ارزشندگی شهری کناره گیرند . وجود ایلهای در نواحی مختلف آذربایجان به صورت منطقه‌ای خودنمونه روشنی در تأیید این سخن است .

در ضمن باید افزود که مهاجمان با این که زبان خود را به مردم مغلوب تحمیل کردند ، معهدا نتوانستند موجبات یگانگی آنان را فراهم آورند . گرچه زبان ترکی بر آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز مسلط شد ، با این همه زبان به تنایی نتوانست موجبات چنین وحدتی را فراهم آورد . زیرا تمدن و فرهنگ مردم آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز همگون و همسان نبود .

چه از سوی دولت ترکیه و چه از سوی دولت قفقاز کسانی بوده‌اند که در گذشته مشابههای زبانی را بهانه قراردادند و کوشیدند تا زمینه‌ای برای اتحاد ترکی زبانان این ناحیه فراهم آورند ، گاه به جنگهایی نیز دست زدند و از کوشش‌های تبلیغی و تهییجی دریغ نور زیدند . با این همه تفاوت‌های مدنی و فرهنگی خود به سدی طبیعی در برابر این تلاشها بدل گردیدند .

حال نیز ممکن است کسانی صرفاً برپایه احساس زبانی ، دست به چنین کاری بزنند و با ایجاد افکار عمومی کاذب از سوی گروههای ناگاه

در سایه قدرتهای بیگانه، شاید توفیق یابند و سرانجام به خواستهای تصنیعی خویش نایل شوند. ولی بی‌گمان فرهنگهای محلی تامدتی دراز مقاومت خواهند کرد و موجبات اختلافها و کین‌توزیهای قومی را فراهم خواهند آورد. حتی اگر این «اتحاد» داوطلبانه صورت پذیرد، بازچنین خواهد شد و قوم ضعیف بتدریج متحد خواهد گشت و به صورت فرقه و کاست راه درون گرایی را برخواهد گزید و در هر فرصت مناسب سربرخواهد افراشت و طریق جداسری پیش خواهد گرفت. این وضع ادامه خواهد داشت تازمانی که پاپروز گردد و یاتمام و کمال از پا درآید. این وضع راهم‌اکنون در بسیاری از ملل ساکن قفقاز، آسیای میانه، اوکرائین و جمهوریهای کرانه دریای بالتیک می‌توان مشاهده کرد. برخی چون تاتارهسا، قزاقها، قرقیزها، نتسها، تاتارهای کریمه، چچن‌ها و دیگران در حال از پادر آمدند. بعضی چون ملل جمهوریهای کرانه، دریای بالتیک، اوکرائین، ارمنستان، گرجستان و ترکی زبانان ساکن قفقاز هنوز مقاومت می‌کنند و با وجود استحالة اقتصادی، در هر فرصت مناسب برابر فرهنگ حاکم روس قد علم می‌کنند، تا سرانجام چه خواهد بودن.

بخش هشتم

چگونه نام آذربایجان بر اران نهاده شد

پس از جنگ‌های ایران و روس در روز گار سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار و قرارداد مشهور ترکمانچای، رودارس مرز میان ایران و روسیه شناخته شد و سراسر قفقاز به تصرف امپراتوری روسیه درآمد. ترکی زبانان مسلمان قفقاز که از نتایج جنگ‌های ایران و روس ناخرسند و به سبب ضعف دولت ایران از پشتیبانی کشور مذکور ناامید شده بودند، به دولت امپراتوری عثمانی که هنوز در آن زمان نیرومند بود، روی آوردند.

واخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در امپراتوری عثمانی دو جریان قوت گرفت. یکی از این دو، اندیشه «اتحاد اسلام» و دیگری «وحدت ترکان» بود که گروه مشهور «ترکان جوان» مبلغ و مروج آن بودند. این گروه که خواستار اتحاد همه ترکی زبانان جهان بودند، در سال ۱۹۰۷ حزبی بنام «حزب اتحاد و ترقی» بنیاد نهادند.

دولت امپراتوری عثمانی که ترکی زبان و در عین حال مدعی رهبری بر مسلمین سراسر جهان بود، این دو جریان و دو اندیشه را در هم آمیخت و بخدمت گرفت. ترکی زبانان قفقاز نیز که به علل مذهبی از سیاست امپراتوری روسیه ناخرسند بودند، در جستجوی تکیه‌گاهی برآمدند و این تکیه‌گاه را در میان ترکی زبانان آسیای صغیر یافتد.

پس از شکست ایران و الماق سراسر قفقاز به امپراتوری روسیه، مردم داغستان در شمال شرق قفقاز به رهبری شیخ شامل علم طغیان بر افراشتند، جنگ مسلمانان داغستان با ارتضی روسیه دهه‌ها سال بدراز اکشید و سرشار از قهرمانی‌ها بود که لوتو لستوی نویسنده بزرگ روس بخشی از این قهرمانی‌ها و دلاوری‌هارا در کتاب مشهور «حاجی مراد» به شرح آورده است. سرانجام شیخ شامل ناگزیر از جلای وطن و مهاجرت به عربستان و اعتکاف در مکه شد. وی به سال ۱۸۷۱ در شهر مدینه درگذشت^۱.

قیام شیخ شامل که از سوی ارتضی امپراتوری روسیه در هم شکسته شد، بیشتر جنبه مذهبی داشت. ولی از این پس قیامهای مردم قفقاز رنگ سیاسی-مذهبی گرفت. این قیامها از سوی دولت عثمانی و گروه «ترکان جوان» که بنیاد گزار جنبش «پان تور کیسم» بودند، مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفت.

سال ۱۹۱۱ در شهر باکو حزبی بنام «حزب اسلامی و دموکرات»

1- «Bolshaiia Sovetskai Entziklopediiia», Trete izdanie, Tom 29. Moskva. izdatelstvo «Sovetskaia Entziklopediiia», 1978, str. 278.

مساوات» تأسیس شد که هر دو جنبه سیاسی و مذهبی رادر خود جمع داشت . بنیاد گزاران حزب نامبرده ، رسولزاده ، شریفزاده ، کاظم زاده و چند تن دیگر بودند که از سوی ترکان حمایت می شدند . بنایه نوشتۀ دایرة المعارف بزرگ شوروی « برنامۀ حزب مذکور اتحاد کشورهای اسلامی تحت رهبری ترکیه بود»^۲ .

در ماه فوریۀ سال ۱۹۱۷ پس از پیروزی نخستین انقلاب روسیه و سقوط تزاریسم ، سران حزب مساوات موافقت خود را با «جمهوری دموکراتیک روسیه» که پس از برکناری امپراتور نیکلای دوم تزار روسیه ، تأسیس یافته بود ، اعلام داشتند^۳ .

در سال ۱۹۱۷ کنگره مشترک «حزب اسلامی و دموکرات مساوات» با «حزب فدرالیستهای ترک» برگزار شد . در این کنگره دو حزب نامبرده متحد شدند و نام تازه‌ای برگزیدند و خود را «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساوات ترک» نامیدند^۴ .

حزب مذکور از این پس ادعای خود مختاری و استقلال را عنوان کرد . در کنگره حزب رسولزاده ، گوجینسکی ، او سوبگراف ، آقایف و چند تن دیگر به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدند . ارگان مطبوعاتی حزب مذکور روزنامۀ «استقلال» بود^۵ .

۲ - «Bol'shaja Sovetskaja Entsiklopedija», Tretie izdanie, Tom 17, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedija», 1974, str 128-129.

۳ - همانجا ، ص ۱۲۸-۱۲۹

۴ - همانجا ، ص ۱۲۹-۱۲۸

۵ - همانجا ، ص ۱۲۸-۱۲۹

پس از انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و کناره گیری روسیه از شرکت در نخستین جنگ جهانی، ترکان نفوذ خود را در قفقاز گسترش دادند. سران حزب مساوات ابتدا بابلشویکهای قفقاز نزدیک شدند، ولی سرانجام میانشان اختلاف افتد و مساواتیان در تاریخ بیست و هفتم ماه مه سال ۱۹۱۸ در شهر تفلیس دولت خود را تشکیل دادند و بنام «جمهوری آذربایجان» اعلام استقلال کردند^۶. دولت مذکور در ماه ژوئن همان سال مقر خود را به شهر گنجه انتقال داد^۷.

پانزدهم سپتامبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان ترک به فرماندهی نوری پاشا شهر باکو را متصرف شدند. پس از این واقعه دولت مساواتیان که از پشتیبانی ترکان برخوردار بود، به شهر باکو انتقال یافت.

گرچه مساواتیان خود گروهی متشکل و یکدست نبودند، با این همه نفوذ ترکان در آنها بسیار بود. در دایرة المعارف کوچک شوروی که به سال ۱۹۵۴ در شهر مسکو به چاپ رسید. چنین نوشته شده است:

«مساواتیان از ترکان پیروی می کردند و دولتی پان تور کیست بودند»^۸.

گمان می رود گذاردن نام آذربایجان بر اران و شیروان در قفقاز بنابر-

6 . «Bol'shaja Sovetskaja Entsiklopedija», Tretie izdanie, Tom 17, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedija», 1974, str. 128-129

- همانجا، ص ۱۲۸-۱۲۹

8 . «Entsiklopedicheskii slovar». Tom 2, Moskva, izdatelstvo «Bol'shaja Sovetskaia Entsiklopedija», 1954, str. 445.

خواست و سیاست ترکان بوده است. زیرا ترکان که چندبار به آذربایجان ایران حمله بر دند، با وجود کشتار فراوان، همواره مقاومت شدید مردم آذربایجان را برابر خود مشاهده کردند و بنابراین قادر نبودند از راههای مستقیم مردم آذربایجان را به خود متمایل گردانند. از این رو طریق غیر مستقیم را در پیش گرفتند و در صدد برآمدند نخست قفقاز و آذربایجان را زیر نام واحد «آذربایجان» متوجه گردانند و پس آنگاه دو سرزمین نامبرده را ضمیمه خاک خود کنند.

سی ام اکتبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان انگلیس به فرماندهی ژنرال تومسون شهر باکو را اشغال کردند و سپاه ترک را که در نخستین جنگ جهانی شکست یافته بود، از آن سرزمین بیرون راندند. ولی دولت «جمهوری آذربایجان» که توسط مساواتیان تأسیس یافته بود، همچنان بر سمیت شناخته شد.

دولت مساوات حدود دو سال زیر عنوان «دولت جمهوری آذربایجان» بر اران و شیروان حکومت کرد و این وضع تا ۲۸ آوریل سال ۱۹۲۰ ادامه یافت. در این تاریخ واحدهای ارتش سرخ، شهر باکو را بتصرف آوردند و دولت مساواتیان را ساقط و بسیاری از سران حزب و دولت مذکور را دستگیر واعدام کردند.

از همین تاریخ در باکو و پیرامون آن حکومت شوروی اعلام شد. ولی دولت جدید نیز نام «آذربایجان» را که پان تور کیستها بر

9- «Bolshaja Sovetskaia Entsiklopedija». Tom. 1, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopedija», 1970, str. 254.

سرزمین اران و شیروان نهاده بودند، همچنان باقی نگادداشت.
بدین روای نام «آذربایجان» نخست از سوی مساواتیان بر بخشی از قفقاز گذارده شد و پس آنگاه از جانب اتحاد شوروی تأیید و تثبیت گردید.

در این که سرزمین ترکی زبانان قفقاز همچگاه نام آذربایجان نداشته است، جای اندک شبکه و تردیدی نیست و نگارنده بتفصیل مطالبی در این زمینه ارائه کرده است. در گذشته مؤلفان و مورخان از بیان این حقیقت ابانداشتند. ولی بعدها به علل سیاسی این نکته از جهانیان پنهان نگاه داشته شد، چنان‌که کمتر کسی از نسل جوان و نیز نسل گذشته بر این امر آگاهی دارد. ولی مؤلفان و مورخان شوروی که پیش از اوج گرفتن برخی نظریه‌های سیاسی توسعه طلبانه در مسائل سیاست خارجی، اظهار نظر کرده‌اند، بر این حقیقت واقف و بدان معرف بوده‌اند. استاد بارتولد دانشمند شوروی بدصراحت این نکته را بیان داشت و اعلام کرد که «نام و عنوان «آذربایجان قفقاز» تنها پس از انقلاب (مقصود انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ است - م) بکار گرفته شد».^{۱۰}

استاد بارتولد که در اوخر زندگی ازورود در مسائل سیاسی به شدت پرهیز داشت، در پیرامون سلطه روسها بر قفقاز مطلبی ننوشت. زیرا ممکن بود بیان حقایق باخواستها و مقاصد سیاستمداران تعارض و تنافض حاصل کند. از این‌رو، وی در آثار خود اعراض خویش را از

^{۱۰}— Bartold V. V., Sochinenia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775.

بیان حقایق ابراز داشت و چنین اعلام کرد:

«چون ازورود در مسائل سیاسی پرهیز دارم، از این رو در پیرامون سلطه‌رو سهابر قفقاز مطلبی نمی‌آورم».^{۱۱}

حال آن که استاد بارتولد خود سیاستمدار بود و مدتی از عمرش را در وزارت امور خارجه و سیه و خدمت در پیرامون کارهای سیاسی گذراند. ولی با اینهمه استاد درجای دیگر پرده از رازها برداشت و با اشاره‌ای استادانه حقیقت را مکشوف داشت و در پیرامون علت گذاردن نام «آذربایجان» بر قفقاز چنین گفت:

«نام آذربایجان بسایی جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب شد که گمان می‌رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند ... نام آذربایجان از این نظر برگزیده شد».^{۱۲}

آبایک دانشمند شوروی در شرایط و اوضاع واحوالی که بر آن کشور حکم‌فرما بوده و هست، بهتر و آشکارتر از این می‌توانست ویامی تواند سخن بگوید، پرده از رازها بردارد و هدف و مقصد دولتمردان کشور خویش را در گذاردن و باقی‌نگاهداشتن نام «آذربایجان» بر اران و شیروان بیان کند؟

این دانشمند گرانقدر که چون همه‌بزرگان دانش و معرفت، دوستدار حق و حقیقت بود، اعتقاد داشت که عنوان «جمهوری آذربایجان»

۱۱ - Bartold V. V., Sochinenia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatolstvo vostochnoi literatury, 1982, str. 782.

۱۲ - همانجا، ص ۷۰۳.

برای سرزمین اران، عنوانی است نادرست. اکادمیسین بارتولد با استادی و مهارتی که شایسته دانشمندان است، نظر خود را در این زمینه اعلام داشت و چنین توصیه کرد:

«هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری- آذربایجان را شامل شود، در آن صورت هی تو ان نام اران را برگزید»^۲.

مردم آذربایجان کمتر گذشته بخاطر دفاع از مرز و بوم خویش با سپاهیان دولت عثمانی پیکارها کردند و زن و مرد و کودک از تبریز تاروستاها را دور دست علیه اشغالگر آن پیگانه پا خواستند، با گذاردن نام آذربایجان بر سرزمین دیگری جز مرز و بوم خویش روی موافق نشان ندادند. در آن روز گار که نام «آذربایجان» بر بخشی از قفقاز نهاده شد، شادروان- شیخ محمد خیابانی و یارانش به نشانه اعتراض بر این نام‌گذاری نادرست، پیشنهاد کردند تنانم آذربایجان تغییر یابد. در کتاب «تاریخ- هیجده ساله آذربایجان» نوشته شادروان احمد کسری تبریزی، در پیرامون تغییر نام آذربایجان چنین آمده است:

«در همان روزهای نخست خیزش حاجی اسماعیل آقا امیر خیزی که از آزادیخواهان کهن و این زمان از نزدیکان خیابانی می‌بود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون در راه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته، نامش را «آزادیستان» بگذاریم. در این هنگام نام «آذربایجان» یک دشواری پیدا کرده بود. زیرا

13. Bartold V. V., Sochinenia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str 703.

پس از بهم خوردن امپراتوری روس، ترکی زبانان قفقاز در باکو و آن پیرامونها جمهوری کوچکی پدید آورده آنرا «جمهوری آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین نامش در کتابها «اران» است. ولی چون این نام از زبانها افتاده بود واژ آن سوی بنیاد گزاران آن جمهوری امید و آرزو شان چنین می‌بود که با آذربایجان یکی گردند، از این‌رو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان یگانگی خرسندی نداشته واز ایرانیگری چشم‌پوشی نمی‌خواستند از آن نام‌گزاری قفقازیان سخت رنجیدند، و چون آن نام گزاری شده و گذشته بود کسانی می‌گفتند: بهتر است مانام استان خود را دیگر گردانیم. همانا پیشنهاد «آزادیستان» از این راه بوده است».^{۱۴}.

شادروان کسری در این نوشه مشابه نظر استاد بارتولد را بیان داشت و نام راستین «جمهوری آذربایجان» را اران دانست. مورخ گرانمایه آذربایجانی در شاهکار پژوهشی خود زیر عنوان «شهریاران گمنام» که به سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ هجری شمسی و شاید پیش از آن نگاشته و در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی به چاپ رسانیده، از این کار باشگفتی یاد کرده است. چنین بنظر می‌رسد که شادروان کسری به هنگام نگارش کتاب «شهریاران گمنام» هنوز به انگلیزه گذاردن نام «آذربایجان» بر اران آگاه نبوده و همانند استاد بارتولد مقصود دولتمرداران شود را در

۱۴ - کسری، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، بازنمایه تاریخ مشروطه، ایران، جلد دوم، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۲۵۳۷، ص ۸۷۳.

را در پیرامون یکی شدن این دو سرزمین عنوان نکرده است . ولی در زمانی که «تاریخ هیجده ساله آذربایجان» و «تاریخ مشروطه ایران» را می نگاشت ، به دریافت‌های مشابه استاد بارتولد که در روسیه می زیست ، دست یافت که از نظر خوانندگان گذشت .

کسری گرچه نسبت به انقلاب روسیه و برقراری حکومت شوروی در قفقاز نظری موافق داشت ، با این همه از ابراز شگفتی خودداری نکرد . وی در کتاب «شهریاران گمنام» اشاره‌ای به این نکته دارد که جالب دقت است :

«شگفت است که اران را اکنون آذربایجان می خوانند . با آن که آذربایجان یا آذربایگان نام سرزمین دیگری است که در پهلوی اران و بزرگتر و شناستر از آن می باشد و از دیرین زمان که آگاهی در دست هست همواره این دو سرزمین از هم جدا بوده و هیچگاه نام آذربایگان بر اران گفته نشده است . تا کنون ندانسته ایم که برادران ارانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود برپا کرده می خواستند نامی بر آنجابگذارند ، برای چه نام تاریخی و کهن خود را کنار نهاده دست یافما بسوی آذربایگان دراز کردند ؟ و چه سودی را از این کار شگفت خود امیدوار بودند ؟ این خرد و گیری نه از آن است که ما بر خاسته از آذربایگانیم و تعصب بوم و میهن خود نگه میداریم . چه آذربایگان را از این کار هیچ گونه زیان نیست . بلکه از این است که برادران ارانی ما در آغاز زندگانی ملی و آزاد خود پشت پا به تاریخ و گذشته سرزمینشان می زند و این خود زیانی بزرگ است و آنگاه تاریخ مانند چنین

کارشکفت سراغ ندارد ». ^{۱۵} شادروان کسری در آن روز گارچین می‌پندشت که «آذربایجان را از این کارهیچه گونه زیان نمی‌ست ». ولی بعدها به هنگام نگارش «تاریخ-هیجده ساله آذربایجان» و «تاریخ مشروطه ایران» به ماهیت امریکی برداشت کرد و به نوشتن مطالبی در این زمینه پرداخت که هنوز برای بسیاری از مردم و شاید بخشی از سیاستمداران کشور ما قابل درک نبود . کسری اندکی پس از شهریور ۱۳۲۰ در روزنامه پرچم چنین نوشت :

«چون در شهریور گذشته سپاهیان شوروی به آذربایجان آمدند و آن تبدلات رخ داد، حزبی در تبریز بنام «حزب آذربایجان» پدید آمد که یکدسته هوسمددان آن را بنیاد نهادند . در آن زمان در تبریز از این دسته‌ها بسیار بسته می‌شد و از جمله چند تنی آن دسته‌را بستند و خود را «حزب آذربایجان» نامیدند و چون کسان بسیار بی‌خرد و بدنهد می‌بودند از بودن سپاهیان شوروی در آذربایجان چنین دانستند که اگر لاف کمونیستی زنند، کارکنان شوروی حمایت از آنان خواهند کرد . این است ظاهرات کمونیستی از خود نمودند . در حالی که بیشتر ایشان معنی کمونیستی را هم نمی‌دانستند و چون مقصودشان جز هوسیازی و خودنمایی نبود و برای این کار وسیله می‌جستند نخست به آرزوی استقلال آذربایجان افتادند و این را یک وسیله خوبی برای خودنمایی‌های خود یافتند . و این است که هواداری از

۱۵ - کسری، احمد، شهرباران گمنام، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۲۵، ص ۲۶۵

زبان‌تر کی را بهانه گرفتند و به کوشش‌های پرداختند. در نهان مقصودشان جداشدن از ایران بود و در راه هوسبازی به چنین اندیشه بسیار غلطی، گستاخی می‌نمودند. ولی در آشکار دعوی تر کی - فارسی را دنبال کرده و روزنامه‌ای بنام آذربایجان بنیاد نهاده در آنجا هر روز گفتارهای می‌نوشتند.

سپس در این اندازه نایستاده به سیاهکاریهای دیگری برخاستند. بدینسان که چون از آذربایجان‌هنوز ریشه تاراجگران و اشرار کنده نشده و در این گوش و آن گوش کسان بسیاری از آنان بازمانده، اینان فرستادگانی بنزد آنان فرستاده به آشوب و تاراجگری تحریکشان می‌کردند و چون دسته‌هایی از مهاجران در سالهای آخر از قفقاز به آذربایجان آمدند و در روستا نیز پراکنده هستند، بادست آنان کمیته‌های تاراج و آدمکشی در دیه‌ها بنیاد می‌نهادند»^{۱۶}.

چنان که در آغاز اشاره شد نگارنده می‌کوشید تا سرحد امکان ازور و ددر مسائل سیاسی بپرهیزد و داوری را بر عهده خواند و اگزارد. ولی این کار تازمانی میسر است که موجب تحریف واشکال در مسائل تاریخی نشود. نمی‌توان واقعیت را فدای سلیقه کرد. از این‌رو بنا چار اشاره‌ای بسیار مختصر به مسئله آذربایجان را ضروری شمارد.

چنان که خوانندگان آگاهی دارند، در تاریخ ۱۲ شهریور سال ۱۳۴۴ حزبی بنام «فرقة دموکرات آذربایجان» تأسیس شد که سران آن

۱۶ - نامه «پرچم»، شماره ۱۲۰، خرداد ۱۳۲۱.

در آغاز خواستار اجرای قانون اساسی و تشکیل «انجمنهای ایالتی و ولایتی» شدند. مسئولان حزب مذکور نخست از استقلال و تمامیت ارضی ایران سخن می‌گفتند و کسانی که آنان را به تجزیه طلبی متهم می‌کردند، دشمن و مغرض می‌خوانندند.

نگارنده قصد ندارد به آنچه مورد بحث و تردید است اشاره کند.

بلکه تنها به ذکر چند نمونه از اسناد تاریخی و بدینگر سخن نمونه‌هایی از مطالب مندرجه در مطبوعات ارگان «فرقه دموکرات آذربایجان» می‌پردازد و داوری را بر عهده خوانندگان می‌گذارد.

پس از ۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۵ گروهی از مسئولان و افراد «فرقه دموکرات آذربایجان» و حکومت دموکراتهای آذربایجان به اتحاد شوروی مهاجرت کردند که نگارنده نیز از زمرة آنان بود. مسائلی که در روز گارحا کمیت «فرقه دموکرات آذربایجان» صورت مخفی داشت، پس از مهاجرت به اتحاد شوروی صورتی علنی یافت و جایی برای تردید و گمان باقی نگذارد. گرچه مسئولان دولت شوروی کوشش و افراداشتند براین که نیت و قصد الحاق آذربایجان ایران به اتحاد شوروی تا آنجا که میسر باشد فاش و بر ملا نشود و بهانه‌ای بدست دولت ایران و مخالفان و رقیبان دولت اتحاد شوروی ندهد، ولی با این همه گاه مطالبی منتشر می‌شد که نشان می‌داد هدف و برنامه کار برچه منوال است.

در تاریخ بیست و یکم آذر سال ۱۳۲۹ سران «فرقه دموکرات آذربایجان» تلگرامی به میر جعفر باقراف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست «جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان» مخابره کردند

که متن آن در روزنامه «آذربایجان» ارگان کمیته مرکزی «فرقة دموکرات آذربایجان» به چاپ رسید. در متن تلگرام مذکور چنین آمده است:

«بدر عزیز و مهر بان میر جعفر باقراف!

خلق آذربایجان جنوبي که جزء لا ينفك آذربایجان شمالی است^{۱۷}، مانند همه خلقهای جهان، چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است»^۸.

از مندرجات تلگرام به سهولت می‌توان به راز این نام‌گذاری پی‌برد و هدف و مقصود نام‌گذاران و دست پروردگانشان را در جدا کردن آذربایجان از ایران و الحاق آن به اتحاد شوروی دریافت.

در جلسه عمومی فعالان «فرقة دموکرات آذربایجان» به مناسبت پنجمین سالگرد تأسیس فرقه مذکور قطعنامه‌ای بتصویب رسید که در آن چنین آمده است:

۱۷ - در پیرامون اصطلاح «آذربایجان جنوبی» و «آذربایجان شمالی» رجوع شود به پیشگفتار کتاب و مقاله نگارنده زیر عنوان «مگر ایرانیان میهنه پرست - مرده اند؟». و مقاله دیگر نگارنده زیر عنوان «سخنی در پیرامون آذربایگان» که در مجله بررسیهای تاریخی سال ۱۳۴۸ انتشار یافته است.

۱۸ - روزنامه «آذربایجان» شماره ۲۱۳، با کو ۲۳ آذر ۱۳۲۹. متن ترکی تلگرام چنین است:

«عزیز و مهر بان آنامیز میر جعفر باقراف! شما لیندان آیریلماز بیر حصه اولان جنوبی آذربایجان خلقی، دنیانین بوتون خلق لری کیمی امید گوزونی بویوک سووت خلقینه و سووت دولتینه تیکمیشدیر».

«از کمیته مرکزی فرقه خواستاریم که در مقابل توجه و کمکهایی که بر ادران همخون ما بویژه رهبر حزب کمونیست آذربایجان رفیق میر جعفر باقراف پس از مهاجرت به میهن خود - آذربایجان شمالی نسبت بهما مبذول داشته‌اند سپاسگزاری کنند»^{۱۹}.

چنان‌که از قطعنامه پیداست، بخش ارانو شیروان قفقاز که «آذربایجان شمالی» نامیده شده، به «میهن» مردم آذربایجان ایران بدل گشته و ساکنان آن با مردم آذربایجان «برادرهم‌خون» شده‌اند.

آیا دلیلی روشنتر از این برای معلوم داشتن مجھول آذربایجان می‌توان یافت؟ آیا این سند خود پرده‌ای رازهای نهان برنمی‌گیرد؟ در تلگرام دیگری که از سوی کمیته مرکزی «فرقه دموکرات- آذربایجان» به میر جعفر باقراف^{۲۰} دبیر اول کمیته مرکزی حزب

۱۹- روزنامه «آذربایجان»، شماره ۱۸۶، باکو، ۱۹ شهریور ۱۳۲۸.

من فر کی قطعنامه چنین است:

«ُوزیور دو هیز شمالی آذربایجاناً مهاجرت ایتدیکدن صونرا قان قارد اشلا ریمیز، خصوصی ایله آذربایجان کمونیست فرقه سینین رهبری- میر جعفر باقراف یولداشین گوستردیگی قایفو سیندان تشکر اینمگی فرقه نین مرکزی کمیته سیندان خواهش ایدیریلک».

۲۰- میر جعفر باقراف نخست وزیر و دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست. جمهوری شوروی سوسالیستی آذربایجان عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که پس از مرگ استالین به جرم همکاری و همدستی با بریانئیس پلیس مخفی شوروی (ک. گ. ب.) محکمه واعدام شد.

کم و نیست جمهوری شورروی سو سیالیستی آذربایجان مخابره شد ،
چنین آمده است :

«رهبر عزیز و پدر مهر بان رفیق میر جعفر باقراف ا

از تأسیس فرقه دمو کرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق
آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبي سر زمین
زاده بومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سالها است در زیر
پنجه های سیاه شو و ینیستهای فارس دست و پا می زند ،
بر عهده دارد ، سه سال تمام می گذرد ... سومین سال تأسیس این
فرقه مبارز را به کلیه علا قمندان خلق آذربایجان و به شما که رهبر
عزیز و پدر مهر بان ما هستید شاد باش می گوییم . عده ای از اعضای
فرقه ، حکومت ملی و سازمان فدائی ها ... به قسمت شمالی و
آزاد وطن خود مهاجرت کردند ».^{۲۱}

در این سند ، آذربایجان به عنوان «قسمت جنوبي سر زمین زاده بومی وطن
عزیز» نامیده شده که گویا سالها است مردم آن «در زیر پنجه های سیاه

- ۲۱ - من تر کی تلگرام چنین است : « عزیز رهبر و مهر بان آنا میز میر جعفر .
با قراف یولداش ا بو گون اوچ ایل تمام دور کی دو غما یور دومیز و عزیز وطن میز
او لان آذربایجانین جنوب قسمتینده ایل لردن بری در منشی و نیست لرینین قارا پنجه
سی آتیندا اینله بن خلق بیزین ملی آزاد لبی او غروندا آپار دینی مقدس مبارزه سینه
رهبر لیک ایتمک ایچون آذربایجان دمو کرات فرقه سی تشکیل اولون موشدور .
بو مبارز فرقه نین تشکیلینین او چون جی ایل دونومی مناسبیله بوتون علاقمند .
لری ، آذربایجان خلقوی عزیز رهبر و مهر بان آتامیز او لان سیزی تبریک
ایدیریک . نتیجه اعتباری ایله فرقه ، ملی حکومت و فدائی تشکیلاتیندان
پیر عده ... وطن میزین آزاد شمال قسمتینه مهاجرت ایندیلر ».

روزنامه « آذربایجان » شماره ۸۱ ، باکو ، ۱۷ شهریور ۱۳۲۷ .

شوروینیستهای فارس دست و پا می‌زنند» و «گویا مستولان فرقه» به قسمت شمالي و آزادوطن خود مهاجرت کرده‌اند».

همان گونه که پیشتر از نظر خوانندگان گذشت، نگارنده کتاب کوشیده است تا آنجا که میسر باشد از ورود، بحث واظهار نظر در پیرامون مسائل سیاسی دوری گزیند و داوری را بر عهده خوانده و اگذارد. ولی این کار نمی‌بایست بهبهای حذف اسناد و مدارک تاریخی صورت می‌پذیرفت. از این رو دست کم نقل چندمدرک مختصر که از نظر تاریخی و اجداهیمت است ضرور می‌نمود. تاداواری خوانندگان چه باشد؟

فهرست اعلام

نامهای کسان

آندرآس: ۶۵

۷

الف

- ابراهیم بنال: ۲۰۰
- ابن ابی ساج: ۴۰
- ابن اثیر: ۱۹۶
- ابن بطوطه: ۲۰۴-۲۹
- ابن حسویل: ۷۴-۴۱-۴۰-۳۹-۳۷
- ابن خردادبه: ۱۷۲-۱۲۲
- ابن فضلان: ۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹
- ابن فقیه: ۱۴۷-۴۱-۳۶-۱۳-۱۲
- ابن متفع: ۱۶۶-۱۶۵
- ابن ندیم، ابن الندیم: ۱۶۵-۱۶۶-۱۷۰
- ابو الفداء: ۴۴-۴۲
- ابوبکر: ۱۷۵
- ابودلف: ۲۸
- ابو دیحان بیرونی: ۱۴۹-۹۷-۹۶-۶۷
- ابوسعد: ۱۳
- ابوسعید: ۲۰۳

- آبایف: ۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۳۲-۳۱
- آناترک: ۱۱۲
- آتربات مانسارسپندان: ۱۳
- آنربات - آتروپات: ۱۵۲-۱۵
- آتورپات - ائورپات: ۱۲-۱۳-
- آذرباد: ۱۵۲
- آذر، عبدالرضا: ۱۸۱
- آذرباد: ۱۲
- آذرباد زرادستان: ۱۳
- آذرباد ماراسپندان: ۱۳
- آذرباد مهراسپندان: ۱۳
- آذرنوش، آذرتاش: ۱۴۸
- آرش: ۹۶
- آرین انگین: ۱۱۲
- آشور بانیپال: ۱۲۸
- آقایف: ۲۱۳
- آلپ ایلینور: ۵۰
- آمیانوس مارسلینیوس: ۱۱۸
- آنایاشیراکاتسی: ۱۱۹-۳۴-۳۳

اسماعیل (فرزند ابراهیم): ۱۲۸	ابومسعود کوفی: ۱۴۸
اسمعیل قلی: ۲۰۶	ابونصر القباوی: ۱۹۰-۱۹۳
اغرثیرث: ۸۶	اثورپات - اترپات: ۱۲-۱۳-۱۴
افراسیاب: ۸۳-۸۶-۸۹-۹۱-۹۶	۱۱۲-۱۵۲-۱۵۳
افشار (نادرشاه): ۲۰۶	اخشورش: ۷۳-۱۰۳
افشار، ایرج: ۴۱-۴۲-۴۳-۸۰-	ادریسی، ابو عبدالله محمد بن محمد: ۲۰۲
۱۰۸-۱۷۱	ادب طوسی: ۱۶۳-۱۷۵
الب ارسلان: ۱۹۹-۲۰۰	اران: ۱۲۰
البکین: ۱۹۴	ارانشاه: ۱۲۶
الکندر: ۱۲	ارجاسپ - ارجت اسپ: ۸۷
الکساندر: ۱۲	اردشیر اول (هخامنشی): ۷۳
امام شافعی: ۱۷۴	اردشیر پاپکان: ۱۴۴-۱۴۳-۱۵۵
امیر تیمور: ۲۰۳	ارسلان: ۱۹۴
امیر خیزی، اسماعیل: ۷-۲۱۸	ارمیاء: ۱۳۹-۱۴۲
انوشیروان: ۳۵-۲۵-۱۲۵-۱۸۰-۱۸۰	اریا پیت: ۹۳
۱۸۱	اریارت: ۹۳
اورانسکی - ارانسکی: ۱۰۶-۱۲۱	اریارنه: ۹۳
اوربلی: ۱۲۹	اریافرن: ۹۳
اوسبوگ اف: ۲۱۳	اریوبرزن: ۹۳
اوشنین: ۱۰۵	اسپیمان: ۱۵۱-۷۳
اوغودخان: ۸۴	اسپیتامان - سپیتامان: ۶۹
اوغوز: ۱۸۸-۱۸۹	استالین: ۴
اولوبایا: ۹۱	استر: ۱۰۳-۱۴۱
ایچ آغا سی: ۲۰۶	استرابون - استرابون: ۱۷-۱۹-۱۰۳
ایرج: ۸۷	۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۹
ایرش: ۹۶	استیاگ: ۲۳
ایریچ: ۸۷	اسرحدون: ۱۳۸
ایستمی خان: ۱۸۰	اسفندیار: ۶۹
ایشپوئین: ۱۳۷	اسکندر بیگ منشی: ۴۵
ایشیلک آغا سی: ۲۰۶	اسکندر مقدونی: ۱۸-۶۷-۱۳۰-۱۵۸
ایل بیگی: ۲۰۶	اسکندر (پرسقرا یوسف): ۱۷۵-۱۷۶

<p style="text-align: center;">ب</p> <p>پانکاتوف: ۱۸۳-۱۲۶ پاخوموف: ۱۳۰ پاینده، ابوالقاسم: ۸۵-۸۳-۷۳-۷۲ پاینده، ایوانف: ۱۵۰-۹۰-۷۱-۷۰-۶۷-۱۵۰-۹۱-۸۷ پیشگو: ۱۸۲-۱۸۱-۱۷۰ پتس: Petes پروخوروف: ۵۷ پشنگ: ۸۷ پتروفسکی: ۱۳۷-۸ پلینیوس: ۱۱۹-۱۱۸-۳۲-۳۱-۱۹-۱۸-۱۲۱ پنه: ۱۲۳ پنه: ۱۲۳ پوردادود: ۸۵-۶۹-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴ پیران: ۹۱-۸۷ پیر حاجی حسن زهتاب: ۱۷۶-۱۷۵ پیگو لفسکایا: ۱۳۷-۸ پیلس: ۸۷ پیوتروفسکی: ۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸</p> <p style="text-align: center;">ت</p> <p>تشوفانس میلتی: ۴۸-۱۷ تجدد، رضا: ۱۶۶ تفاق - دقاق: ۱۹۳ تومسون(ڈنرال): ۲۱۵ توج: ۸۷</p>	<p style="text-align: center;">ب</p> <p>ایبلک: ۱۹۳ ایوانف: ۱۵۰-۹۰-۷۱-۷۰-۶۷-۱۵۰-۹۱-۸۷-۱۶۷</p> <p>بابک خرمی: ۱۶۹-۱۴۸ بارگولد: ۲۶-۲۴-۲۲-۱۵-۱۴-۸۰-۷۹-۷۵-۶۴-۵۰-۴۹-۲۸-۱۲۷-۱۲۶-۱۲۴-۱۲۳-۸۱-۱۹۴-۱۹۳-۱۵۳-۱۴۳-۱۳۳-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۱۹۵-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۶</p> <p>برخوداریان: ۴۸-۴۷ برهان: ۴۵ بشاری مقدسی، ابو عبدالله: ۴۰-۳۲-۱۶۹</p> <p>بستاسب: ۱۵۱ بطلمیوس: ۱۲۲-۴۶-۳۲ بنراخان: ۱۹۳ بلادزی: ۱۴۶-۱۴۵ بلعمری: ۸۳ بلنیتسکی: ۸ بنو عامر بن لؤی - بنی عامر: ۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۳-۸-۱۵۶-۱۴۵ بهرام - بهرام گور: ۱۸۲-۷۰-۱۸۳-۱۷۹ بهرام چوینه: ۱۸۲-۷۰-۱۸۳-۱۷۹ بیچورین: ۲۰۶ بیگلر بیگی: ۱۲</p>
--	---

خاقان ترک: ۱۸۰-۸۳	تور: ۸۷-۸۶-۸۵
خاقان خزر - خاقان خزران: ۵۰	توغان: ۱۸۷
خانلر خانی: ۲۰۶	تولستوی، لو: ۲۱۲
خدیو جم، حسین: ۱۷۱-۱۷۰-۹۵	تیرداد یکم (شاه آلبانی): ۲۵
- خسرو انوشیروان: ۱۲۵ - ۳۹-۳۵	تبگلات بالصر: ۱۳۸
۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰	قیل: ۶۵
خسرو دوم(ابرویز) پرویز: ۱۲۵	تیمور: ۲۰۳
خشاپارشا: ۱۴۱-۱۰۳-۷۳	
خشترب: ۱۱۲-۱۵	ج
خشترباون: ۱۵	جبو: ۱۹۰
خوارزمی، ابو عبدالله: ۱۷۰-۹۵	جعفر سلطان القرائی: ۱۷۶
خیابانی، شیخ محمد: ۲۱۸-۷	جوانشیر: ۱۲۸
۵	جنبدی، فریدون: ۱۷۵-۱۶۳
دادارشیش: ۱۴۲	
داریوش بزرگ: ۱۴۲-۱۳۹-۱۰۲-۱۵	چ
داریوش سوم: ۱۱۷-۱۵	چفری بیگ: ۱۹۹
دانیال: ۱۴۱-۱۰۲	
دیرسیاقی، محمد: ۲۰۵-۱۷۴-۴۴	ح
دقاق: ۱۹۳	حاجی مراد: ۲۱۲
دقیقی: ۱۶۸	حافظ حسین کربلایی تبریزی: ۱۷۵
دورن: ۴۷	۱۷۶
دهخدا، علی اکبر: ۱۴۹-۱۳	حدیدی، حسین: ۵
- دیاکونوف: ۱۰۵-۸۹-۷۲-۶۸-۹	حلواچی اغلی: ۲۰۶
۱۵۰-۱۴۹-۱۱۶-۱۱۵-۱۰۹	حمدالله مستوفی: ۲۰۵-۱۷۴-۴۴
دینوری، ابوحنیفه: ۱۴۷	حمزة بن حسن اصفهانی: ۱۴۹-۱۴۸
دیودورسیسلی: ۱۷	۱۵۱
دیونیس: ۱۸	
ذ	خ
ذکاء، بحسی: ۲۲ - ۱۶-۱۴-۱۳-۱۲	خازانوف: ۲۷
۱۶۰-۱۵۸-۱۴۶-۱۲۰-۱۰۵-۷۸-۲۴	

سارگن: ۱۰۷	- ۱۹۹-۱۹۶-۱۷۵-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱
سالارمرزبان: ۴۰	۲۰۶-۲۰۵-۲۰۱
سائبکوف شدرین: ۲۰۲	
سبتوس: ۱۲۸	ر
سبکتکین: ۱۹۴	
سپیتمان-سپیاما: ۱۵۲-۱۵۱-۷۳-۶۸	رامین: ۱۴۴-۹۷
سپیتماس: ۷۳	رستم: ۶۹
ستروبووا: ۸	رسولزاده: ۲۱۳
سرداش: ۲۰۶	رشید الدین فضل الله همدانی: ۱۸۹-۱۸۸
سرم: ۸۵	رشید باسمی: ۱۲۲
سزار: ۱۷	رضا، عنایت الله: ۱-۵-۴-۲-۱ - ۷۶ - ۷۳ - ۵-۴-۲-۱ - ۱۵۴-۱۴۰-۱۳۹-۱۳۸-۹۳-۹۲-۹۰ - ۱۵۵
سعدین ابی وفاصل: ۱۴۵	دiciarاده ملک، رحیم: ۱۷۵-۱۶۳
سلجوق: ۱۹۸-۱۹۴-۱۹۳	روحی انارجانی: ۱۷۵-۱۶۳
سلم: ۸۵	رودکی: ۷۹
سرقندی: ۴۵	روزبه (عبدالله بن مقفع): ۱۶۵
سیاوخش: ۸۸	
سیاوش - سیاوش: ۸۹-۸۸-۶۷	

ش

شاپور اول: ۱۵۵-۱۵۴-۲۳	زانخو: ۶۷
شاه اسماعیل: ۲۰۶-۲۰۵	زرتشت ، زردشت ، زرادشت : ۶۹-
شهر و انشاه: ۴۰	۱۵۶-۱۵۲-۱۵۱-۱۳۳
شریفزاده: ۲۱۳	زلالیان: ۱۹۹-۱۸۷-۱۸۶-۱۰-۳-۸۴-۷۷
شعار، جعفر: ۱۲۸-۷۴-۴۰-۳۸-۳۷	
۱۷۳-۱۷۲-۱۵۱-۱۴۹	
شهرب: ۱۵	ژوستنین دوم: ۳۴
شهربان: ۱۵	
شيخ اغلی: ۲۰۶	
شيخ شامل: ۲۱۲	

ز

زرتشت ، زردشت ، زرادشت : ۶۹-	
۱۵۶-۱۵۲-۱۵۱-۱۳۳	
زلالیان: ۱۹۹-۱۸۷-۱۸۶-۱۰-۳-۸۴-۷۷	

ژ

ژوستنین دوم: ۳۴	
مانراب: ۱۱۷-۱۵	

س

غ

غفور اف، ب: ۱۵۰-۱۰۴-۹۰-۷۰

ف

فایق: ۱۹۲

فتحعلیشاه قاجار: ۲۱۱

فخر الدین اسعد گرانی: ۹۷

فراسبا - فراسباک: ۸۶

فردوسی: ۱۸۱-۱۸۰-۱۲

فرنگرسبن: ۸۶

فرنگیس: ۸۷

فروهر: ۱۵۲-۹۵-۹۴

فرهاد سوم: ۱۳۰

فرهشی، بهرام: ۶۹-۶۶ ۶۵-۶۲ -

- ۱۴۲-۱۴۲-۹۸-۹۶-۹۵-۹۳-۹۱-۸۷

۱۵۷-۱۵۶

فرهادک: ۹۱

فریان - فریانه: ۹۰-۸۷

فریدون: ۹۸-۹۴-۸۶-۸۵

فلاویوس، یوسف: ۱۴۲-۱۶

فلیانوس: ۹۱

فیران: ۹۱

فیروز: ۱۸۱-۱۲۵

ق

قاپوچی: ۲۰۶

قارن: ۱۴۴

ط

طباطبائی، ابوالفضل: ۱۸۹ - ۱۹۰ -

۱۹۲-۱۹۱

طبری، محمد بن جریر: ۸۲-۸۵-۸۳ -

۱۵۶-۱۵۲-۱۴۴-۹۷-۹۶-۹۱

۱۸۱

طنان: ۱۸۷

طفرل بیگ، طفرل: ۱۹۹-۱۹۷

طهماسبقلی: ۲۰۶

طوج- ۸۷

ع

عباس میرزا: ۶۵

عبدالله بن طاهر: ۱۴۹-۱۴۸

عبدالله بن مقفع: ۱۶۶-۱۶۵

عبداللهیف، فتح الله: ۹

عبدبن وهیان: ۱۴۵

عثمان بن عفان: ۱۴۵

عز الدین عادل بن یوسف تبریزی: ۱۷۷

علاء الدوله: ۱۹۵

علاء بن وہب: ۱۴۵

علی تگبین: ۱۹۵-۱۹۳

علی کمال: ۸۳

علی یف، افراد (علی یف، ای): ۲۳ -

۱۲۸-۱۲۱-۴۷-۲۵-۲۲

عمواعلی: ۲۰۶

۱۷۱-۱۵۰-۱۱۶-۱۰۵
 کوچوك ينال - ينال كوچلک: ۱۹۲
 كوروش: ۳۲-۳۱
 كولا كوفسكي: ۳۴
 كيا، صادق: ۱۷۵-۱۶۳
 كيپرلت: ۶۵
 كيخسرى: ۷۲
 كيروس: ۵۲
 كيكاووس: ۶۷
 كىشتابى: ۱۵۱-۶۹
 كېيىن اوغۇز: ۱۹۸
 كيومرث: ۹۱

كى

گراز: ۸۷
 گراتوفسکى: ۷۰ - ۷۲ - ۹۰ - ۱۰۴ - ۱۳۷-۱۳۶
 گردىزى: ۱۹۶
 گرسىوز: ۸۱
 گريگوريف: ۵۸
 گوبت شاه: ۸۷
 گوجىنسكى: ۲۱۳
 گوردىه: ۱۷۹
 گوڭ آلب، ضباء: ۸۴-۶۲
 گوڭو - گىپكس: ۱۳۸
 گومبلف: ۱۸۴-۱۸۲-۷۵
 گون آلتاي، شمس الدين: ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱
 گيرشمن، رومان: ۱۰۴

قارنجى بىگى: ۲۰۶
 قازان: ۲۰۴
 قباد: ۳۹
 قىلمىش: ۲۰۰
 قىtieh bin مسلم باھلى: ۱۸۵
 قرايوسف: ۱۷۵
 قىداش: ۲۰۶
 قىز: ۱۹۷
 قطران تبريزى: ۱۹۷-۱۶۹-۱۶۸
 قورخمس خان: ۲۰۶

كى

كارنگى، عبدالعلى: ۱۷۵-۱۶۳
 كاظم زاده: ۲۱۳
 كاھن: ۱۸۶-۱۸۵-۷۸-۷۷
 كەنزايس: ۷۳-۱۷
 كرتير: ۱۵۵-۱۵۴-۲۳
 كردانشاه مادى (كورتان شاه مادىك): ۱۴۳
 كرزى اوغلو: ۱۰۰
 كرسوزد (گرسىوز): ۸۷-۸۶
 كريمسكى: ۴۹
 كريمى، بهمن: ۱۸۹-۱۸۸
 كىنفون: ۱۷
 كسروى، احمد: ۱۴ - ۱۳-۱۲-۱۱-۷
 - ۱۵۸-۱۴۶-۱۲۰-۱۰۵-۷۸-۳۱-۲۵
 - ۱۹۶- ۱۷۵-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰
 - ۲۰۵-۲۰۳-۲۰۱-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷
 ۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۰۶
 كشاورز، كريم: ۸۱-۸۰-۷۹-۶۸-۹-۸

مصطفی کمال: ۱۱۲-۶۱	
معاویہ: ۱۴۷-۱۲۸	
معتصم: ۱۷۶-۱۷۲	
معین، محمد: ۱۰۴-۴۵	
منجیل: ۱۶۸	
منصور بن نوح: ۱۹۴	
منوچهر: ۹۶	
مناندر: ۱۸۱	
منوئه: ۱۳۷	
موحد، محمدعلی: ۲۰۴-۲۹	
موراوجیک: ۱۸۵	
موسی خودنی: ۱۲۱-۱۲۰-۳۲-۲۴	
	۱۶۹-۱۳۲
موسی کاگان کانوانسی: ۱۲۵-۵۰-۳۲	
	۱۸۳-۱۲۸
	مولر: ۱۱۴
میرزا شاهرخ: ۱۷۵	
مبادرسکی: ۱۱۴-۱۱۰	
مبتوی، مجتبی: ۱۶۶	

ن

نادرشاه افشار: ۲۰۶	
ناطق، ناصح: ۱۷۵-۱۶۳	
ناصرخسرو: ۱۷۰-۱۶۸	
نامق اور کون، حسین: ۱۱۱	
نرشخی: ۱۷۳	
نشأت، صادق: ۱۴۷	
نظمی: ۳۹	
نوح: ۸۹	
نوح بن منصور سامانی: ۱۹۳	

ل

لاتیش: ۲۳	
لین: ۱۰-۹	
لوکونین، و. گ: ۱۵۵-۱۵۴	
لهراسب: ۱۵۱-۷۳-۷۲	
لیاتوف: ۳۳	

م

مار، ن. یا: ۵۰-۲۶-۲۵	
مارکوارت: ۱۶۹-۶۵-۴۸-۲۴	
مازبار: ۱۷۲	
مامون: ۱۷۲-۱۴۹-۱۴۸	
ماهوی سوری: ۸۳	
ماهیار نوابی: ۱۷۵-۱۶۳	
متبن، غلامحسین: ۹	
محمد بن زفر: ۱۹۳-۱۹۰	
محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان): ۴۵	
محمد روادی: ۱۹۵	
محمد غزنوی: ۱۹۵-۱۹۴	
مدرس رضوی: ۱۹۰	
مرزبان بن محمد مسافر: ۴۰	
مسعود، ح: ۱۵۱-۱۴۶-۳۷-۳۶-۱۲	
مسعود غزنوی: ۱۹۶	
مسعودی، علی بن حسین: ۸۲-۷۳-۷۲	
۱۷۰-۱۵۱-۱۴۹-۱۴۶-۸۳	
مبیح: ۱۳۳-۱۳۱-۱۲۷-۱۰۴-۶۷-۲۹	
مشکور، محمد جواد: ۱۷۵-۱۶۳-۸۳	
۲۰۳-۱۷۷-۱۷۶	

هرمزد چهارم: ۱۸۲
 هرودوت: ۱۱۵-۱۱۴-۹۲-۷۰-۶۹
 هکاتیوس مبلتی: ۱۱۴
 هلاکو: ۲۰۳
 همام تبریزی: ۱۷۶

۵

یاقوت حموی: ۲۹-۲۸
 یاکوبوسکی: ۱۳۷-۸
 یامپولسکی: ۱۱۶-۱۱۵-۵۱-۵۰-۱۱۷
 یانوفسکی: ۴۶
 یبغو: ۱۹۰
 پرمیان: ۵۰
 یزدجرد: ۸۳
 یزدگرد اول: ۱۲۷
 یزدگرد دوم: ۱۲۴
 یزدگرد سوم: ۱۸۴-۸۳
 یشتابسب: ۷۳
 یعقوبی: ۱۶۹-۱۲۷
 ینال کوچک: ۱۹۲
 یوستی: ۸۸-۶۵
 یوستینیانوس دوم: ۳۴
 یوسف اف: ۱۱۰
 یولداش: ۲۰۶

نوری پاشا: ۲۱۴
 نیکلای دوم (امپراتور روسیه): ۲۱۳

۶

واردان (وارطان)، میکونیان: ۳۶
 واهارشاک: ۲۵
 وراز: ۱۵۵-۸۷
 وراز- تیرداد: ۱۲۸-۵۰
 وردان: ۳۶
 وزین پور، نادر: ۱۶۸
 ولوگز: ۲۵
 وهرام پنجم: ۱۳
 وہسودان: ۱۹۹-۱۹۶-۱۹۵
 ویس: ۱۴۴
 ویشر: ۸۰
 ویغان: ۹۱
 ویسه - وئیک: ۹۱-۸۷
 ویشتاسب: ۶۸
 وینکلر: ۱۳۹

۷

های شاه: ۱۲۵
 هابک: ۱۲۵
 هرائلیوس: ۱۸۲
 هرمان: ۱۱۴

نام حایه‌ها

-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹
 -۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۶-۱۶۵
 -۱۷۷-۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳ ۱۷۲
 -۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۸۲-۱۷۹-۱۷۸
 -۲۰۳-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶
 -۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۱-۲۰۹-۲۰۸
 -۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷
 ۲۲۶-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳
 آذربایجان شور روی: ۱۰۹-۱۷
 آذربایگان: ۱۶-۱۴-۱۲-۵-۴-۳
 ۴۱-۳۷-۳۵-۳۳-۲۶-۲۵-۱۹
 - ۱۶۳-۱۵۵-۶۸-۵۱-۵۰-۴۶
 ۲۲۱-۲۲۰-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶
 آذربزین مهر: ۱۵۷
 آذرفروبا-آذرفربغ-آذرفروبغ- ۱۵۷
 آذرگشپ - آذرگشنسب: ۱۵۶-۳۹
 ۱۵۷
 آرال: ۱۹۸-۱۹۰-۱۸۰-۹۷-۲۶
 آران: ۳۲-۲۹-۲۸-۲۵-۲۴-۲۳
 آرزو: ۱۶۲
 آریانوی: ۲۴
 آریانیه: ۲۴
 آرباویچ: ۷۲-۷۰-۶۹
 آزادیستان: ۲۱۹-۲۱۸
 آستارا: ۱۳۴-۱۷
 آسپا: ۱۰۰-۸۲-۲۷-۱۷

ت

آب باریک: ۱۶۲
 آبخازه: ۴۱
 آبشوران: ۱۳۴-۴۶
 آبگرم: ۱۶۱-۷۹
 آترپاتکان- اتروپاتکان: ۱۵-۱۵۶
 آتروپاتن: ۱۱-۱۴-۱۵-۱۸-۳۲- ۱۱۸
 آنورپاتکان: ۱۲-۱۴-۱۱۳-۵۳-۲۳- ۱۵۴
 آخشو: ۷۹
 آذرآبادگان: ۱۲
 آذر باداقان: ۱۲
 آذر بادگان: ۱۲-۱۶-۱۵-۱۴-۱۸- ۵۳
 آذر بایاقان: ۱۲
 آذربایجان: ۱-۱۰-۹-۸-۷-۳-۲-۱۱- ۱۲
 ۳۷-۳۵-۲۶-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۲
 ۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸
 ۵۷-۵۶-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷
 -۱۱۳-۱۱۱-۱۰-۱-۷۵-۶۸-۶۴-۵۸
 -۱۴۱-۱۴۰-۱۳۵-۱۳۳-۱۳۱-۱۱۶
 -۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۳
 -۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳

- ۱۲۷- ۱۲۶- ۱۲۵- ۱۲۴- ۱۲۳- ۱۲۲
- ۱۳۴- ۱۳۳- ۱۳۲- ۱۳۱- ۱۳۰- ۱۲۸
۲۰۷- ۱۸۵- ۱۸۲- ۱۵۷- ۱۵۵- ۱۵۳
آلتای: ۲۵- ۲۷- ۲۵
آمان: ۹۴- ۵۲
آلران: ۱۲۰- ۲۲- ۲۱
آلرانک: ۱۲۰- ۲۲- ۲۱
آمل: ۱۹۷- ۸۰
آمو: ۷۹
آمودریا: ۱۹۲- ۹۷- ۹۵- ۷۹- ۷۰
آناتولی: ۱۸۷- ۱۰- ۱- ۸۴- ۷۵
آنکارا: ۱۸۷- ۱۰- ۲- ۱- ۱- ۱۰۰
آنی: ۲۰۰

الف

ائیریونخیوت: ۹۶
ابرشهر: ۱۵۵
ابهاررود: ۱۶۱
ابیورد: ۱۹۵- ۸۰
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی: ۷
اتحاد شوروی: ۲۱۶- ۴
انروپا تن: ۱۲۱- ۱۱۸- ۱۱۷- ۳۲- ۱۴
۱۵۲- ۱۵۰- ۱۴۳
اتل: ۱۱۱- ۲۹
انورپاتکان - انورپاتگان: ۱۲- ۵۲- ۱۲
- ۱۲۶- ۱۴۴- ۱۴۳- ۱۳۴- ۱۳۱- ۱۲۱
۱۵۲- ۱۵۲- ۱۵۱
اخبیکت: ۸۰
ادریادکان: ۵۲
ادریجان - اذریجان: ۲۱- ۱۵۲- ۵۲- ۳۱

Tسباب: ۸۰
آسای صغیر: ۱۱۴- ۱۸۲- ۱۸۵- ۱۸۵
- ۲۰۰- ۱۹۸- ۱۹۷- ۱۸۸- ۱۸۶
۲۱۲- ۲۰۹- ۲۰۸- ۲۰۳
آسای مقدم: ۳- ۶- ۹۹- ۱۰۲- ۱۰۰
۲۰۸
آسای میانه - آسای مرکزی: ۶۲-
- ۱۰۲- ۸۲- ۸۲- ۸۰- ۷۸- ۷۷- ۷۵
- ۱۶۳- ۱۵۹- ۱۳۵- ۱۱۱- ۱۰۵
۲۱۰- ۱۹۸- ۱۸۶- ۱۸۵- ۱۶۴
۱۳۰- ۱۳۸- ۱۰۴- ۴۷- ۴۶
آغوان: ۲۰- ۲۱- ۲۲- ۲۱- ۲۰- ۱۱۹- ۴۹
Tغوانک: ۱۲۰- ۲۱
Tفریقا: ۲۷
آفریکت: ۸۰
آقسو: ۸۱
آقکول: ۸۱
Tلان: ۳۵- ۳۰- ۲۹- ۲۸- ۲۵- ۲۱
Tلانی: ۲۸
Tلانیا: ۲۸
Tلانان: ۴۷- ۴۶- ۳۲- ۳۲- ۱۹- ۱۸
Tلانانی: ۱۲۱- ۱۱۹- ۱۱۸- ۴۷- ۳۲
Tلانان: ۲۵
Tلانانی: ۲۲
Tلانانی: ۸- ۹- ۱۱۲- ۱۲۲- ۱۲۱- ۱۲۱- ۱۲۲- ۱۲۳- ۱۲۲
- ۱۵۵- ۱۲۳- ۱۲۲- ۱۲۱- ۱۲۰- ۱۱۹- ۱۱۸- ۱۱۷- ۱۱۶
Tلانانیا: ۱- ۲- ۳- ۴- ۱۱- ۱۱- ۸- ۲- ۲- ۲۰- ۱۹- ۱۸
- ۲۵- ۲۴- ۲۳- ۲۲- ۲۱- ۲۰- ۱۹- ۱۸
- ۱۱۴- ۱۱۳- ۷۶- ۳۲- ۳۱- ۳۰- ۲۶
- ۱۲۱- ۱۲۰- ۱۱۹- ۱۱۸- ۱۱۷- ۱۱۶

٢١٠-٢٠٢	١٧١-١٦٦
ارمنیه: ١٧٢-٤١-٣٨-٣٧-٣٦	ادیانه: ١٥٥
ارمیه- ارمیه- ارومیه: ٤٣-٨٩-٤٣ - ١٣٦-٨٩-٤٣	ارارات: ١٣٩
١٩٦-١٦١-١٥٦-١٥١-١٤٥-١٣٨	اران: ١-٢-١
٩٩-٨٦-٨٢-٧٨-٢٨-٢٧-١٧	- ٢٢-٢٥-٢٤-٢٢-٢١-٤-٣-٢-
اروپا: ١٧-١٢-١٠٠	- ٣٩-٣٨-٣٧-٣٦-٣٥-٣٤-٣٢-٣٠
١٨٢-١٢٢-١٠٠	- ٤٨-٤٦-٤٥-٤٤-٤٣-٤٢-٢١-٢٠
ارهن: ٧٩	- ١٢٦-١٢٠-١١٣-٦٥-٥٣ ٥١-٤٩
اسپانیا: ١٧٢-٢٢-٢٥	- ٢٠٢-١٩٦-١٨٧-١٨٣-١٢٠-١٢٨
اسپهان: ١٩٥	٢١٩-٢١٨-٢١٥-٢١٤-٢١١-٢٠٣
استانبول: ٦٢-٦٣-٨٤-٩٩-١٠٠	اردبیل: ١٥
١١٢-١١٠-١٠٧	ارت SAX: ٤٨
استاوروپول: ٥٣	ارجاق: ٤٤
استی بولاغ: ١٦٢	اردان: ٢٣
اسکاندنبیاوی: ٨٥	اردبیل: ١٧٤-١٦١-٤٣-٤١-٤٠
اسکندر کام: ٧٩	اردگان: ١٣
اشترکت: ٨٠	اردهان: ٥٦
اشگه سو: ١٦٢	اردیال: ٥٣
اشگ: ١٦٢	ارزنجان- ارزنکان: ١٣
اشنه- اشنویه: ٤٠	ارس: ١٠-١٦-٣٧-٣٦-٣١-٢٦-٢٥-١٦
اصفهان: ١٤٦-١٤٢-١٤٨-١٤٢-١٥٤	- ٥١-٤٩-٤٨-٤٧-٤٥-٤٣-٢١-٣٩
٢٠٢-٢٠٠-١٧١-١٦٦-١٦٥	- ١١٥-١١٤-٥٨-٥٧-٥٦-٥٣-٥٢
افراسیاب: ٨٣-٨٦-٨٩-٩١-٩٦	٢١١-١٥٠-١٤٩
افرینکت: ٨٠	ارسباران: ١٦١
افغانستان: ٣٩-٦٨-٦٨-٢٠٠	ارسنجان: ١٣
افیانوس کبیر: ٨٥	ارض روم: ٢٠٠
افیانوس هند: ٨٩	ارمن: ١٤٣
اگرانانا: ١٠٤-١١٥-١٤٠	ارمنستان: ٣٢-٣٣-٣١-٢٥-٢٢-٢٣-٩
اکد: ١٠٢-١١٦	٢٨-٤٢-٤٣-٤٢-٢١-٣٨-٣٧-٣٦-٣٥
البرز: ٦٦-١٢٩	١٢٥ ١٢٣-١١٨-٨٤-٨٣-٥٢-٥٦-٥٢
الجبال: ٣٥	- ١٥٤-١٥٣-١٤٣-١٤٢-١٣١-١٢٨
الران: ٢١-٣٠-٢٧-٢٥-٢٤-٢٢-٣٩-٣٢	- ٢٠٠-١٩٩-١٩٢-١٨٧-١٨٥-١٥٥

-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۱-۱۴۰	اللان: ۲۸
-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰-۱۴۸	الوند: ۱۵۰
-۱۶۸-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵	الپراپل-الپراپول: ۵۳
-۱۸۶-۱۸۴-۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۲	انار: ۴۴
-۲۰۳-۱۹۵-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷	اندرآب: ۷۹
-۲۱۵-۲۱۲-۲۱۱-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶	اندھراپرارش: ۱۰۹
-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱-۲۲۰-۲۱۹	اندیزان-اندیجان-اندیگان: ۸۰
۲۲۵	انزان: ۱۰۶
ایرانشاه: ۱۶۱	انسان: ۱۰۶-۱۰۸
ایرانشهر: ۱۵۵-۳۹	انطاکیه: ۱۵۴
ایران ویج-ایران ویجه-ایرین ویجه:	انگلستان-انگلیس: ۲۱۵-۹
۹۷-۶۹ ۶۸-۶۵-۶۴	انگوران: ۱۶۱
ایروان: ۲۰-۱۰۴-۹۹-۸۵-۵۳-۱۰۵-۱۰۴	انیران: ۱۵۴-۷۴
۲۰۰-۱۲۸-۱۱۲	اوئی-اوئیتی-اویدن-اوتن: ۱۱۶-۱۱۵
ایرون: ۲۸	اوئیگ: ۴۸
ایرین: ۶۴	اورجنیگیدزه: ۳۰
ایلام: ۱۱۰ ۱۰۸-۱۰۶	اورخون: ۱۸۰
ایوری: ۱۲۱-۱۱۸	اورگنج: ۱۹۲-۸-۶۷
ب.	اوست-اوستی: ۹۲-۳۲-۲۹-۲۸
بابا سرخه: ۱۶۱	اوست یورت: ۱۸۹
بابل: ۱۴۲-۱۲۳	اوکرائین: ۲۱۰
باختر-باکتریا: ۷۹-۷۲-۶۹-۶۸-۶۷	اهر: ۴۴
بارآب: ۷۹	ایبری-ایبریا: ۱۵۳-۱۲۳-۳۹-۳۴-۸-۱۵۴
بازرگان: ۱۳	ایجرود: ۱۶۱
باکو: ۲۱۴-۵۳-۴۱-۲۵-۲۴-۲۳-۴	ایران: ۳۶-۲۲-۱۳-۱۲-۹-۷-۵-۴
۲۲۵-۲۲۴-۲۱۹-۲۱۵	-۵۳-۵۱-۴۹-۴۸-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷
باکوبه: ۴۱	-۷۶-۷۴-۷۲-۷۱-۶۸-۶۵-۵۸-۵۷
بالتیک: ۲۱۰	۹۴-۹۱-۹۰-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۰-۷۹
بالکار(بلغر-بلغار): ۱۸۹	-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۰۴-۹۷-۹۶-۹۵
	-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۳

بومادوس: ۱۵	پامیان: ۷۹
بهارستان: ۱۶۱	بانستان: ۱۶۱
بهرمان: ۱۶۱	بزم: ۷۹
بیدک: ۱۶۲	پخارا: ۱۹۳-۱۹۰-۸۰
بیرون: ۸۰	بلخستان: ۷۹
بیزانس: ۱۸۶-۱۸۵-۲۱	بد: ۱۶۹
بیستون: ۱۴۲-۱۴۱	برداد: ۸۰
بیکنند: ۸۰	بردمع: ۱۲۷-۴۱-۳۹-۳۵
بیلقان: ۴۲-۴۱-۳۷-۳۵-۱۳	بردمعه. بردمعه: ۴۳-۴۱-۳۹-۳۵-۵۰-
بیلکان: ۳۵-۱۳	۱۲۳
بیلهسواد: ۱۶۱	بردیع: ۲۱-۳۹
بیولکدن: ۲۳	برزنج: ۴۱
۴	
پارسنوا: ۱۳۸	برزند: ۴۰-۳۶
پارس: ۱۰۳-۱۴۰-۱۳۸-۱۰۳-۰	برزنه: ۳۶
	برسان: ۸۰
	برش: ۱۶۱
	برکری: ۲۰۰-۳۶
	برلین: ۱۸۵
	بس: ۱۸۱
پاریس: ۱۸۶-۱۷۹-۱۸-۴	بستانآباد: ۱۶۱
پامیر: ۷۹	بصره: ۲۰۱-۱۴۸-۱۴۲
پرتوه-پرتو: ۱۲۷-۵۰-۴۸	بغآباد: ۸۰
پل دشت: ۱۶۱	بغداد: ۲۰۴
پنج: ۷۹	بغدادک. بغدادک: ۸۰
پنجاب: ۱۸۴	blasjagan: ۳۶
پنجیکت: ۸۰	پلاشکان-پلاسگان: ۲۲-۳۶-۱۵۴-۱۵۵
پهله: ۱۷۱-۱۶۵	پلاشکرت - پلاشگرد: ۲۱
پشاور: ۱۵۴	بلخ: ۱۶۵-۱۵۱-۹۷-۷۹-۷۶-۷۲-۲۲
پیکان: ۷۹	۲۰۰
پی کند: ۸۰	بورآب: ۷۹
	بوشهر: ۱۰۶

- ۱۰۸ - ۱۰۵-۹۸ - ۹۷-۹۶ - ۹۵-۹۳
 - ۱۲۸-۱۲۷-۱۲۴-۱۲۰- ۱۱۶-۱۱۵
 - ۱۲۶-۱۲۵-۱۴۴-۱۲۳-۱۴۰- ۱۲۹
 - ۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰- ۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷
 - ۱۶۰-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۵۲
 - ۱۹۱-۱۹۰- ۱۸۹-۱۸۸- ۱۸۲-۱۶۴
 - ۲۰۱-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۳-۱۹۲
 ۲۲۱-۲۱۹-۲۰۶-۲۰۵-۲۰۴-۲۰۳

ت

تاراب: ۸۰
 تازه کنده: ۱۶۱
 تاشکنده: ۱۹۱
 ثبت: ۱۸۳
 تبریز: ۱۷۵ - ۱۶۸-۱۶۱-۴۴-۴۰-۳۶
 ۱۲۱-۲۱۸-۲۰۶-۲۰۴-۲۰۳
 تعجن: ۶۷
 تخاران: ۷۹
 ترتر: ۴۹
 ترسه: ۱۵۴
 ترکستان: ۱۹۹-۸۴-۸۱-۸۰
 ترکمانچای: ۲۱۱
 ترکیه: ۹۹-۸۴-۷۵-۶۳-۵۹-۵۶-۵۳
 ۲۱۳-۲۰۹-۱۶۳-۱۱۲
 تسوج: ۲۰۵
 تفلیس: -۵۳-۴۸-۴۵-۴۱-۳۹-۳۵-۳۲
 ۲۱۲-۱۸۳
 نکلو: ۲۰۶
 تنگه آب: ۱۶۱
 توران: ۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۳-۱۰-۸۸-۸۷
 ۹۸-۹۷-۹۵-۹۴-۹۲-۹۱-۹۰-۸۸-۸۷
 ۹۹
 توس: ۱۸۰
 توسن: ۸۰
 تهران: ۲۵-۲۴-۲۲-۱۲-۱۲-۹-۸-۴-۲۵-۲۶-۲۹
 ۶۶-۶۵-۶۴-۴۳-۴۱-۴۰-۳۷-۳۶-۲۹
 -۷۹-۷۸-۷۷-۷۳-۷۲-۶۹-۶۸-۶۷-
 ۹۱-۸۹-۸۸-۸۷-۸۵-۸۳-۸۱-۸۰

ج

جابروان: ۱۵۶
 جبل-جبال: ۲۰۰- ۱۴۹-۱۴۸
 جرزان: ۳۵
 جرباب: ۷۹
 جزیره آرزو: ۱۶۲
 جزیره اشگ، ۱۶۲
 جزیره العرب: ۱۵۹
 جگر بند: ۸۰
 جمهوری آذربایجان: ۷-۱۱-۱۱-۲۱۴
 ۲۱۹-۲۱۸-۲۱۷-۲۱۵
 جمهوری خلق چین: ۴
 جمهوری شوروی سوسیالیستی
 آذربایجان: ۱۰۰-۷-۱۱-۱۶-۱۶-۱۰۹-۱۰۷
 ۲۲۵-۲۲۳
 جنڑ: ۱۵۶-۴۳-۲۱-۳۹
 جوپیار بکار: ۷۹
 جوپیارشیشه گران: ۷۹
 جوزدان: ۱۶۲
 جیحون: ۹۷-۹۵-۸۳-۷۹-۷۲

۱۹۰-۱۹۲-۱۸۴-۱۷۱	
خرتگ:	۸۰
خرقان رود:	۷۹
خرم دره:	۱۶۱
خسز:	۲۶-۲۱-۳۵-۳۴-۳۱-۱۸-۱۷
خسرو:	۱۳۶-۱۳۵-۱۳۴-۱۲۱-۱۱۸-۸۹-۴۷
	۱۸۲-۱۶۷-۱۲۱
خشتر:	۱۵
خشتر و سوک:	۸۲
خلخال:	۱۷۵-۴۲-۱۷۲-۱۶۳-۱۷۴
خليج فارس:	۲۰۱
خمسه:	۳۹
خنان:	۴۱
خوايريزم:	۶۷
خوارزم:	۷۰-۶۹-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴
	۲۰۰-۱۹۰-۱۸۹-۹۷-۸۶-۸۰
خوانونت:	۹۶
خورخوره:	۱۶۱
خوزستان:	۱۶۵-۱۵۵-۱۰۶
خوش مقام:	۱۶۱
خوشه دره:	۱۶۱
خونارا کرت:	۲۸
خونه:	۳۶
خوي:	۱۶۱-۴۴-۴۰-۳۶
خياب:	۴۴

۵

دارجه: ۶۸
 دارمرزین: ۴۲
 داريال: ۲۸

ط

چاج: ۱۹۱-۸۰-۷۹
 چارجوب چارجوی: ۷۹-۶۲
 چرمنگان: ۷۹
 چور: ۱۲۵-۱۲۲
 چهرگان: ۱۶۱
 چيچست: ۱۶۱-۸۹
 چيم کند: ۱۸۹
 چين: ۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۷۷-۷۵-۲

ح

حبش: ۷۳
 حسن: ۱۶۲
 حلوان: ۲۰۰

خ

خاقانات (شرقي و غربي): ۱۸۲-۱۸۳
 خاقانات خزر: ۲۹
 خامه: ۷۹
 خانگاه: ۸۰
 خاور دور: ۷۹
 خاوه: ۷۹
 خبله: ۳۲
 خجستان: ۸۰
 خدا آفرین: ۱۶۱
 خدا آباد: ۸۰
 خراسان: ۱۶۶-۱۶۵-۱۵۷-۲۲-۶۸

	داغستان، ۱۳۲-۱۱۸-۵۳-۴۷
راشت (رشت در آسیای میانه): ۷۹	دانوب: ۸۶
رامن: ۸۰	داهی: ۹۵-۹۴
رانی: ۲۴	در آورده: ۲۴
رخچ: ۱۸۱	در بنل - در بندققاز: ۱۷-۴۷-۲۱-۳۲-
رزمان: ۸۰	۱۵۴-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۵
رس: ۳۷	در نگیان: ۷۰
رشت: ۱۷۵-۱۷۴-۴	درون: ۸۰
رشگان: ۱۶۱	دره دیز: ۱۶۱
رگا: ۶۸	دریای خزر: ۱۸-۳۱-۴۱-۴۶-۵۲-
رودبار: ۳۹	-۱۳۵-۱۲۵-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۸-۸۹
رودباران: ۶۸	۱۹۸-۱۴۱-۱۳۶
رودک: ۷۹	دریای سیاه: ۲۷-۵۳-۸۶-۸۹-۱۲۳
روزان: ۸۰	دریای مدیترانه: ۸۹-۲۰۰
روسیه: ۹-۶-۵۷-۵۲-۵۱-۲۵-۱۰-۹-۶	در زمار: ۴۲
۲۱۱-۵۷-۵۲-۵۱-۲۵-۱۰-۹-۶	دزوراگت: ۴۸
۲۲۰-۲۱۷-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲	دستگرد - دستکرت - دستجرد: ۱۵۵
روسیه شوروی: ۶-۶	۱۶۱
روشنان: ۸۰	دوآب: ۱۶۱
روم: ۲۰۳-۲۰۰-۱۲۴-۱۲۳-۵۲-۳۴	دهخوارقان (دهخوارگان - دهخوارگان): ۱۶۱-۴۰
روماني: ۲۶	دهستان: ۱۸۱
روم شرقی: ۱۸۲-۱۸۰-۳۲	دهنو: ۱۹۰-۷۹
رویان: ۹۶	دیاله: ۱۳۶
ری: ۱۶۶-۶۸-۱۴۶-۱۵۲-۱۶۵	دیزج: ۱۶۱
ریگ دشت: ۷۹	دیزه: ۱۶۱
ریگستان: ۸۰	دیلمستان: ۳۶
ریو: ۸۰	دیلمقان: ۱۶۱-۱۳
	دیلسکان: ۱۶۱-۱۳
	دینور: ۲۰۰-۱۶۱-۱۲۸-۱۴۶

سپاهان: ۱۵۴
سر: ۲۹
سر آب-سر او: ۱۹۷-۴۴
سرخاب: ۷۹
سرخان: ۷۹
سرخس: ۱۹۵
سرخکت: ۸۰
سرخه: ۱۶۲
سردرود: ۱۶۱
سرمتای: ۸۶
سرمتیا: ۲۷
سرمتیه: ۲۷
سرنگام: ۷۰
سریر: ۳۷
سند: ۶۵-۶۶-۷۰-۶۷-۶۶-۷۶-۷۰
سندیل: ۸۰
سکاسنا-سکاسن: ۱۱۷-۱۱۹
سکاکت: ۸۰
سکدی-سکدلو: ۱۶۲
سکستان: ۱۵۴-۱۵۵
سلماس: ۱۶۱-۴۴-۴۰-۳۶
سمرقند: ۸۰-۷۴
سمنگان: ۷۹
سن پترزبورگ (SPb): ۲۳-۴۶-۴۶-۴۷
سنند: ۱۸۲-۱۸۱-۱۲۶-۵۵-۵۴-۵۲
سنگ آباد: ۸۰
سنگ دیزه: ۸۰
سوران: ۱۹۰
سوریا: ۱۵۴-۱۳۸
سوزی: ۱۰۸

ز

زابل: ۱۴۳
زابلستان: ۱۸۱
زاغه: ۱۶۱
زاکاتلا: ۵۳
زاگرس: ۱۴۰-۱۴۹
زر: ۷۹
زراشان: ۶۵-۷۹
زدخشن: ۸۰
زرگران: ۸۰
زرند: ۱۶۴
زرین آباد: ۱۶۱
زرین درود: ۱۶۲
زنجان: ۱۳-۱۶۱-۱۹۷
زنگیران: ۱۶۱
زندرآمش: ۸۰
زنگان: ۱۳
زنوز: ۱۶۲-۴۲

س

سائبی: ۹۵-۹۴
ساتاگبدی: ۷۰
ساری: ۱۹۷-۹۲
ساکاسنا-سکاسن: ۳۲
ساوه: ۲۰۵-۱۶۴
مشیرم: ۹۵-۹۴-۸۵
سبزوار: ۶۷

شuster: ۱۶۱
شروان-شبروان: ۳۶-۲۹-۱۸۷-۴۶-۲۹-
۲۰۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۷
شروانده: ۱۶۱
شکان: ۸۰
شم: ۸۶
شاخی-شاخبه: ۲۹
شمکور: ۴۱-۳۶-۴۲-۴۱-۳۹-
۴۶-۴۵-۴۶-۳۵-۰۲۳-۱۷-۹-۸-۷-۴
شوروی: ۱۳۶-۱۳۴-۱۳۰-۱۰۳-۹۰۸۹-۸۴
-۰۲۲-۲۲۱-۲۱۹-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵
۲۲۴
شوش: ۱۰۱
شومر: ۱۱۶
شیرآباد: ۸۰
شیرین: ۱۶۱
شیکاگو: ۲۳

ط

طارم-طرم: ۳۶
طالش: ۱۶-۱۷-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۴-
۲۰۰-۹۶
طبرستان: ۱۸۵-۱۸۱
طسوج: ۴۲

ع

عراق: ۲۰۰-۱۶۶
عراق عجم: ۵۲
عربستان: ۲۱۲

سوگودلو: ۱۶۲
صومقائمه: ۴۶
شهرورد: ۱۶۱
سیاه آب: ۷۹
سیاه چشم: ۱۶۱
سبب: ۸۰
سیری: ۱۱۲
سیحون: ۱۹۸-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۰-۸۸
۲۰۱
سیر دریا: ۱۸۹-۱۸۰-۱۶۴-۸۹-۷۹
۱۹۱-۱۹۰
سیستان: ۱۵۴-۶۹
سیسجان: ۳۵

ش

شاپران: ۴۱-۳۶
شاپورخواست: ۳۶
شاپورگان: ۸۰
شادکان: ۸۰
شامش: ۷۹
شاکاش-شکه-شکی: ۴۶-۴۱-۳۶-۳۴-
۴۷
شاکاش: ۱۱۹
شام: ۲۰۰
شامخومه: ۴۱-۳۹-۳۶
شاودار: ۷۹
شاه جان: ۱۳
شاه رو: ۴۴
شاه گان: ۱۳

۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۶-۲۳
 -۹۲-۵۷-۵۶-۵۳-۵۲-۵۱-۴۷-۲۹-
 -۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱-۱۰-۰
 -۱۲۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷
 -۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳
 -۱۲۶-۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱
 -۱۸۲-۱۸۰-۱۷۳-۱۵۰-۱۵۴-۱۵۳
 -۲۰۱-۲۰۰-۱۹۸-۱۸۹-۱۸۷-۱۸۵
 -۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۳
 -۲۱۸-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴-۲۱۲
 ۲۲۲-۲۱۹
 قلچ: ۱۸۹
 قلمه: ۴۴
 قلمه سرخ: ۱۶۱
 قلمه کهران: ۴۴
 قم: ۱۶۴
 قندوز: ۷۹
 قندھار: ۶۷
 قوزلو: ۱۶۲
 قبصريه: ۱۵۲

ک

کابل: ۱۸۴-۶۵
 کابلستان: ۱۸۱
 کاپادوکیه: ۱۵۵
 کادوسیا: ۱۱۷
 کارارود-قارارود: ۱۶۲
 کاربنگ-کاربنج: ۷۹
 کارسلک: ۵۳
 کاروان: ۱۶۱

غ

غزنه: ۱۹۴

ف

فارس: ۱۶۴-۱۵۷-۱۵۴-۱۰۳-۱۰۲
 ۱۶۵-۲۰۱-۱۶۶
 قاریاب: ۱۹۵-۱۹۰-۸۰
 فراخ کرت: ۹۶-۸۹-۸۸
 فراکیه: ۱۸۵
 فرخشه: ۷۹
 فرغانه: ۹۷
 فیروزه: ۸۰

ق

قارارود: ۱۶۲
 قارص: ۵۶
 قالی فلا: ۳۷
 قبادیان: ۳۹
 قبیق: ۱۷۳
 قبله: ۴۹-۴۸-۴۱-۳۹-۳۶-۳۵-۳۲
 قراسو: ۸۱
 قراکول: ۸۱
 قره باغ-قراباغ: ۴۵
 قزل اوزن: ۱۶۲
 قزل جه: ۱۶۲
 قزوین: ۲۰۶-۲۰۵-۱۶۴-۱۴۶
 قفقاز: ۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۹-۷-۶-۳-۲-۱

کنگ دز- کنگ دیز: ۸۸-۸۷	کاریان: ۱۵۷
کنگه- کنگهه: ۸۸	کارین: ۱۲۸
کوبان: ۵۳	کاشان: ۲۲
کوتایسی: ۵۳	کافر نیگان: ۷۹
کور: ۳۷-۳۱	کالف: ۷۲
کور پولیس: ۳۲	کامبچان- کامبیستا: ۳۴-۳۳
کوشک معغان: ۸۰	کان بادام: ۸۰
کوفه: ۱۴۸-۱۴۷-۱۴۵	کبلنگ: ۳۲
کولسره: ۳۶	کبودان: ۱۶۱
کوم رود: ۷۹	کبود: ۸۰
کوهک: ۷۹	کجور: ۱۶۱
کهن دز: ۷۹	کر: ۴۷-۴۶-۴۱-۳۷-۳۲-۳۱-۱۸
کبروف آباد: ۳۹	۱۱۸-۱۱۵-۵۲-۵۱-۴۹-۴۸
کبف: ۳۴	کرالا: ۱۰۹
کلیبکه: ۱۵۴-۳۷	کراون: ۴۷
گ	
گرجستان: ۸	کردستان: ۱۴۱-۱۳۷-۱۱۶-۱۴۱-۱۹۶-۱۷۵-۱۴۶
۴۵-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱	کرشاب: ۷۹
۱۲۱-۱۲۲-۱۲۲-۱۱۸-۱۰۱-۱-۴۹-۴۷	کرمان: ۲۰۰-۱۵۵-۱۵۴
۲۱۰-۱۸۷-۱۸۲-۱۵۵-	کرمانشاهان: ۱۴۶
۲۲-۲۸-۱۹	کرنیگان: ۱۷۵-۱۶۳
گردکانک- گردکانلو: ۱۶۲	کرمه: ۱۷۹
گرگان: ۱۳-۲۰-۱۵۴-۷۰-۱۵۰-	کریمه: ۲۱۰-۱۱۱
گرگر: ۱۲۱-۴۷	کشن: ۸۰
گرگچای: ۱۲۱	کشکه: ۷۹
گرمادوز: ۱۶۱	کشکه دریا: ۷۰
گرمارود: ۱۶۱	کشمیر: ۸۰
گرمخانی: ۱۶۲	کلان رود: ۱۶۲
گرمرود: ۱۶۱	کلاب: ۷۹
گل: ۱۱۹	کلپر: ۴۴
	کمره: ۸۰

-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۴-۱۴۳
 ۱۶۵
 مادآتروپاتن: ۱۲-۱۵-۱۸-۱۱۷-۳۳-۱۸-۱۵۲-۱۵۰-۱۲۱-۱۱۸
 ماداتورپاتکان: ۱۲-۱۵۰-۱۲۱-۱۱۴-۱۵۱
 مادان: ۱۶۱
 مادای: ۱۳۸
 مادبسز رگ: ۱۴-۱۶۵-۱۵۰-۱۴۶-۱۴-۲۰۰-۱۶۸-۱۶۶
 مادخرد: ۱۲-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۴-۱۲۱-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۴-۱۴۶-۱۳۱
 مادکوچک: ۱۴-۱۲-۸۸
 مازندران: ۱۵۰
 ماکوسا کوبه: ۴۲
 ماناهاشتا: ۱۴۰-۱۳۹-۱۱۶
 ماوراءالاهر: ۱۹۴-۱۷۱-۸۲-۸۱-۷۴-۲۰۰-۱۹۵
 ماوراء قفقاز: ۵۲
 ماه: ۱۴۹-۱۴۸-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۴
 ماه آبادساد آباد: ۱۶۱-۱۴۶
 ماهات: ۱۲۹
 ماه البصر معاہ بصره: ۱۴۸-۱۴۷
 ماه الكوفه ماه کوفه: ۱۴۸-۱۴۷
 ماهان: ۱۶۱
 ماه دینور: ۱۴۶
 ماه دروز: ۸۰
 ماه نشان: ۱۶۱
 ماه نهادوند: ۱۷۱-۱۶۵-۱۴۷-۱۴۶

گلین قیه: ۱۷۵-۱۶۳
 گنجک-گنجه: ۱۰۳-۵۳-۴۲ ۴۱-۳۹-۲۱-۲۲-۲۱۲-
 گرو: ۶۶
 گوراب: ۹۷
 گوربند: ۷۹
 گو گمل: ۱۵
 گوه: ۶۶
 گیحون-گیهون: ۷۹
 گیگر: ۶۵
 گilan: ۱۷۴-۱۷۳-۹۲-۵۶
 گیلاندوز: ۱۶۱
 گیلانده: ۱۶۱
 گیلان فصلون: ۴۲

ل

لاہرود: ۱۶۱
 لاہیجان: ۱۶۱
 لاپیز بگ-لیز بگ: ۸۸-۶۷-۵۲-۴۲-۱۷۳-۱۱۷-۹۲
 لنگران: ۱۳۴-۱۷
 لنینگراد: ۲۰۲-۱۸۳-۱۲۹-۱۲۱
 لیدبا: ۱۲۸
 لیلان: ۲۰۵
 لیوکنده: ۷۹

م

ماد: ۱۵-۱۸-۷۲-۶۳-۵۳-۴۹-۳۵-۲۶-۱۰۲-۱۱۷-۱۱۶-۱۰۴-۱۰۳-۱۴۲-۱۴۱-۱۳۹-۱۳۸-۱۳۶-۱۲۹

میانه-میانج: ۱۶۱-۴۴-۴۰-۳۶
میسور: ۱۰۹
میشان: ۱۵۴
میندن: ۱۶۱

ن

نخجوان: ۱۷۳
نشوی: ۱۷۲
نویهار: ۸۰
نوخا: ۳۴
نوذر: ۷۹
نوزآباد: ۸۰
نوکلک: ۸۰
نوکند: ۸۰-۷۹
نهام روود: ۷۹
نهاوند: ۱۶۶-۱۶۵-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۲۱
نهرالملک: ۳۲
نیریز: ۳۶
نبشاپور: ۶۷
نیم آور: ۱۶۱

و

واردانانگرت: ۳۶
وخاب: ۷۹
وخشن: ۷۹
وخشو: ۷۹
ورارود: ۷۹
ورثان: ۴۱-۳۹-۳۷-۳۶

ماهین: ۱۴۹-۱۴۶
مایان: ۱۶۱-۱۴
مجارستان: ۲۶
مخاچ قلعه: ۵۰
مداداوا (مادآباد): ۸۰
مداین: ۱۶۶
مدرس: ۱۰۹

مدیا مجکت: ۸۰
مدیترانه: ۸۸-۸۵
مدینه: ۲۱۲
مرااغه: ۲۰۳-۱۷۴-۴۴-۴۰-۳۶
مردانقلم: ۴۴
مرزین: ۸۰
مرغاب: ۷۰
مرگبان: ۸۰-۷۰
مرند: ۴۴-۴۰-۳۶
سرد: -۹۰-۸۳-۸۰-۷۰-۶۷-۶۶-۶۵-۸۰
مشهد: ۳۹
مصر: ۱۲۳
مع کله- مفکله: ۸۰
مکه: ۲۱۲
ملازگرد: ۴۱
مهاباد (ماهآباد-مادآباد): ۱۶۱
موچشکن: ۹۱
موصل: ۱۵
موقعان: ۳۶
مهردادگرت: ۶۵
مهندودارو: ۱۰۲
مهنه-میهن: ۸۰
میاندوآب: ۱۶۱

هشتادسر: ۱۶۱	وردان: ۳۶
هشتمسر: ۱۶۱	ورمند: ۸۰
هفت رود: ۷۹	وشگرد: ۷۹
هلمند: ۶۵	وکشو: ۷۹
همدان: ۱۰۴-۱۱۵-۱۰۶-۱۶۵-۱۶۲-۱۱۵-۱۰۶-۱۰۴-۱۶۵-۱۶۶	ولادی قفقار: ۳۰
۲۰۰-۱۷۱-۱۶۶	ولگا: ۱۸۰-۱۱۲-۱۱۱-۶۲-۲۹
هنل-هندوستان: ۱۸۲-۱۱۰-۱۰۹-۷۳	هاربا: ۸۰
هندوکش: ۷۹	هامون: ۶۷
هیر گان: ۲۰-۶۹-۶۸-۱۳	هاستان: ۱۲۵
هیلمت-هیرمند: ۷۹-۶۹-۶۷-۶۵	هراء: ۶۶
۵	
بالقوز آغاج: ۱۶۱	هرائیتی: ۶۶
بان-تسای: ۲۸	هرات: ۶۶-۶۵
پکه دار: ۱۶۱	هزبرز: ۶۶
بمگان: ۸۰	هرزنده: ۱۶۳
بنگی کنت: ۱۹۰	هروم: ۳۹
بونان: ۱۵۲-۲۲	هری رود-هربرود: ۷۰-۶۷-۶۶
	هشتادجفت: ۱۶۱

نام تیزه‌ها، قبیله‌ها

و

دیگر نامها

آق قویونلو: ۲۰۳-۴۵

آل: ۲۵

آل‌ها: ۱۲۴-۳۰-۴۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵: ۱

آل‌بانها: ۱۱۷-۱۱۵-۵۲-۳۲-۱۹-۱۸

۱۳۲-۱۲۸-۱۲۲-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۸

آل افراسیاب: ۱۹۴:

آل بویه: ۱۹۴

آل سیمجرود: ۱۹۴

آماردی: ۱۰۸

آوارها: ۱۸۰

ت

آئورسها: ۲۸-۲۷

آبان یشت: ۹۱-۸۹-۶۹

آذر: ۱۶۹-۱۳

آذربای: ۱۳۳-۷۸

آرد: ۱۲۰

آرامیان: ۱۰۰

آرانها: ۲۵

آربان: ۱۴۳-۷۲-۱۸-۱۵

آربایی-آربستان: ۶۴-۶۵-۶۶-۶۵-۶۴-

-۹۸-۹۰-۸۹-۷۳-۷۲-۷۰-۶۸-۶۷

-۱۵۷-۱۵۲-۱۳۷-۱۳۶-۱۳۵-۱۰۱

-۲۰۷-۱۶۷-۱۶۵-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸

۱۴۰

آس: ۲۹-۲۸

آسها: ۲۹

آسیانی: ۱۱۰

آشوری-آشوریان: ۱۳۵-۱۳۷-۱۳۸-

۲۰۸-

الف

اتا بکان: ۲۰۳

داتحد اسلام: ۲۱۱

داتحد وترقی: ۲۱۱-۵۹

اتور: ۱۳

احسن التقاضیم....: ۱۶۹-۲۱-۴۰-۱۶۹-

۱۷۰

اخبار الطوال: ۱۳۷

ارشکبان: ۲۸

اوستا: ۱۳-۶۴-۶۵-۶۷-۶۶-۶۸-۷۳-	ازبک: ۱۶۲
۹۸-۹۴-۹۳-۹۱-۹۰-۸۹-۸۷-۸۶-۸۵	استاجلو: ۲۰۶
۱۶۴-	«استقلال»: ۲۱۳
اوگروفین: ۱۸۶-۷۷	اسلام: ۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵-۱۰۴-۲۹
اویغور: ۱۸۹	۱۹۳-۱۹۲-۱۹۱-۱۶۸-۱۵۳-۱۴۹
ایبریان: ۳۲-۱۹	اسکیت: ۱۳۹-۱۰۳
ایر: ۱۵۸-۱۲۰-۲۴-۲۵-۲۴	اسکپتی: ۱۰۸
ایرانی-ایرانیان: ۱۸-۹-۳۵-۲۲-۳۰-۱۸-۹	اشکانی-اشکانیان: ۸-۱۰۶-۱۳۰-
۷۴-۷۳-۷۲-۶۸-۶۵-۶۴-۵۰-۴۹-۴۳	۱۶۷-۱۵۸
۹۶-۹۵-۹۴-۹۲-۹۰-۸۶-۸۲-۸۱-۷۸	اشکناز: ۱۳۹
-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۸	اشگوز-ایشگوز: ۱۳۹
-۱۳۴-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۰-۱۲۶-۱۰۶	اعراب: ۱۸۴-۱۳۳-۱۲۸
-۱۵۰-۱۴۶-۱۴۵-۱۴۰-۱۳۷-۱۳۶	اکدیان: ۱۰۰
۱۷۹-۱۶۳-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷	البلدان: ۱۴۹-۱۴۷-۳۷-۳۶-۳۲-۱۲
۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۶-۱۱۰	۱۶۹-۱۵۶
ایلامی: ۱۱۵	الفهرست: ۱۷۰-۱۶۶-۱۶۵
ایلامیان: ۱۱۰-۱۰۷-۱۰۰-۹۹-۶۳	الکامل: ۱۹۶
۱۱۵	المالک والمالك: ۱۰۸-۴۳-۴۱-۳۲
ایلخان: ۲۰۳	۱۷۱-
ایلخانی: ۲۰۶-۲۰۳	اماردهامردها: ۱۴۱
ب.	امپراتوری عثمانی: ۲۱۲-۲۱۱
باختریان: ۶۳-۶۴	امردی: ۱۰۸
بایات-بیات: ۱۸۹	امویان: ۱۲۸
بایندر: ۱۸۹	اویان-اوئیان-اودبان-اودبیان-
برهان قاطع: ۴۵	اینیان: ۱۱۶-۱۱۷
بغ بارتو-بغ بارتو: ۱۰۷	اورارتون: ۱۰۷-۱۰۰-۹۹-۸۴-۸۳-۴
بلشویک: ۶۴-۲۱۴	۱۴۰-۱۳۹-۱۳۷-۱۳۶
بولوچها: ۱۵۰	اورارتی-اورارتوبی: ۱۳۷
بندهشن: ۶۴-۸۸-۸۶-۶۸	اورارتیان-اورارتوبیان: ۶۳-۱۱۶-۱۳۷
	اویس: ۲۸

تاریخ مژروطه ایران: ۲۱۹
 تاریخ هیجده ساله آذربایجان: ۲۱۸
 ۲۲۱-۲۱۹
 -۱۳۲-۱۲۰-۳۵-۲۳-۱۳۲
 تازی: ۱۵-۱۵-۲۳-۱۲۰-۱۳۲
 ۱۵۹
 تازیان- تازیکان: ۱۲-۱۲-۱۲۹-۲۱-۱۲
 -۱۸۹-۱۸۵-۱۸۴-۱۵۹-۱۴۶-۱۳۳
 ۱۹۱
 تمام‌ها: ۷۰
 ترک: ۳-۶-۲۸-۷۷-۷۵-۷۴-۶۲-۶-۳
 -۱۰۷-۱۰۶-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۸۴-۸۳
 -۱۸۵-۱۸۲-۱۸۰-۱۱۲-۱۱۱-۱۰۹
 -۲۰۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶
 ۲۱۲-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۲
 ترکان: ۶۱-۶۰-۶-۵-۴-۳
 ۹۹-۹۸-۸۲-۸۳-۸۲-۸۱-۷۸-۷۵-
 -۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۰
 -۱۷۲-۱۶۲-۱۶۲-۱۵۹-۱۳۴-۱۲۹
 -۱۸۵-۱۸۴-۱۸۳-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹
 -۱۹۲-۱۹۱-۱۹۰-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶
 -۲۰۱-۱۹۹-۱۹۸-۱۹۷-۱۹۵-۱۹۳
 ۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۰۸-۲۰۲
 ترکان جوان: ۲۱۲-۲۱۱-۶۱
 ترکان عثمانی: ۲۰۷-۲۰۶-۶۱-۵۶
 ترکمان-ترکمن: ۲۰۳-۱۹۶-۱۶۲-۷۵
 ترکی: ۸۱-۸۰-۷۸-۶۱-۶۰-۸-۷
 -۱۳۴-۱۳۳-۱۱۰-۱۰۰-۹۰-۸۲-۸۲
 -۲۰۱-۱۸۷-۱۷۹-۱۶۲-۱۶۱-۱۶۰
 -۲۱۱-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷-۲۰۶-۲۰۵
 ۲۲۲-۲۱۹-۲۱۶-۲۱۲
 تشریف: ۹۶

بنی امیه: ۱۸۵-۱۲۸
 بنی عباس: ۱۸۷
 بیگدلی: ۱۸۹

ب

پارت: ۲۶
 پارتها: ۱۵۰-۱۰۶-۱-۳۲
 پارتی-پارتیان: ۱۰۷-۶۳-۲۵-۲۳-۱-۱۰۷
 ۱۳۰-۱۲۴
 پارسها: ۱۵۰-۱۰۳
 پان‌اسلامیم: ۶۱-۵۹
 پان‌تورانیم: ۸۵-۸۴-۸۲-۵۹
 پان‌تورکیست: ۶-۵۹-۶۲-۶۳-۸۲-۸۲
 ۱۱۰-۱۰۷-۱۰۶-۱-۱-۱۰۰-۹۹-۸۳
 ۲۱۵-۲۱۴-۱۱۲ ۱۱۱
 پان‌تورکیم: ۱۱۲-۸۵-۸۴-۸۲-۶۲-۶۱-۵۹
 بھلوی: ۱۲-۸۶-۷۳-۶۶-۶۴-۵۳-۱۶۸-۱۶۶-۱۶۵-۱۵۱-۱۴۲-۱۴۳
 ۱۷۸-۱۷۱-۱۷۰-۱۶۹-

ت

تاتاب: ۱۷۹
 تاتار: ۲۱۰-۲۰۸-۵۳-۲۹
 تاتها: ۱۳۲-۱۲۹
 تاتی: ۱۷۵-۱۶۳-۱۳۲
 تاجیک: ۲۰۵
 تاریخ الرسل والملوک: ۱۴۵-۱۴۲-۱۴۵
 ۱۸۲-۱۸۱-۱۵۶-۱۵۲

حزب فدرالیستهای ترک: ۶-۲۱۳
حزب مساوات: ۶-۲۱۴

خ

-۱۲۹-۱۲۵-۳۴-۲۹-۱۸
۱۸۹-۱۸۵-۱۸۳-۱۸۲
خوارزمشاهیان: ۲۰۳
خوارزمیان: ۲۰-۶۴-۶۳
خوزی: ۱۶۶-۱۶۵-۱۰۸

د

دراویدی: ۱۰۹

ذ

ذوالقدر: ۲۰۶

ر

روس-روسها: ۲۸-۲۷-۴۸-۵۲-۵۰-۱۰۵
۲۱۲-۲۱۱-۱۷۶-۱۷۵-روضات‌الجنان: ۱۷۶-۱۷۵
روکسولانها: ۲۲-۱۶۳-۱۸۲-۱۲۲-۱۲۵-رومی-رومیان: ۳۲-۱۲۳-۱۲۵-۱۲۵

ز

زین‌الاخبار: ۱۹۶

تقویم‌البلدان: ۴۳
توره: ۸۲-۹۰-۹۲-۹۳-۹۴-۹۴-۹۳-۹۲-۹۰-۸۲-۳-۲-۷۳-۱۰۲-۱۰۳-۱۴۶
تورانیان: ۹۸
تورک: ۸۲-۲۷
تورکبوت: ۲۷
توکبیو: ۷۷
تشتریشت-تیریشت: ۱۹

ج

جاودانیان: ۱۶۹
جلانی: ۱۲۲

چ

چجن: ۲۱۰
چوبانیان: ۲۰۳
چینی: ۱۸۶-۱۷۹-۸۸-۲۲-۲۴-۲۸-۱۰۵-۵۲-۴۸-۲۷-۲۸-۱۷۶-۱۷۵-روضات‌الجنان: ۱۷۶-۱۷۵

ح

حزب اتحاد و ترقی: ۲۱۱-۵۹
حزب آذربایجان: ۲۲۱
حزب اسلامی و دموکرات مساوات:
۲۱۳-۲۱۲
حزب دموکراتیک اسلامی مساوات: ۶
حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساوات
ترک: ۶-۲۱۳

<table border="0"> <tr><td>سوبارها:</td><td>۱۱۰-۱۰۰-۶۳</td></tr> <tr><td>سورن:</td><td>۱۵۵</td></tr> <tr><td>سیراکها:</td><td>۲۷</td></tr> <tr><td>سیساک:</td><td>۱۲۰</td></tr> <tr><td>سیلو:</td><td>۱۱۹</td></tr> </table> <table border="0"> <tr><td>ش</td><td></td></tr> <tr><td>شاملو:</td><td>۲۰۶</td></tr> <tr><td>شاہنامه:</td><td>۸۷-۸۶</td></tr> <tr><td>شدادیان:</td><td>۱۹۶</td></tr> <tr><td>شرفناه:</td><td>۳۹</td></tr> <tr><td>شمیش:</td><td>۱۳۸</td></tr> <tr><td>شومری شومریان:</td><td>-۱۰۷-۱۰۰-۹۹</td></tr> <tr><td></td><td>۱۱۶-۱۱۰</td></tr> </table> <table border="0"> <tr><td>ص</td><td></td></tr> <tr><td>صفویان:</td><td>۲۰۶-۲۰۵</td></tr> <tr><td>صورة الارض:</td><td>-۱۷۲-۷۲-۲۰-۳۸-۳۷</td></tr> <tr><td></td><td>۱۲۳</td></tr> </table> <table border="0"> <tr><td>ط</td><td></td></tr> <tr><td>طالشان:</td><td>۱۳۴-۱۷</td></tr> <tr><td>طفان:</td><td>۱۸۳-۹۹</td></tr> </table> <table border="0"> <tr><td>ع</td><td></td></tr> <tr><td>عثمانی:</td><td>-۳۰۶-۲۰۳-۶۱-۶۰-۵۶</td></tr> <tr><td></td><td>۲۱۲-۲۰۲</td></tr> </table>	سوبارها:	۱۱۰-۱۰۰-۶۳	سورن:	۱۵۵	سیراکها:	۲۷	سیساک:	۱۲۰	سیلو:	۱۱۹	ش		شاملو:	۲۰۶	شاہنامه:	۸۷-۸۶	شدادیان:	۱۹۶	شرفناه:	۳۹	شمیش:	۱۳۸	شومری شومریان:	-۱۰۷-۱۰۰-۹۹		۱۱۶-۱۱۰	ص		صفویان:	۲۰۶-۲۰۵	صورة الارض:	-۱۷۲-۷۲-۲۰-۳۸-۳۷		۱۲۳	ط		طالشان:	۱۳۴-۱۷	طفان:	۱۸۳-۹۹	ع		عثمانی:	-۳۰۶-۲۰۳-۶۱-۶۰-۵۶		۲۱۲-۲۰۲	<table border="0"> <tr><td>ز</td><td></td></tr> <tr><td>زوزانها:</td><td>۱۷۹</td></tr> </table> <table border="0"> <tr><td>س</td><td></td></tr> <tr><td>ساسانی:</td><td>-۸۶-۷۱-۳۹-۳۶-۳۳-۲۳</td></tr> <tr><td></td><td>-۱۰۵-۱۵۴-۱۳۲-۱۲۵-۱۲۲</td></tr> <tr><td></td><td>۱۸۵-۱۸۳-۱۸۱-۱۸۰-۱۶۷</td></tr> <tr><td>ساسابان:</td><td>-۱۲۴-۸۳-۷۶-۷۴-۵-۴</td></tr> <tr><td></td><td>۱۵۸-۱۵۷-۱۴۳-۱۲۲</td></tr> <tr><td>سالور:</td><td>۱۸۹</td></tr> <tr><td>سامانیان:</td><td>-۱۹۳-۱۹۱-۱۹۰-۸۱</td></tr> <tr><td></td><td>۱۹۴</td></tr> <tr><td>سامیان:</td><td>۱۰۰</td></tr> <tr><td>سان:</td><td>۸۷</td></tr> <tr><td>санسکریت:</td><td>۹۳</td></tr> <tr><td>سرمان:</td><td>۸۶-۸۵</td></tr> <tr><td>سرمت:</td><td>۹۵-۹۴-۹۲-۸۶-۷۳-۲۲-۲۶</td></tr> <tr><td></td><td>۱۵۰-۸۶-۴۲-۳۱-۲۶</td></tr> <tr><td>سرمنیان:</td><td>۲۲</td></tr> <tr><td>سریانی:</td><td>۱۶۶-۱۶۵</td></tr> <tr><td>سدیدیان:</td><td>۶۳</td></tr> <tr><td>سکا-سکایی:</td><td>-۹۲-۹۰-۸۶-۷۳-۶۳-۳۷</td></tr> <tr><td></td><td>-۱۳۹-۱۰۵-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۰-۹۳</td></tr> <tr><td></td><td>۱۲۰</td></tr> <tr><td>سكن:</td><td>۸۰</td></tr> <tr><td>سلامقة روم:</td><td>۲۰۳</td></tr> <tr><td>سلجوقي:</td><td>-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۸۷</td></tr> <tr><td></td><td>۲۰۳-۲۰۱</td></tr> <tr><td>سلوکیان:</td><td>۱۵۸-۱۳۰</td></tr> <tr><td>منی ملوك الارض:</td><td>۱۴۹-۱۴۸</td></tr> </table>	ز		زوزانها:	۱۷۹	س		ساسانی:	-۸۶-۷۱-۳۹-۳۶-۳۳-۲۳		-۱۰۵-۱۵۴-۱۳۲-۱۲۵-۱۲۲		۱۸۵-۱۸۳-۱۸۱-۱۸۰-۱۶۷	ساسابان:	-۱۲۴-۸۳-۷۶-۷۴-۵-۴		۱۵۸-۱۵۷-۱۴۳-۱۲۲	سالور:	۱۸۹	سامانیان:	-۱۹۳-۱۹۱-۱۹۰-۸۱		۱۹۴	سامیان:	۱۰۰	سان:	۸۷	санسکریت:	۹۳	سرمان:	۸۶-۸۵	سرمت:	۹۵-۹۴-۹۲-۸۶-۷۳-۲۲-۲۶		۱۵۰-۸۶-۴۲-۳۱-۲۶	سرمنیان:	۲۲	سریانی:	۱۶۶-۱۶۵	سدیدیان:	۶۳	سکا-سکایی:	-۹۲-۹۰-۸۶-۷۳-۶۳-۳۷		-۱۳۹-۱۰۵-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۰-۹۳		۱۲۰	سكن:	۸۰	سلامقة روم:	۲۰۳	سلجوقي:	-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۸۷		۲۰۳-۲۰۱	سلوکیان:	۱۵۸-۱۳۰	منی ملوك الارض:	۱۴۹-۱۴۸
سوبارها:	۱۱۰-۱۰۰-۶۳																																																																																																								
سورن:	۱۵۵																																																																																																								
سیراکها:	۲۷																																																																																																								
سیساک:	۱۲۰																																																																																																								
سیلو:	۱۱۹																																																																																																								
ش																																																																																																									
شاملو:	۲۰۶																																																																																																								
شاہنامه:	۸۷-۸۶																																																																																																								
شدادیان:	۱۹۶																																																																																																								
شرفناه:	۳۹																																																																																																								
شمیش:	۱۳۸																																																																																																								
شومری شومریان:	-۱۰۷-۱۰۰-۹۹																																																																																																								
	۱۱۶-۱۱۰																																																																																																								
ص																																																																																																									
صفویان:	۲۰۶-۲۰۵																																																																																																								
صورة الارض:	-۱۷۲-۷۲-۲۰-۳۸-۳۷																																																																																																								
	۱۲۳																																																																																																								
ط																																																																																																									
طالشان:	۱۳۴-۱۷																																																																																																								
طفان:	۱۸۳-۹۹																																																																																																								
ع																																																																																																									
عثمانی:	-۳۰۶-۲۰۳-۶۱-۶۰-۵۶																																																																																																								
	۲۱۲-۲۰۲																																																																																																								
ز																																																																																																									
زوزانها:	۱۷۹																																																																																																								
س																																																																																																									
ساسانی:	-۸۶-۷۱-۳۹-۳۶-۳۳-۲۳																																																																																																								
	-۱۰۵-۱۵۴-۱۳۲-۱۲۵-۱۲۲																																																																																																								
	۱۸۵-۱۸۳-۱۸۱-۱۸۰-۱۶۷																																																																																																								
ساسابان:	-۱۲۴-۸۳-۷۶-۷۴-۵-۴																																																																																																								
	۱۵۸-۱۵۷-۱۴۳-۱۲۲																																																																																																								
سالور:	۱۸۹																																																																																																								
سامانیان:	-۱۹۳-۱۹۱-۱۹۰-۸۱																																																																																																								
	۱۹۴																																																																																																								
سامیان:	۱۰۰																																																																																																								
سان:	۸۷																																																																																																								
санسکریت:	۹۳																																																																																																								
سرمان:	۸۶-۸۵																																																																																																								
سرمت:	۹۵-۹۴-۹۲-۸۶-۷۳-۲۲-۲۶																																																																																																								
	۱۵۰-۸۶-۴۲-۳۱-۲۶																																																																																																								
سرمنیان:	۲۲																																																																																																								
سریانی:	۱۶۶-۱۶۵																																																																																																								
سدیدیان:	۶۳																																																																																																								
سکا-سکایی:	-۹۲-۹۰-۸۶-۷۳-۶۳-۳۷																																																																																																								
	-۱۳۹-۱۰۵-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۰-۹۳																																																																																																								
	۱۲۰																																																																																																								
سكن:	۸۰																																																																																																								
سلامقة روم:	۲۰۳																																																																																																								
سلجوقي:	-۲۰۰-۱۹۹-۱۹۸-۱۸۷																																																																																																								
	۲۰۳-۲۰۱																																																																																																								
سلوکیان:	۱۵۸-۱۳۰																																																																																																								
منی ملوك الارض:	۱۴۹-۱۴۸																																																																																																								

کاس-کاسب: ۱۲۲	حرب: ۱۷۲-۱۷۱-۶۱-۳۹
کاسپی: ۱۲۲-۱۱۴	
کاسپیان: ۱۲۲-۱۱۷-۱۱۵-۱۱۴	
کاسپین: ۱۷	
کاسی-کاسیان: ۱۱۵-۱۰۰-۶۳	
کامپین‌ها: ۱۱۸	
کرد-کردان: ۱۰۱-۱۴۳-۱۷۲-۱۷۵	
۱۹۶	
کردي: ۱۷۷-۱۷۲-۹۳	
کلدانی: ۱۴۲-۱۴۱-۱۳۹	
کمونیسم: ۴	
کوتیانه-کوتی: ۱۱۶-۱۱۵-۱۰۰-۶۳	
۱۱۷	
کورد: ۳۲	
کوفیان: ۱۴۸	
کیان: ۸۵-۲۲	
کیداربان: ۱۲۴	
کیدان: ۱۲۹	
کیمیریان: ۱۴۰-۱۳۸	
گ	
گاتها: ۹۱	
گاردمان: ۱۲۰	
گرجی: ۱۳۰-۱۲۲-۳۲-۲۲	
گرجیان: ۳۲-۲۸-۱۹	
گرگرها: ۱۳۲-۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹	
گیلانیان: ۱۵۰	
گلکی: ۱۲۵-۱۲۲-۱۲۳-۹۲-۹۳	
ل	
لرها: ۱۵۰	

غ	
هز: ۲۰۹-۲۰۳-۱۹۸-۱۹۲-۱۸۲-۸۲	
غزان: ۱۹۱-۱۹۰-۱۸۹-۱۶۴-۳۷	
-۱۹۲-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲	
۲۰۸-۲۰۳-۲۰۰-۱۹۹ ۱۹۸	
هزنویان: ۱۹۶-۱۹۴	
ف	
فرقه دموکرات آذربایجان: ۲۲۲	
۲۲۵-۲۲۴-۲۲۳	
فروردین پشت: ۱۵۲-۹۵-۹۴	
فریانها: ۹۱	
فهلویه: ۱۶۵-۱۶۶-۱۶۱	
ق	
قاجار: ۲۱۱-۲۰۶	
قارنها: ۱۵۵	
قبچاق- قبچاق: ۱۹۴-۱۸۹-۱۶۴-۸۲	
۲۰۹	
قراخانیان: ۱۹۳	
قراقوپرولو: ۲۰۳-۱۷۵-۴۵	
قرقیز- قرغیز: ۲۱۰-۱۸۳-۱۶۲	
قرراق: ۲۱۰	
قلچ: ۱۸۹	
ك	
کادوسان: ۱۷-۱۶	

۱۵۷-۱۵۶ بوایشت: ۹۱ ۱۴۲-۱۴۱-۱۱۴-۲۱-۱۲ بونانی: ۲۲-۱۵ بونانیان: ۷۷ بوریوک: ۱۲۹-۱۰۰ بوردان: ۱۲۹-۱۰۰	هینبان: ۱۰۷-۱۰۰-۶۳ هیون-نر: ۷۲ ۵ هنا: ۹۸-۹۳-۸۲-۸۵-۶۲-۶۳ پشتها: ۸۸-۸۲-۷۲-۶۹-۶۸-۶۶-۶۵ -۱۵۲-۱۴۲-۱۰۲-۹۶-۹۵-۹۱
---	--

خطاهای چاپی

با عرض پوزش از خوانندگان ارجمند، خواهشمند است پیش از مطالعه کتاب خطاهای ناشی از حروف چینی و چاپ را نصحیح فرمایند.

درست	خطا	سطر	صفحه
آذرپاپجان	آذپاپجان	۱۰	۵۶
پیرامون	پرامون	۱۳	۸۸
اسطوره‌ای	ارسطوره‌ای	۲	۸۵
زبان	زهان	۹	۱۰۲
متعددی	متعدی	۱	۱۰۸
Mukhoi	Muchoi	۱۲۹۸	۱۱۲
گرومهایی	گرومهای	۱۵	۱۱۲
آوردند	آوردنده	۲	۱۲۱
حمله بر دند. در	حمله بر دند و	۱۰۹۹	۱۲۸
روزگار حملة	جوانشیر		
تازیان، جوانشیر			
جدا بودند	جدا بود	۲	۱۳۲
بنو عامر بن لؤی	بنو عامر بن ثوی	۱۰	۱۲۵
عبد بن وهب	عبد بن وهبان	۱۱	۱۲۵
جز	خبر	۵	۱۲۷
پیرامون	پیرامرن	۱۶	۱۲۰
آگاهی دارند،	آگاهی دارند.	۹	۱۲۸

Aserbaidschan

(āzərbāyjān)

Dr.E.Reza

Mardé Emrouz

